

## انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

### پیشگفتار

رساله کائوتسکی بنام "دیکتاتوری پرولتاریا" که چندی پیش در وین منتشر شد (صفحه ۶۳ Wien, 1918, Ignaz Brand) بارزترین نمونه آن ورشکستگی مطلق و بسیار ننگین انترناسیونال دوم است (۱) که تمام سوسیالیستهای شرافتمند همه کشورها مدتهاست درباره آن سخن میگویند. مسئله انقلاب پرولتری اکنون از لحاظ عملی در دستور روز یک سلسله از کشورها قرار میگیرد. بدین سبب تحلیل سفسطه‌جویی‌های مرتدانه کائوتسکی و دست کشیدن کامل وی از مارکسیسم امری است ضروری.

ولی در آغاز باید خاطرنشان ساخت که نویسنده این سطور از همان آغاز جنگ بکرات گسست کائوتسکی را از مارکسیسم متذکر گردیده است. یک سلسله از مقالات سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۶ مندرجه در "سوسیال دمکرات" (۲) و "کمونیست" (۳) منتشره در خارجه بدین مطلب اختصاص داده شده بود. این مقالات در مجموعه نشریه شورای پتروگراد به قلم گ. زینوویف و ن. لنین تحت عنوان "برخلاف جریان"، پتروگراد، سال ۱۹۱۸ (۵۵۰ صفحه) گردآوری شده است. من در رساله‌ای که در سال ۱۹۱۵ در ژنو منتشر شد و همان زمان به زبانهای آلمانی و فرانسه (۴) ترجمه گردید، درباره "کائوتسکیسم" چنین نوشته بودم:

"کائوتسکی بزرگترین اتوریته انترناسیونال دوم، نمونه فوق‌العاده تپیک و برجسته‌ای است از این که چگونه تصدیق لفظی مارکسیسم در عمل کار را به آنجا کشانده است که مارکسیسم را به "استروویسم" یا به "برنتانیسم" (یعنی آموزش بورژوا-لیبرالی که مبارزه "طبقاتی" غیر انقلابی پرولتاریا را تصدیق دارد. این آموزش با وضوح خاصی به توسط استرووه نویسنده روس و برنتانو اقتصاددان آلمانی بیان شده است) تبدیل گردد. ما این موضوع را در نمونه پلخائف هم مشاهده مینماییم. به کمک سفسطه‌های آشکار، مارکسیسم را از روح زنده انقلابی آن تهی میسازند، همه چیز را در مارکسیسم تصدیق میکنند یحز طرق انقلابی مبارزه، تبلیغ و تدارک آن و تربیت توده‌ها در این جهت بخصوص. کائوتسکی از روی بی‌مسئولیتی اندیشه اصلی سوسیال - شووینیسم یعنی تصدیق دفاع از میهن در جنگ کنونی را با گذشت دیپلماتیک و ظاهری نسبت به چپها، که به صورت امتناع از دادن رأی به اعتبارات و اپوزیسیون لفظی خود و غیره انجام گرفته است، "آشتی میدهد". کائوتسکی که در سال ۱۹۰۹ یک کتاب کامل درباره نزدیک شدن عصر انقلابها و رابطه جنگ با انقلاب نوشته بود، کائوتسکی، که در سال ۱۹۱۲ بیانیه بال را (۵) درباره استفاده انقلابی از جنگ آینده امضاء کرده بود، اکنون به انحاء مختلف سوسیال - شووینیسم را تیرئه میکند و آن را میآراید و مانند پلخائف به بورژوازی میپیوندد تا هر اندیشه‌ای را درباره انقلاب و هر گامی را بسوی مبارزه مستقیماً انقلابی، مورد استهزاء قرار دهد.

طبقه کارگر، بدون جنگ بی‌امان علیه این ارتداد، سست‌عنصری، خوش‌خدمتی در قبال اپورتونیسم و ابتذال تئوریک بی‌نظیر مارکسیسم، نمیتواند هدف جهانی-انقلابی خود را عملی سازد. کائوتسکیسم پدیده تصادفی نبوده، بلکه محصول اجتماعی تضادهای انترناسیونال دوم است که آمیزه‌ای از وفاداری لفظی نسبت به مارکسیسم و تبعیت عملی از اپورتونیسم است.» (گ. زینوویف و ن. لنین؛ "سوسیالیسم و جنگ"، ژنو، ۱۹۱۵، صفحه ۱۳ و ۱۴)

و اما بعد. من در کتاب "امپریالیسم بمتابیه مرحله نوین سرمایه‌داری" که در سال ۱۹۱۶ به رشته تحریر در آمد (در سال ۱۹۱۷ در پتروگراد منتشر شد) کذب تئوریک تمام استدلالات کائوتسکی را درباره امپریالیسم مفصلاً مورد تحلیل قرار داده‌ام. من تعریف کائوتسکی را درباره امپریالیسم نقل کردم: "امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی دارای تکامل عالی است. امپریالیسم عبارت است از تمایل هر یک از دول سرمایه‌دار صنعتی به الحاق مناطق زیاعیتی (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است) هر چه بیشتر، یا تابع نمودن آنها بخود، بدون

توجه به این که چه ملت‌هایی در این مناطق سکونت دارند". من نادرستی مطلق این تعریف و "دمسازی" آن با پرده‌پوشی عمیق‌ترین تضادهای امپریالیسم و سپس با آشتی با اپورتونیسیم را ثابت نمودم. و خود امپریالیسم را چنین تعریف نمودم: "امپریالیسم آن مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داری است که در آن انحصارها و سرمایه مالی سیادت بدست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب نموده، تقسیم جهان از طرف تراست‌های بین‌المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام اراضی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری پایان رسیده است". من نشان دادم که انتقاد کائوتسکی از امپریالیسم حتی از انتقاد بورژوایی و خرده بورژوایی هم پایین‌تر است.

سرانجام در اوت و سپتامبر سال ۱۹۱۷ یعنی قبل از انقلاب پرولتری در روسیه (۲۵ اکتبر - ۷ نوامبر سال ۱۹۱۷) من رساله " دولت و انقلاب، آموزش مارکسیسم درباره دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب" را نگاشتم که در آغاز سال ۱۹۱۸ در پتروگراد منتشر گردید و در فصل ششم آن تحت عنوان "ابتدال مارکسیسم به توسط اپورتونیست‌ها"، توجه خاصی به کائوتسکی معطوف داشتم و ثابت کردم که او آموزش مارکس را کاملا تحریف و آن را با روح اپورتونیسیم دم‌ساز نموده و "در عین قبول انقلاب در گفتار، در کردار از آن دست کشیده است". اشتباه اساسی تئوریک کائوتسکی در رساله وی راجع به دیکتاتوری پرولتاریا در واقع همان تحریفات اپورتونیستی آموزش مارکس درباره دولت است که در رساله "دولت و انقلاب" من مفصلا افشاء گردیده است.

این تذکرات قبلی ضروری بود، زیرا ثابت میکند که من مدتها قبل از آنکه بلشویکها قدرت دولتی را بدست آوردند و بخاطر این امر از طرف کائوتسکی تقبیح شوند، کائوتسکی را آشکارا به ارتداد متهم نموده‌ام.

### چگونه کائوتسکی مارکس را به یک لیبرال متعارفی تبدیل کرده است

مسئله اصلی مورد بحث کائوتسکی در رساله‌اش، مسئله مضمون اساسی انقلاب پرولتری یعنی دیکتاتوری پرولتاریاست. این مسئله‌ای است دارای بزرگترین اهمیت برای کلیه کشورهای، بویژه برای کشورهای پیشرو، بویژه برای کشورهای متحارب و بویژه در حال حاضر، بدون مبالغه میتوان گفت که این مسئله عمده‌ترین مسئله تمام مبارزه طبقاتی پرولتری است. به این جهت لازم است روی آن بدقت مکت شود.

کائوتسکی مسئله را به این نحو مطرح می‌سازد که "تناقض دو خط مشی سوسیالیستی" (یعنی بلشویکها و غیر بلشویکها) "تناقض دو اسلوب از بیخ و بن متفاوت است: اسلوب دمکراتیک و اسلوب دیکتاتوری" (ص ۳).

ضمنا متذکر میشویم که وقتی کائوتسکی غیر بلشویکهای روسیه یعنی منشویکها (۶) و اس‌آرها (۷) را سوسیالیست مینامد، ملاکش همان عنوان آنها یعنی کلمه است، نه آن جای واقعی که آنها در مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی اشغال مینمایند. این است نمونه درک شگرف مارکسیسم و انطباق درخشان آن! ولی در این باره پایین‌تر مفصل صحبت خواهیم کرد.

اکنون باید نکته عمده را بررسی نمود و آن کشف عظیم کائوتسکی درباره "تناقض اساسی" بین "اسلوب دمکراتیک و اسلوب دیکتاتوری" است. کنه مطلب در اینجا است. تمام ماهیت رساله کائوتسکی در این نکته مستتر است. و این آنچه آشفته‌فکری دهشتناک تئوریک و آنچه دست کشیدن کاملی از مارکسیسم است که باید اذعان نمود کائوتسکی در این رشته بسی بر برنشتین سبقت جسته است.

مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مسئله‌ای است مربوط به روش دولت پرولتری نسبت به دولت بورژوایی، روش دمکراسی پرولتری نسبت به دمکراسی بورژوایی. بنظر می‌رسد که این مطلب مثل روز روشن باشد؟ ولی کائوتسکی نظیر معلم مدرسه‌ای که تکرار مکرر کتب درس تاریخ مغزش را منجمد کرده باشد، با سماجت به قرن بیستم پشت کرده بسوی قرن هجدهم روی می‌آورد و برای صدمین بار به طرزی فوق‌العاده ملالت‌آور ضمن یک سلسله مواد گوناگون

مطالب کهنه را درباره روش دمکراسی بورژوازی نسبت به حکومت مطلقه و نظامات قرون وسطایی می‌جوّد و نشخوار میکند!

در واقع گویی در حال خواب مشغول نشخوار است!

آخر این معنایش آن است که انسان به هیچ وجه نفهمد سر و ته مطلب کجاست. تلاش کائوتسکی برای اینکه قضیه را چنین وانمود سازد که گویا افرادی هستند که "نفرت نسبت به دمکراسی" (ص ۱۱) را موعظه میکنند و غیره فقط موجب تبسم میگردد. به کمک چنین یاوه‌هایی است که کائوتسکی مطلب را پرده‌پوشی و خِط می‌کند، زیرا وی مسئله را به شیوه‌ای لیبرالی مطرح میکند و دمکراسی را بطور کلی در نظر میگیرد نه دمکراسی بورژوازی را، او از این مفهوم طبقاتی دقیق حتی احتراز دارد و میکوشد از دمکراسی "ماقبل سوسیالیستی" سخن گوید. یاوه‌گوی ما تقریباً یک سوم رساله خود یعنی ۲۰ صفحه از ۶۳ صفحه را به یاوه‌هایی اختصاص داده است که برای بورژوازی بسی مطبوع است، زیرا برابر است با آرایش دمکراسی بورژوازی. او روی مسئله انقلاب پرولتری سایه می‌افکند.

ولی با همه این احوال عنوان رساله کائوتسکی "دیکتاتوری پرولتاریا" است. اینکه کُنه آموزش مارکس در همین مطلب است، موضوعی است بر همگان معلوم. کائوتسکی پس از یک سلسله یاوه‌سرایی‌هایی که ربطی به مطلب ندارد، محور شده است سخنان مارکس را درباره دیکتاتوری پرولتاریا نقل نماید.

این که کائوتسکی "مارکسیست" این عمل را چگونه انجام داده است، یک کمدی واقعی است! گوش کنید:

در صفحه ۲۰ رساله عیناً چنین نوشته شده است: "آن نظریه متکی به یک کلمه از کارل مارکس است". (همان نظریه‌ای که کائوتسکی آن را نفرت از دمکراسی مینامد). و اما در صفحه ۶۰ این عبارت حتی بدین صورت تکرار شده است که (بلشویکها) "بموقع لفظ" (درست همینطور نوشته شده !! des Wörtchens) "دیکتاتوری پرولتاریا را، که مارکس در سال ۱۸۷۵ یکبار در نامه‌ای بکار برده است، بیاد آوردند".

اینک آن "لفظ" مارکس:

"بین جامعه سرمایه‌داری و کمونیستی دوران تبدیل انقلابی جامعه اول به جامعه دوم قرار دارد. متناسب با این دوران یک دوران انتقالی سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد." (۸)

اولاً این مبحث مشهور مارکس را که تلخیصی است از تمام آموزش انقلابی وی، "کلمه" و یا از آنهم بدتر "لفظ" نامیدن معنایش استهزاء مارکسیسم و دست کشیدن کامل از آن است. نباید فراموش کرد که کائوتسکی آثار مارکس را تقریباً از بر میداند و بطوری که از مجموع نوشته‌های کائوتسکی برمیآید، در میز تحریر او یا در مغز او کشورهای چند وجود دارد که در آنها تمام نوشته‌های مارکس به مرتب‌ترین و راحت‌ترین طرز برای نقل قول کردن، تقسیم‌بندی شده است. کائوتسکی نمیتواند نداند که هم مارکس و هم انگلس، خواه در نامه‌ها و خواه در آثار چاپی خود، چه قبل و چه بویژه بعد از کمون(۹) یارها از دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفته‌اند. کائوتسکی نمیتواند نداند که فرمول "دیکتاتوری پرولتاریا" فقط بیان تاریخی مشخص‌تر و علماً دقیقتر آن وظیفه پرولتاریا در مورد "در هم شکستن" ماشین دولتی بورژوازی است که هم مارکس و هم انگلس، با در نظر گرفتن تجربه انقلاب سال ۱۸۴۸ و از آن هم بیشتر انقلاب ۱۸۷۱، از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ یعنی در جریان ۴۰ سال راجع به آن (وظیفه) سخن میگفتند.

این تحریف دهشتناک مارکسیسم را که بتوسط کائوتسکی، این ملانقطی در مارکسیسم انجام گرفته است، به چه چیز باید تعبیر نمود؟ اگر بخواهیم از پایه‌های فلسفی پدیده مزبور سخن گفته باشیم، آنوقت مطلب عبارت میشود از جا زدن اکلکتیسیسم و سفسطه‌جویی بعوض دیالکتیک. و کائوتسکی هم در این عمل استاد بزرگی است. اگر بخواهیم از نظر پراتیک-سیاسی سخن گفته باشیم، آنگاه مطلب عبارت میشود از چاکری در آستان اپورتونیستها یعنی سرانجام در آستان بورژوازی. کائوتسکی که از آغاز جنگ با سرعتی هر چه بیشتر پیش رفته است، در امر مارکسیست بودن در گفتار، و چاکری بورژوازی در کردار، به مرحله استادی رسیده است.

به این موضوع وقتی یقین بیشتر حاصل میکنیم که بینیم کائوتسکی با چه طرز شگرفی "لفظ" مارکس را درباره دیکتاتوری پرولتاریا "تفسیر نموده است". گوش کنید :

"متأسفانه مارکس غفلت کرد از اینکه با تفصیل بیشتری چگونگی تصور خود را درباره این دیکتاتوری توضیح دهد"... (این گفته سرپا کاذبانه یکنفر مرتد است زیرا مارکس و انگلس در این باره مفصل‌ترین توضیحات را داده‌اند، ولی کائوتسکی این ملانقطی در مارکسیسم عمداً آن را نادیده میگیرد)... "معنای تحت‌اللفظی دیکتاتوری عبارت است از محو دموکراسی. ولی بدیهی است که در عین حال معنای تحت‌اللفظی این کلمه قدرت واحده یک فرد که به هیچ قانونی وابسته نیست نیز میباشد. این قدرت واحده فرقی با استبداد این است که مفهوم یک مؤسسه دولتی دائمی را نداشته، بلکه به مفهوم یک اقدام افراطی گذرنده است.

لذا اصطلاح "دیکتاتوری پرولتاریا" که دیکتاتوری یک فرد نبوده، بلکه دیکتاتوری یک طبقه است، مؤید آن است که منظور مارکس در اینجا مفهوم تحت‌اللفظی کلمه دیکتاتوری نبوده است .

سخن مارکس در اینجا بر سر شکل کشورداری نبوده بلکه بر سر حالتی است که هر جا پرولتاریا قدرت سیاسی را به چنگ آرد ناگزیر باید پدید آید. اثبات این که منظور مارکس در اینجا شکل کشورداری نبوده این است که مارکس معتقد بوده است که در انگلستان و آمریکا انتقال ممکن است از طریق صلح‌آمیز و لذا از طریق دمکراتیک انجام گیرد." (ص. ۲۰).

ما عمداً این چون و چرا را تماماً نقل کردیم تا خواننده بتواند به روشنی ببیند که کائوتسکی "تئورسین" به چه شیوه‌هایی متکی میشود .

کائوتسکی خواسته است طوری به مطلب برخورد نماید که آن را از تعریف "کلمه " دیکتاتوری آغاز نماید .

بسیار خوب. آزادی در شیوه برخورد به مطلب - حق مقدس هر فردی است. فقط باید برخورد جدی و شرافتمندانه به مطلب را با برخورد ناشرافتمندانه فرق گذاشت. کسی که میخواست با این طرز برخورد به مطلب، قضیه را جدی بگیرد، میبایست تعریف خود را درباره "کلمه" بیان کند. آنوقت مسئله واضح و صریح مطرح میشود. کائوتسکی این کار را نمیکند. او مینویسد: "معنای تحت‌اللفظی دیکتاتوری عبارت است از محو دموکراسی."

اولاً این تعریف نیست. اگر کائوتسکی میخواست از بیان تعریف برای مفهوم دیکتاتوری طفره رود، دیگر چه لزومی داشت این طرز برخورد به مطلب را برگزیند؟

ثانیاً این بکلی نادرست است. برای لیبرال صحبت از "دمکراسی" بطور اعم امری طبیعی است. ولی مارکسیست هرگز این سؤال را فراموش نخواهد کرد که: "برای چه طبقه‌ای؟" مثلاً هر کس میداند - و کائوتسکی "مورخ" هم این را میداند - که قیامها یا حتی تک‌جوشهای شدید بردگان در دوران باستان فی‌الغور ماهیت دولت باستان را بعنوان دیکتاتوری برده‌داران آشکار میساخت. آیا این دیکتاتوری، دمکراسی را در بین برده‌داران و برای آنان محو میکرد؟ همه میدانند که نمیکرد .

کائوتسکی "مارکسیست" ترهات و خلاف حقیقت عجیبی گفته است، زیرا مبارزه طبقاتی را "فراموش کرده است ..."

برای اینکه ادعای لیبرال‌مآبانه و کاذبانه کائوتسکی به یک ادعای مارکسیستی و حقیقی بدل گردد، باید گفته شود: دیکتاتوری معنایش حتماً محو دموکراسی برای آن طبقه‌ای نیست که این دیکتاتوری را نسبت به دیگری عملی مینماید ، ولی معنای آن حتماً محو (یا محدودیت بسیار زیاد، که ایضا یکی از انواع محو است) دموکراسی برای طبقه‌ای است که دیکتاتوری نسبت به آن یا علیه آن عملی میگردد.

ولی هر قدر هم این ادعا حقیقی باشد باز هم تعریف دیکتاتوری را بیان نمیکند.

عبارت بعدی کائوتسکی را بررسی کنیم :

"...ولی بدیهی است که معنای تحت‌اللفظی این کلمه قدرت واحده یک فرد که به هیچ قانونی وابسته نیست، نیز میباشد ..."

کائوتسکی مثل توله سگ کوری که پوزه خود را بطور غیر ارادی گاه به این سو و گاه بسوی دیگر میبرد، در اینجا سهواً به یک فکر صحیح برخورد نموده است (و آن این که دیکتاتوری قدرتی است که به هیچ قانونی وابسته نیست)، ولی یا این وصف تعریفی برای دیکتاتوری نکرده است و از این گذشته این یک خلاف حقیقت تاریخی آشکار است که گویا

دیکتاتوری قدرت یک فرد واحد است. این ادعا حتی از لحاظ لغوی هم نادرست است. زیرا مشتق از افراد و یا الیگارشسی و یا طبقه و غیره هم میتوانند دیکتاتوری کنند. سپس کائوتسکی فرق بین دیکتاتوری و استبداد را بیان مینماید. ولی با اینکه اظهارات او در این باره بکلی نادرست است، باز ما روی آن مکث نمیکنیم، زیرا این موضوع هیچ ارتباطی با مسئله مورد نظر ما ندارد. تمایل کائوتسکی به اینکه از قرن بیستم به قرن ۱۸ و از قرن ۱۸ به دوران باستان روی نماید بر همه معلوم است و ما امیدواریم که پرولتاریای آلمان پس از نیل به دیکتاتوری این تمایل را در نظر گیرد و کائوتسکی را برای تدریس تاریخ باستان در مدرسه به معلمی منصوب نماید. شانه خالی کردن از بیان تعریف دیکتاتوری پرولتاریا به کمک فضل‌فروشی درباره استبداد معنایش یا حماقت مفرط است و یا شیادی بسیار ناشیانه. نتیجه حاصله این که کائوتسکی که قصد داشت درباره دیکتاتوری سخن بگوید نادرستیهای عیان بسیار گفته، ولی هیچگونه تعریفی بیان نکرده است! او میتواند بدون استظهار به استعدادها و عقلائی خود، به حافظه خود متوسل گردد و تمام مواردی را که مارکس از دیکتاتوری سخن گفته است، از "کشوها" بیرون بکشد. اگر او چنین میکرد یقیناً یا تعریف زیرین یا تعریف دیگری را که در ماهیت امر با آن تطبیق مینمود بدست میآورد:

دیکتاتوری قدرتی است که مستقیماً متکی به اعمال قهر است و به هیچ قانونی وابسته نیست.

دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی است که با اعمال قهر پرولتاریا علیه بورژوازی بدست آمده و پشتیبانی میگردد و قدرتی است که به هیچ قانونی وابسته نیست.

ولی این حقیقت ساده، حقیقتی که برای هر کارگر آگاه (یعنی نماینده توده‌ها، نه اینکه نماینده قشر فوقانی رذل پیشگاه خرده بورژوا که از طرف سرمایه‌داران خریده شده‌اند و سوسیال امپریالیستهای تمام کشورها از آن جمله‌اند) مثل روز روشن است، این حقیقتی که برای هر نماینده استعمار شونده‌گانی که در راه رهایی خود مبارزه میکنند عیان است، این حقیقتی را که برای هر مارکسیستی مسلم است باید "با جنگ" از چنگ دانشمند بزرگ آقای کائوتسکی "بیرون کشید"! علت این امر چیست؟ علتش آن روح چاکرپیشگی است که بر سراپای پیشوایان انترناسیونال دوم، یعنی بر سراپای کسانی که به جاسوسان منفور خادم بورژوازی بدل شده‌اند، مستولی است.

کائوتسکی ابتدا خدعهای بکار برد و مهملات صرفی به هم بافت که بنا بر آن گویا معنای لغوی کلمه دیکتاتوری عبارت است از دیکتاتوری فرد واحد و سپس - بر اساس همین واژگون‌سازی - اظهار داشت که "بنابراین" منظور مارکس از کلام دیکتاتوری طبقه معنای تحت‌اللفظی آن نیست (بلکه معنایی است که بموجب آن دیکتاتوری اعمال قهر انقلابی نبوده، بلکه بدست آوردن اکثریت از راه "مسالمت" در شرایط "دمکراسی" - این نکته را متوجه باشید - بورژوازی است).

معلوم میشود که باید بین "حالت" و "شکل کشورداری" فرق گذاشت. عجب فرق ژرف‌اندیشانه‌ای، کاملاً مثل آنکه ما بین "حالت" حماقت فردی که نابخردانه قضاوت مینماید و "شکل" حماقت وی فرق بگذاریم.

کائوتسکی لازم می‌شمرد دیکتاتوری را بمثابه "حالت سیادت" تفسیر نماید (او در یک صفحه بعد، یعنی در صفحه ۲۱، عین همین اصطلاح را بکار میبرد)، زیرا در این صورت اعمال قهر انقلابی محو میگردد و انقلاب قهری ناپدید میشود. "حالت سیادت" حالتی است که هر اکثریتی در شرایط... "دمکراسی" در آن قرار دارد! با چنین نیرنگ شیادانه‌ای انقلاب بدون هیچ دردسر ناپدید میگردد!

ولی این شیادی بسیار ناشیانه است و نمیتواند کائوتسکی را نجات بخشد. این که دیکتاتوری به مفهوم و معنای آن "حالتی" از اعمال قهر انقلابی طبقه‌ای علیه طبقه دیگر است که مطبوع طبع مرتدین نمیباشد، حقیقتی است همانند "چشمه خورشید که با گل نمیتوان آن را اندود". پوچی فرق قائل شدن بین "حالت" و "شکل کشورداری" عیان و آشکار است. سخن گفتن درباره شکل کشورداری در اینجا سفاقت به قوه ۳ است، زیرا هرپسرریچه‌ای میداند که سلطنت و جمهوری آشکال متفاوتی از کشورداری هستند. باید به آقای کائوتسکی ثابت کرد که هر دوی این شکل‌های کشورداری مانند تمام "شکل‌های" گذرنده "کشورداری" در دوران سرمایه‌داری، تنها نوعی از دولت بورژوازی یعنی دیکتاتوری بورژوازی هستند.

سرانجام صحبت از شکل کشورداری نه تنها تحریف سفیهانه بلکه تحریف ناشیانه گفته مارکس است که با وضوح تمام در اینجا از شکل یا تیپ دولت سخن میگوید، نه اینکه از شکل کشورداری .

انقلاب پرولتری بدون انهدام قهری ماشین دولتی بورژوازی و تعویض آن با ماشین جدیدی که بقول انگلس "دیگر دولت به معنای اخص کلمه نیست"، (۱۰) محال است . کائوتسکی لازم میشمرد تمام اینها را ماستمالی کند و تحریف نماید، زیرا خط مشی مرتدانه وی این امر را ایجاب میکند.

بینید او به چه حيله پلیدی متوسل میشود . حيله اول... "اثبات این که منظور مارکس در اینجا شکل کشورداری نبوده، این است که او در انگلستان و آمریکا انقلاب صلح‌آمیز یعنی انقلاب از طریق دموکراتیک را ممکن میشمرده است ..."

شکل کشورداری در اینجا ابداعی به مطلب ندارد، زیرا سلطنت‌هایی هستند که برای دولت بورژوازی جنبه تئوپیک ندارند، یعنی مثلاً فاقد دستگاه نظامی هستند و جمهوری‌هایی هستند که از این حیث کاملاً جنبه تئوپیک دارند، مثلاً دارای دستگاه نظامی و بوروکراسی هستند. این یک واقعیت تاریخی و سیاسی و بر همه معلوم است و کائوتسکی قادر به تحریف آن نیست .

اگر کائوتسکی میخواست بطور جدی و شرافتمندانه استدلال کند، میبایست از خود بپرسد که: آیا هیچ قانون تاریخی درباره انقلاب وجود دارد که استثناء نداشته باشد؟ در این صورت پاسخ او چنین بود: نه، چنین قوانینی وجود ندارند، چنین قوانینی فقط آن چیزی را در نظر دارند که دارای جنبه تئوپیک است و این همان چیزی است که مارکس زمانی آن را از لحاظ سرمایه‌داری متوسط، عادی و تئوپیک "ایده‌آل" نامیده است.

و اما بعد. آیا در سالهای ۷۰ چیزی وجود داشت که انگلس و آمریکا را در مسئله مورد بحث استثناء میکرد؟ برای هر فردی که اندکی با خواست قانون علم در رشته مسائل تاریخی آشنا باشد، روشن است که طرح این مسئله ضرورت دارد. عدم طرح آن بمعنای تحریف علم و توسل به سفسطه است. و پس از طرح این مسئله هم نمیتوان در این پاسخ تردید کرد که: دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا اعمال قهری است علیه بورژوازی و ضرورت این اعمال قهر هم، همانگونه که مارکس و انگلس با تفصیل تمام مکرر در مکرر توضیح داده‌اند (بخصوص در کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" و در پیشگفتار آن)، بویژه ناشی از اینجاست که دستگاه نظامی و بوروکراسی وجود دارد. اتفاقاً این مؤسسات، اتفاقاً در انگلستان و آمریکا و اتفاقاً در سالهای ۷۰ قرن ۱۹، هنگامی که مارکس تذکر خود را میداد، وجود نداشت! ولی اکنون، هم در انگلستان و هم در آمریکا وجود دارد).

کائوتسکی ناچار است درست در هر گامی شیادی کند تا ارتداد خود را مستور دارد ! دقت کنید که چگونه او در اینجا بطور غیر عمدی گوشه‌های دراز خود را نشان داده است: "از طریق صلح‌آمیز یعنی از طریق دموکراتیک!!"

کائوتسکی به هنگام تعریف دیکتاتوری با تمام قوا کوشید علامت اصلی این مفهوم یعنی اعمال قهر انقلابی را از خواننده پنهان دارد. ولی اکنون حقیقت آشکار گردیده است: سخن بر سر تقابل بین تحول صلح‌آمیز و قهری است .

کنه مطلب در همینجاست. تمام این حيله‌ها، سفسطه‌ها و تخطئه‌های شیادانه از آن جهت مورد نیاز کائوتسکی است که از زیر بار انقلاب قهرآمیز شانه‌خانه کند و دست کشیدن خود از آن و پیوستن خود را به سیاست کارگری لیبرالی یعنی به بورژوازی پرده‌پوشی نماید. آری کنه مطلب در اینجاست .

کائوتسکی "مورخ" با چنان بیشرمی تاریخ را تحریف میکند که نکته اساسی را "فراموش مینماید": صفت مشخصه سرمایه‌داری ماقبل انحصاری - که سالهای هفتاد قرن نوزده نقطه اوج آن بود - به حکم خواص اساسی اقتصادی خود، که در انگلستان و آمریکا بویژه بطور تئوپیک متجلی گردید، حداکثر صلح‌دوستی و آزادیخواهی نسبی بود. ولی صفت مشخصه امپریالیسم یعنی سرمایه‌داری انحصاری که فقط در قرن ۲۰ به نضج نهایی خود رسید، بنا بر خواص اساسی اقتصادی خود، حداقل صلح‌دوستی و آزادیخواهی و حداکثر تکامل همه جانبه دستگاه

نظامی است. "توجه نکردن" به این نکته هنگام بحث درباره اینکه تحول صلح‌آمیز یا قهری تا چه اندازه تئوپیک و محتمل است، معنایش سقوط تا درجه متعارفی‌ترین چاکران بورژوازی است. حيله دوم. کمون پاریس دیکتاتوری پرولتاریا بود ولی از راه اخذ رأی همگانی یعنی بدون محروم ساختن بورژوازی از حق انتخابات یعنی "از طریق دمکراتیک" انتخاب گردید. کائوتسکی در اینجا ظفرنمایی میکند: "... دیکتاتوری پرولتاریا از نظر مارکس" (یا: به گفته مارکس) "حالتی بود که در صورت اکثریت داشتن پرولتاریا (bei überwiegendem Proletariat, s.21) ضرورتاً از دمکراسی خالص ناشی میشود."

این برهان کائوتسکی بحدی خنده‌آور است که در حقیقت انسان را به *embarras des richesses* واقعی (از فرط وفور... ایراد... در مضیقه بودن) دچار میسازد. اولاً میدانیم که گل سرسید و ستاد و صدرنشینیان بورژوازی از پاریس به ورسای گریختند. لوئی بلان "سوسیالیست" هم در ورسای بود که همین موضوع ضمناً کذب ادعای کائوتسکی را مبنی بر اینکه "تمام خط‌مشی‌های" سوسیالیسم در کمون شرکت داشتند، به ثبوت میرساند. آیا این مضحک نیست که تقسیم‌بندی ساکنین پاریس به دو اردوگاه متحارب، که یکی از آنها تمام بورژوازی پیکارجو و از لحاظ سیاسی فعال را متمرکز نموده است، بعنوان "دمکراسی خالص" با "اخذ رأی همگانی" وانمود گردد؟

ثانیاً پیکار کمون علیه ورسای بعنوان پیکار دولت کارگری فرانسه علیه دولت بورژوازی بود. وقتی که پاریس باید سرنوشت فرانسه را تعیین کند، دیگر صحبت از "دمکراسی خالص" و "اخذ رأی همگانی" چه معنایی دارد؟ هنگامی که مارکس بر آن بود که کمون، بعلت ضبط نکردن بانکی که متعلق به تمام فرانسه بود (۱۱)، مرتکب اشتباه گردید، آیا مآخذش اصول و ممارست "دمکراسی خالص" بود؟

حقیقتاً پیداست که کائوتسکی در کشوری چیز مینویسد که پلیس آن خنده "دسته‌جمعی" را برای افراد ممنوع کرده است والا شلیک خنده، کائوتسکی را میکشد. ثالثاً، بخود اجازه میدهم محترماً به آقای کائوتسکی، که آثار مارکس و انگلس را از بر میداند، قضاوت زیرین را که انگلس از نقطه نظر... "دمکراسی خالص" درباره کمون نموده است، یادآوری کنم:

"آیا این آقایان" (آنتی‌اتوریتراریست‌ها) "هیچگاه انقلاب دیده‌اند؟ بیشک انقلاب با اتوریته‌ترین پدیده‌های ممکن است، انقلاب عملی است که در آن بخشی از اهالی اراده خود را با بکار بردن تفنگ، سرنیزه و توپ یعنی با وسایل فوق‌العاده با اتوریته به بخش دیگر تحمیل میکند. و حزب پیروزمند ضرورتاً ناچار است سیادت خود را از طریق رعب و هراسی که سلاح وی در دلهای مرتجعین ایجاد میکند حفاظت نماید. اگر کمون پاریس به اتوریته مردم مسلح علیه بورژوازی متکی نبود، مگر ممکن بود بیش از یک روز دوام آورد؟ بالعکس مگر ما محق نیستیم کمون را، بعلت اینکه از این اتوریته خیلی کم استفاده کرده است، سرزنش نماییم؟" (۱۲)

بفرمایید اینهم "دمکراسی خالص"! اگر یک خرده بورژوازی پست یا یک "سوسیال دمکرات" (به مفهوم فرانسوی آن در سالهای چهل و به مفهوم سراسر اروپایی آن در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) اصولاً فکر سخن گفتن درباره "دمکراسی خالص" را در جامعه منقسم به طبقات به مغز خود خطور میداد، چقدر مورد استهزاء و تمسخر انگلس قرار میگرفت!

ولی بس است. ذکر تمامی یاهوهایی که کائوتسکی رشته سخن را بدانها کشانده محال است، زیرا هر عبارت او ورطه بی‌انتهایی از ارتداد است.

مارکس و انگلس با تفصیلی هر چه بیشتر کمون پاریس را تجزیه و تحلیل نموده ثابت کردند که خدمت کمون کوششی بود که برای خرد کردن و در هم شکستن ماشین دولتی حاضر و آماده" (۱۳) بعمل آورد. مارکس و انگلس این نتیجه‌گیری را بقدری مهم می‌شمردند که در سال ۱۸۷۲ تنها همین یک اصلاح را در برنامه (جزئاً) "کهنه شده" مانیفست کمونیست" (۱۴) وارد کردند. مارکس و انگلس نشان دادند که کمون به نابودی ارتش و دستگاه اداری و پارلمانتاریسم پرداخت و به در هم کوفتن "غده انگل یعنی دولت" و غیره دست زد. ولی کائوتسکی فرزانه، که دیده بصیرتش کور شده است، آنچه‌ی را که پروفیسورهای لیبرال هزار بار گفته‌اند یعنی افسانه‌های مربوط به "دمکراسی خالص" را تکرار میکند.

بیهوده نیست که روزاً لوکزامبورگ در ۴ اوت ۱۹۱۴ گفت سوسیال دمکراسی آلمان اکنون لاشه متعفن است (۱۵).

حیله سوم. "اگر دیکتاتوری را به مفهوم شکل کشورداری در نظر گیریم، آنوقت نمیتوانیم از دیکتاتوری طبقه سخن گوئیم، زیرا همانطور که متذکر شدیم طبقه فقط میتواند سیادت نماید، نه کشوداری... کشورداری کار "سازمانها" یا "احزاب" است.

شما مغلطه میکنید و بیحد هم مغلطه میکنید، آقای "مستنشار امور مغلطه کاری" دیکتاتوری "شکل کشورداری" نیست، اینها چرندیات خنده‌آور است. و مارکس هم از "شکل کشورداری" سخن نگفته، بلکه از شکل یا تیپ دولت سخن میگوید. اینها بکلی با هم فرق دارند، بکلی متفاوتند. و نیز بکلی نادرست است که طبقه نمیتواند کشورداری نماید: چنین مهملی را فقط یک "سفیه پارلمانی" ممکن بود بر زبان راند که جز پارلمان بورژوایی چیزی نبیند و جز "احزاب حاکمه" چیزی مشاهده نکند. هر کشور اروپایی نمونه‌هایی از کشورداری طبقه حاکمه را به کائوتسکی نشان میدهد، مثلا کشورداری ملاکین در قرون وسطی، با وجود اینکه در آنزمان بحد کافی متشکل هم نبودند گواه این امر است.

نتیجه: کائوتسکی به ناشنوده‌ترین طرزی مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را تحریف نموده و مارکس را به یک لیبرال متعارف بدل کرده است، یعنی خودش به مرحله لیبرالی سقوط کرده است که عبارات مبتذلی درباره "دمکراسی خالص" بهم میبافد و مضمون طبقاتی دمکراسی بورژوایی را زیب و آرایش میدهد و روی آن سایه میزند و بیش از هر چیز از اعمال قهر انقلابی طبقه ستمکش حذر دارد. هنگامی که کائوتسکی مفهوم "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" را بنحوی "تفسیر کرد" که اعمال قهر انقلابی طبقه ستمکش علیه ستمگران ناپدید شد، آنوقت رکورد جهانی تحریف لیبرالی در گفته‌های مارکس شکسته شد. برنشتین مرتد در مقایسه با کائوتسکی مرتد حکم توله سگی را پیدا کرده است.

## دمکراسی بورژوایی و دمکراسی پرولتری

مسئله‌ای که به منتها درجه توسط کائوتسکی خلط شده است در واقع به این قرار است: اگر فکر سلیم و تاریخ را مورد تمسخر قرار ندهیم آنگاه روشن است که تا زمانی که طبقات گوناگون وجود دارند، نمیتوان از "دمکراسی خالص" سخن بمیان آورد، بلکه فقط میتوان از دمکراسی طبقاتی سخن گفت. (ضمنا ناگفته نماند که "دمکراسی خالص" نه تنها عبارت ایلپانه‌ای است، که عدم درک مطلب را خواه در مورد مبارزه طبقات و خواه در مورد ماهیت دولت آشکار میسازد، بلکه عبارتی است بسیار پوچ و توخالی، زیرا در شرایط جامعه کمونیستی دمکراسی، ضمن تغییر ماهیت جزو عادت گردیده زوال خواهد یافت، ولی هرگز دمکراسی "خالص" نخواهد بود).

"دمکراسی خالص" عبارت کاذبانه فرد لیبرالی است که کارگران را تحمیق مینماید. آنچه در تاریخ سابقه دارد دمکراسی بورژوایی است که جایگزین فئودالیسم میگردد و دمکراسی پرولتری است که جایگزین دمکراسی بورژوایی میگردد.

اگر کائوتسکی دهها صفحه را به "اثبات" این حقیقت تخصیص میدهد که دمکراسی بورژوایی نسبت به اصول قرون وسطایی مترقی است و پرولتاریا حتما باید در مبارزه خود علیه بورژوازی از آن استفاده نماید، معنای آن فقط پرگویی لیبرال مآبانه کسی است که کارگران را تحمیق میکند. نه تنها در آلمان متمدن، بلکه در روسیه غیر متمدن نیز این حرف از بدیهیات مقدماتی است. کائوتسکی که موقرانه هم از وایتلینگ و هم از ژوزوئیتهای پاراگوئه و هم درباره بسیاری مطالب دیگر سخن میگوید تا ماهیت بورژوایی دمکراسی معاصر یعنی دمکراسی سرمایه‌داری را مسکوت گذارد، فقط "دانشمندانه" خاک به چشم کارگران میپاشد.

کائوتسکی از مارکسیسم آن چیزی را برمیکزیند که برای لیبرالها، برای بورژوازی پذیرفتنی است (انتقاد از قرون وسطی، نقش مترقی تاریخی سرمایه‌داری بطور اعم و دمکراسی سرمایه‌داری بطور اخص)، ولی آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است (یعنی اعمال قهر انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی برای نابودی آن) بدور میاندازد، مسکوت میگذارد و روی آن سایه



میزند. به این جهت است که کائوتسکی ناگزیر و به حکم وضعیت عینی خود، اعم از اینکه دارای هر نوع اعتقاد سوبژکتیف (ذهنی - م) هم باشد، چاکر بورژوازی از آب در میآید .  
دمکراسی بورژوایی در عین اینکه نسبت به نظامات قرون وسطایی پیشرفت تاریخی عظیمی بشمار میرود، همواره دمکراسی محدود، سر و دم بریده، جعلی و سالوسانه‌ای باقی میماند (و در شرایط سرمایه‌داری نمیتواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم بهشت برین و برای استثمار شونده‌گان و تهیدستان در حکم دام و فریب است. همین حقیقت را، که مهمترین جزء ترکیبی آموزش مارکسیستی است، کائوتسکی "مارکسیست" درک نکرده است. در مورد همین مسأله اساسی است که کائوتسکی بجای انتقاد علمی، از آن شرایطی که هر دمکراسی بورژوایی را به دمکراسی برای توانگران بدل مینماید، "مطالب خوشایندی" به بورژوازی تقدیم میکند .

ما نخست به آقای کائوتسکی علامه آن اظهارت تئوریک مارکس و انگلس را یادآور میشویم که ملانقطی ما به طرز ننگینی آن را (برای خوشایند بورژوازی) "فراموش کرده است" و سپس مطلب را با زبانی هر چه ساده‌تر توضیح میدهیم.

نه تنها دولت باستانی و فتودالی، بلکه "دولت انتخابی معاصر هم آلتی است برای استثمار کار مزدی به توسط سرمایه" (اثر انگلس درباره دولت) (۱۶). "از آنجا که دولت فقط مؤسسه گذرنده‌ای است که در مبارزه و انقلاب باید از آن استفاده کرد تا دشمنان خود را قهرآ سرکوب ساخت، لذا سخن گفتن درباره دولت خلقی آزاد خام‌فکری مطلق است؛ مادام که پرولتاریا هنوز به دولت نیازمند است، این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی نبوده، بلکه بمنظور سرکوب دشمنان خویش است و هنگامی که سخن گفتن درباره آزادی ممکن میگردد، آنگاه دولت بمعنای اخص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست میدهد" (از نامه انگلس به بیل، مورخه ۲۸ مارس ۱۸۷۵)، "دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوبی یک طبقه توسط طبقه دیگر و در جمهوری دمکراتیک هم این نقش وی به هیچ وجه کمتر از نقش آن در رژیم سلطنتی نیست (از پیشگفتار انگلس برای کتاب مارکس بنام "جنگ داخلی"). حق انتخاب همگانی "نمودار نضج طبقه کارگر است. چنین حقی سش از این نمیتواند چیزی بدهد و یا وجود دولت کنونی هرگز نخواهد داد" اثر انگلس درباره دولت. آقای کائوتسکی بخش اول این حکم را که برای بورژوازی پذیرفتنی است به نحو فوق‌العاده ملالت‌آوری نشخوار میکند. ولی بخش دوم را که ما روی آن تکیه کرده‌ایم و برای بورژوازی ناپذیرفتنی است، کائوتسکی مرتد مسکوت میگذارد! "کمون میبایست مؤسسه پارلمانی نبوده بلکه مؤسسه فعال یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد... بجای اینکه در هر سه و یا شش سال یکبار تصمیم گرفته شود که کدامیک از اعضای طبقه حاکمه باید در پارلمان نماینده مردم و یا سرکوب کننده (ver- und zertreten) آنان باشد، حق انتخاب همگانی میبایست از این لحاظ مورد استفاده مردم متشکل در کمونها قرار گیرد که آنها بتوانند برای بنگاه خود کارگر، سرکارگر و حسابدار پیدا کنند، همانگونه که حق فردی انتخاباتی برای همین منظور مورد استفاده هر کارفرمای دیگری است" (اثر مارکس درباره کمون پاریس بنام "جنگ داخلی در فرانسه").

هر یک از این احکام، که آقای کائوتسکی علامه بخوبی از آنها آگاهست، همچون کشیده‌ای به صورت وی میخورد و تمام ارتدادش را فاش میسازد. در سراسر رساله او اثری از درک این حقایق دیده نمیشود. تمام مضمون رساله او استهزای مارکسیسم است!  
قوانین اساسی دولتهای معاصر را بردارید، اداره امور آنها، آزادی اجتماعات یا مطبوعات و "برابری افراد در برابر قانون" را در نظر گیرید و ببینید که چگونه در هر گام با سالوسی دمکراسی بورژوایی، که هر کارگر شریف و آگاه از آن مطلع است، روبرو هستید. حتی یک دولت دمکراتیک، ولو دمکراتیک‌ترین دولتها هم، وجود ندارد که در قوانین اساسی آنها روزنه یا قیدی یافت نشود که امکان بکار بردن ارتش علیه کارگران و برقراری حکومت نظامی و غیره را، "در صورت بر هم زدن نظم" و در واقع در صورتی که طبقه استثمار شونده وضع برده‌وار خود را "بر هم زند" و بکوشد خود را از حالت بردگی خارج سازد، برای بورژوازی تأمین نکند. کائوتسکی بیشرمانه دمکراسی بورژوایی را آرایش میدهد و مثلاً اعمالی را که دمکرات‌ترین و جمهورخواه‌ترین بورژواها در آمریکا یا سوئیس علیه کارگران اعتصابی مرتکب میشوند، مسکوت میگذارد.

آری، کائوتسکی فاضل و فرزانه در این باره سکوت میکند! این رجل سیاسی دانشمند نمیفهمد که سکوت در این باره رذالت است. او ترجیح میدهد برای کارگران قصه‌های کودکانه‌ای نظیر اینکه معنای دمکراسی "مصون داشتن اقلیت" است، بگوید. گرچه باور نکردنی است ولی واقعیت دارد! در تابستان هزار و نهصد و هژدهمین سال میلاد مسیح، در پنجمین سال کشتار جهانی امپریالیستی و اختناق اقلیت‌های انترناسیونالیست (یعنی کسانی که مانند رنودل‌ها و لونگه‌ها، شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، هندرسون‌ها و وب‌ها و غیره رذیلانه به سوسیالیسم خیانت نکرده‌اند) در همه "دمکراسی‌های" جهان، آقای کائوتسکی دانشمند با صدای شیرین و ملیحی درباره "مصون داشتن اقلیت" نغمه‌سرایی میکند. هر کس بخواهد میتواند این مطلب را در صفحه ۱۵ رساله کائوتسکی بخواند. ولی در صفحه ۱۶ این حضرات دانشمند... از ویگ‌ها و توری‌های انگلستان (۱۷) در قرن ۱۸ برای شما سخن میگویند! چه فرزاندگی شگرفی! چه چاکری ظریفی در درگاه بورژوازی! چه شیوه مؤدبانه‌ای در سجده آستان سرمایه‌داران و پابوسی آنان! اگر من کروپ یا شایدمان بودم، کلمانسو یا رنودل بودم میلیونرها به آقای کائوتسکی میپرداختم و بوسه‌های یهودایی نثارش میکردم، در برابر کارگران او را میسنودم و "وحدت سوسیالیسم" را با افراد "محترمی" نظیر کائوتسکی توصیه مینمودم. رساله‌نویسی علیه دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفتن درباره ویگ‌ها و توری‌های انگلستان در قرن ۱۸، کوشش برای متقاعد ساختن به اینکه دمکراسی معنایش "مصون داشتن اقلیت" است و سکوت درباره تالانگری‌هایی که در جمهوری "دمکراتیک" آمریکا علیه انترناسیونالیست‌ها بعمل می‌آید - مگر اینها خدمتگزاری چاکرانه در آستان بورژوازی نیست؟

آقای کائوتسکی دانشمند یک نکته... "بی‌اهمیت" را "فراموش کرده" - و لابد بر حسب تضاد فراموش کرده است - و آن اینکه: حزب حاکمه دمکراسی بورژوایی مصون داشتن اقلیت را فقط برای حزب بورژوایی دیگر واگذار میکند ولی برای پرولتاریا در مورد هر مسئله جدی، عمیق و اساسی بجای "مصون داشتن اقلیت" حکومت نظامی یا تالانگری حاصل میگردد. هر چه دمکراسی کامل‌تر باشد، به همان نسبت هم به هنگام پیش آمدن هر اختلاف سیاسی عمیقی که برای بورژوازی خطرناک باشد، به تالانگری با به جنگ داخلی نزدیکتر خواهد بود.

این "قانون" دمکراسی بورژوایی را آقای کائوتسکی دانشمند میتوانست در مورد حادثه دریغوس (۱۸) در فرانسه جمهوری، در مورد زجر و شکنجه سیاهان و انترناسیونالیست‌ها در جمهوری دمکراتیک آمریکا، در نمونه ایرلند و اولستر در انگلستان دمکراتیک (۱۹) و در مورد پیگرد بلشویک‌ها و تالانگری علیه آنان در آوریل ۱۹۱۷ در جمهوری دمکراتیک روسیه مشاهده نماید. من عمداً مثالهایی را ذکر میکنم که تنها به دوران جنگ مربوط نبوده، بلکه به دوران صلح‌آمیز قبل از جنگ نیز مربوط است. میل آقای کائوتسکی چرب‌زبان بر این است که در برابر این واقعیات قرن بیستم دیده فرو بندد و در عوض برای کارگران مطالب فوق‌العاده تازه و بسیار جالب و بی‌اندازه آموزنده و بی‌نهایت مهمی درباره ویگ‌ها و توری‌های قرن ۱۸ تعریف نماید.

پارلمان بورژوازی را در نظر بگیرید. آیا میتوان تصور کرد که کائوتسکی دانشمند هیچگاه این موضوع را نشنیده است که هر قدر دمکراسی تکامل بیشتری یافته باشد، به همان نسبت بورس و بانکداران، پارلمانهای بورژوازی را بیشتر بخود تابع میسازند؟ از اینجا چنین نتیجه نمیشود که نباید از پارلمانتاریسم بورژوایی استفاده کرد (و بلشویک‌ها با احراز چنان موفقیتی از آن استفاده کرده‌اند که میتوان گفت هیچ حزبی در جهان از این لحاظ به پای آنان نمیرسد، زیرا در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۴ ما تمام کرسی‌های کارگری را در دوماً چهارم (۲۰) بدست آوردیم).

ولی از اینجا نتیجه میشود که فقط لیبرال میتواند محدودیت تاریخی و مشروط بودن پارلمانتاریسم بورژوایی را فراموش نماید، همانگونه که کائوتسکی این مطلب را فراموش میکند. توده‌های ستمکش در دمکراتیک‌ترین کشور بورژوایی هم در هر گام با تضاد فاحشی بین برابری ظاهری که "دمکراسی" سرمایه‌داران اعلام میدارد و هزاران محدودیت واقعی و حیل و نیرنگی که پرولترها را به پردگان مزدی بدل مینماید، روبرو هستند. همین تضاد است که چشم توده‌ها را در مورد پوسیدگی و کذب و سالوسی سرمایه‌داری می‌گشاید. همین تضاد است که مبلغین و مروجین سوسیالیسم، آن را در برابر توده‌ها فاش میسازند، تا، آنان را برای انقلاب حاضر نمایند! ولی هنگامی که عصر انقلابها آغاز شد، کائوتسکی بدان پشت نمود و به نغمه‌سرایی درباره فضائل و مناقب دمکراسی محتضر بورژوایی پرداخت.

دمکراسی پرولتری، که یکی از اشکال آن حکومت شوروی است، به دمکراسی متعلق به اکثریت عظیم اهالی یعنی استثمار شونده‌گان و زحمتکش‌شان چنان تکامل و توسعه‌ای داده که نظیر آن در جهان دیده نشده است. نوشتن یک کتاب کامل درباره دمکراسی، یعنی کاری که کائوتسکی کرده و در آن دو صفحه درباره دیکتاتوری و دهها صفحه درباره "دمکراسی خالص" نوشته است، و در عین حال ندیدن این موضوع، معنایش تحریف کامل مطلب بشیوه لیبرالی است.

سیاست خارجی را در نظر بگیرید. در هیچ کشور بورژوایی حتی در دمکراتیک‌ترین آنها، این سیاست آشکارا نیست. همه جا توده‌ها را فریب میدهند، در فرانسه دمکراتیک، در سوئیس، در آمریکا و انگلستان این عمل با دامنه‌ای صد بار وسیعتر و ماهرانه‌تر از سایر کشورها انجام میگردد. حکومت شوروی پرده اسرار سیاست خارجی را بشیوه انقلابی از هم درید. کائوتسکی این موضوع را متوجه نشده و در این باره سکوت اختیار مینماید و حال آنکه در دوران جنگ‌های غارتگرانه و قراردادهای سری راجع به "تقسیم مناطق نفوذ" (یعنی راجع به تقسیم جهان توسط سرمایه‌داران یغماگر) این امر دارای اهمیت اصلی است، زیرا مسأله صلح، مسأله حیات و ممان دهها میلیون افراد منوط بدان است.

ساختمان دولت را در نظر بگیرید. کائوتسکی به "نکات بی‌اهمیت" و حتی به انتخابات "غیر مستقیم" (در قانون اساسی شوروی) می‌چسبید، ولی ماهیت مطلب را متوجه نمیشود. او متوجه ماهیت طبقاتی دستگاه دولتی، ماشین دولتی نیست. سرمایه‌داران در دمکراسی بورژوایی با هزاران دوز و کلکی، که هر چه دمکراسی "خالص" تکامل یافته‌تر باشد این دوز و کلکها هم ماهرانه‌تر و صائب‌تر است، توده‌ها را از شرکت در کشورداری و آزادی اجتماعات و مطبوعات و غیره دور می‌سازند. حکومت شوروی در جهان نخستین حکومتی است (و اگر بخواهیم دقیق‌تر گفته باشیم، دومین حکومت است، زیرا همین کار را هم کمون پاریس آغاز نموده بود) که توده‌ها یعنی استثمارشوندگان را به کشورداری جلب مینماید. راه شرکت در پارلمان بورژوایی (که هیچگاه مسائل بسیار جدی را در دمکراسی بورژوایی حل نمیکند - بورس و بانکها این مسائل را حل میکنند) به وسیله هزاران مانع و رادع به روی توده‌های زحمتکش‌شان مسدود است، و کارگران به احسن وجهی میدانند و احساس میکنند، می‌بینند و درک میکنند که پارلمان بورژوایی مؤسسه غریبه و آلت ستمگری بورژوازی علیه پرولترها، مؤسسه طبقه متخاصم و اقلیت استثمارگر است.

شوراها - سازمان بلاواسطه خود توده‌های زحمتکش و استثمارشونده هستند، سازمانی هستند که این امر را برای آنان تسهیل مینمایند که خودشان دولت را بپا دارند و به هر نحوی بتوانند کشورداری کنند. در این جریان بویژه پیشاهنگ زحمتکش‌شان و استثمارشوندگان یعنی پرولتاریای شهری دارای این مزیت است که بوسیله بنگاه‌های بزرگ به بهترین نحوی متحد شده است، انتخاب کردن و نظارت بر انتخاب شدگان برای وی از هر چیز آسانتر است. سازمان شوروی بطور اتوماتیک اتحاد کلیه زحمتکش‌شان و استثمارشوندگان را در پیرامون پیشاهنگ آنان یعنی پرولتاریا تسهیل مینماید. دستگاه دولتی کهنه بورژوایی یعنی دستگاه بوروکراسی امتیازات ثروت و امتیازات تحصیلی بورژوایی و پارتی‌بازی و غیره (که هر قدر دمکراسی بورژوایی تکامل یافته‌تر باشد، این امتیازات بالفعل هم متنوع‌تر است) - همه اینها در سازمان شوروی از بین میرود. آزادی مطبوعات جنبه سالوسانه خود را از دست میدهد، زیرا چاپخانه‌ها و کاغذ از بورژوازی گرفته میشود. به همین گونه هم در مورد بهترین ابنیه، کاخها، عمارات و خانه‌های ملاکین رفتار میگردد. حکومت شوروی هزاران عمارت از این بهترین عمارات را بلافاصله از استثمارگران گرفت و بدین طریق حق اجتماعات توده‌ها را، که بدون آن دمکراسی چیزی جز فریب نیست، یک میلیون بار دمکراتیک‌تر "نمود. انتخابات غیر مستقیم شوراها غیر محلی تشکیل‌کننده‌های شوراها را تسهیل میکند و تمامی دستگاه دولتی را ارزانتر و متحرک‌تر می‌سازد و در دورانی که زندگی در جوش و خروش است و باید هر چه زودتر بتوان نماینده محلی خود را احضار و یا وی را به کنگره عمومی شوراها اعزام نمود، این دستگاه را برای کارگران و دهقانان سهل‌الوصول‌تر میکند.

دمکراسی پرولتری یک میلیون بار دمکراتیک‌تر از هر دمکراسی بورژوایی است؛ حکومت شوروی یک میلیون بار دمکراتیک‌تر از دمکراتیک‌ترین جمهوری‌های بورژوایی است.

تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که یا خادم آگاه بورژوازی باشد و یا از لحاظ سیاسی کاملاً مرده باشد و حیات واقعی را از خلال گرد و غبار کتب بورژوازی نبیند و خرافات بورژوا دمکراتیک در تار و پود وجودش رسوخ کرده باشد و بدین طریق خود را بطور عینی به چاکر بورژوازی بدل نموده باشد .

تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که قادر نباشد از نقطه نظر طبقات ستمکش مسئله را طرح نماید؛

آیا در جهان هیچ کشوری از زمره دمکراتیک‌ترین کشورهای بورژوازی وجود دارد که در آن کارگر میانه حال توده‌ای و بزرگ مزدور میانه حال توده‌ای یا بطور کلی نیمه پرولتر روستایی (یعنی نماینده توده‌های ستمکشی که اکثریت عظیم اهالی را تشکیل می‌دهند) حتی بطور تقریب هم شده باشد مانند روسیه شوروی از یک چنین آزادی تشکیل اجتماعات در بهترین عمارات برخوردار باشد و برای بیان اندیشه‌های خود و دفاع از منافع خود بزرگترین چاپخانه‌ها و بهترین انبارهای کاغذ را با چنین آزادی در اختیار داشته باشد و با چنین آزادی افراد طبقه خود را برای کشورداری و "رتق و فتق" امور کشور بالا بکشد؟

حتی فکر این موضوع هم خنده‌آور است که آقای کائوتسکی بتواند در هر کشوری ولو از هزار کارگر و بزرگ مطلع یکنفر را بیابد که در دادن پاسخ بدین سؤال تردید نمایند. کارگران سراسر جهان که از روزنامه‌های بورژوازی جسته و گریخته اعترافاتی در باره حقیقت می‌شنوند، بطور غریزی از جمهوری شوروی هواداری میکنند، زیرا در آن دمکراسی پرولتری یعنی دمکراسی برای تهیدستان را می‌بینند، نه دمکراسی برای ثروتمندان، که هر دمکراسی بورژوازی، حتی بهترین آن، عملاً چنان است .

کشورداری ما (و "رتق و فتق" امور کشور ما) در دست منصبداران بورژوازی، پارلمان‌نشینان بورژوازی و دادرسان بورژوازی است. - این است آن حقیقت ساده، بدیهی و مسلمی که دهها و صدها میلیون نفر از افراد طبقه ستمکش در همه کشورهای بورژوازی و از آنجمله در دمکراتیک‌ترین کشورها، با تجربه زندگی خود از آن آگاهند و همه روزه آن را احساس مینمایند و درک میکنند .

ولی در روسیه دستگاه بوروکراسی را بکلی در هم شکسته و سنگ روی سنگ آن باقی نگذاشته‌اند، تمام دادرسان قدیمی را بیرون ریخته و بساط پارلمان بورژوازی را برچیده‌اند - و مؤسسه نمایندگانی بمراتب دسترس‌تری را در اختیار کارگران و دهقانان گذارده و شوراهای آنان را جایگزین منصبداران نموده یا عبارت دیگر شوراهای آنان را بالای سر منصبداران گذاشته‌اند و شوراهای آنان را انتخاب کننده دادرسان کرده‌اند. همین یک واقعیت کافی است برای اینکه حکومت شوروی یعنی شکل دیکتاتوری پرولتاریا، که یک میلیون بار دمکراتیک‌تر از دمکراتیک‌ترین جمهوری بورژوازی است، مورد قبول تمام طبقات ستمکش قرار گیرد .

کائوتسکی این حقیقت را که برای هر کارگری مفهوم و بدیهی است نمی‌فهمد، زیرا او "فراموش کرده" و "از یاد برده است" این سؤال را مطرح نماید که: دمکراسی برای چه طبقه‌ای؟ او از نقطه نظر دمکراسی "خالص" (یعنی بدون طبقات؟ یا خارج از طبقات؟) قضاوت میکند. او مانند شیلوک (۲۱) قضاوت مینماید: "یک من گوشت یک من گوشت است" - همین و بس. برابر همه افراد - و آلا دمکراسی وجود ندارد .

بر ما لازم می‌آید از کائوتسکی دانشمند، از کائوتسکی "مارکسیست" و "سوسیالیست" این سؤال را بکنیم :

آیا بین استثمار شونده و استثمارگر می‌تواند برابری وجود داشته باشد؟ این دهشتناک و تصور ناپذیر است که ما مجبوریم به هنگام بحث در اطراف کتاب پیشوای مسلکی انترناسیونال دوم چنین سؤال بکنیم. ولی "چون به کاری دشوار دست زنی، از ناملایمات آن منال". کسی که می‌خواهد درباره کائوتسکی چیز بنویسد باید به این مرد دانشمند توضیح دهد که چرا بین استثمار شونده و استثمارگر نمی‌تواند برابری وجود داشته باشد.

**آیا بین استثمار شونده و استثمارگر  
می‌تواند برابری وجود داشته باشد؟**

کائوتسکی چنین استدلال مینماید :

(۱) "استثمارگران همواره فقط اقلیت کوچکی از اهالی را تشکیل داده‌اند" (ص ۱۴ رساله کائوتسکی).

این یک حقیقت بی چون و چرا است. با مآخذ قرار دادن این حقیقت چگونه باید استدلال نمود؟ میتوان بشیوه مارکسیستی، بشیوه سوسیالیستی قضاوت کرد؛ آنگاه باید مناسبات استثمار شونده‌گان را با استثمارگران مآخذ قرار داد. و نیز میتوان بشیوه لیبرالی، بشیوه بورژوا-دمکراتیک قضاوت نمود؛ آنگاه باید مناسبات اکثریت را با اقلیت مآخذ قرار داد.

هرگاه بشیوه مارکسیستی قضاوت نماییم، باید بگوییم: استثمارگران حتما دولت را (صحت هم بر سر دمکراسی یعنی یکی از آشکال دولت است) به آلت سیادت طبقه خود، یعنی استثمارگران بر استثمار شونده‌گان، تبدیل میکنند. از این جهت هم دولت دمکراتیک، تا زمانی که استثمارگران مسلط بر اکثریت استثمار شونده‌گان وجود دارند، ناگزیر دمکراسی مخصوص استثمارگران خواهد بود. دولت استثمار شونده‌گان باید از بیخ و بن با چنین دولتی فرق داشته باشد، باید دمکراسی مخصوص استثمار شونده‌گان و وسیله سرکوب استثمارگران باشد و سرکوب طبقه هم معنایش نابرابری این طبقه و مستثنی نمودن وی از "دمکراسی" است.

هر گاه بشیوه لیبرالی استدلال نماییم، باید بگوییم: اکثریت تصمیم میگیرد، اقلیت تبعیت میکند. کسانی را که تبعیت نمایند به کیفر میرساند. همین و بس. دیگر درباره هر گونه خصلت طبقاتی دولت بطور اعم و "دمکراسی خالص" بطور اخص استدلال کردن بربط است؛ این امر به مطلب ربطی ندارد، زیرا اکثریت اکثریت است و اقلیت هم اقلیت. یک من گوشت یک من گوشت است نه چیز دیگر.

کائوتسکی عینا چنین استدلال مینماید؛

(۲) "به چه علتی سیادت پرولتاریا میبایست و ضروری بود چنان شکلی را بخود بگیرد که با دمکراسی همساز نباشد؟" (ص ۲۱). سپس توضیح داده میشود که پرولتاریا اکثریت را بجانب خود دارد، این توضیح بسیار مشروح و پر طول و تفصیل است و ضمنا در آن هم از مارکس نقل قول شده و هم تعداد آراء کمون پاریس ذکر گردیده است. نتیجه: "رژیمی که اینقدر در بین توده‌ها ریشه دارد، کوچکترین موجبی برای سوء قصد نسبت به دمکراسی ندارد. در مواردی که اعمال قهر برای سرکوب دمکراسی بکار برده میشود، این رژیم قادر نیست همیشه بدون اعمال قهر کار را از پیش ببرد. در مقابل اعمال قهر فقط با اعمال قهر میتوان پاسخ داد. ولی رژیمی که میدانند توده‌ها هوادار آند اعمال قهر را فقط برای آن بکار خواهد برد که دمکراسی را صیانت نماید، نه برای آنکه آن را نابود کند. اگر این رژیم بخواهد مطمئن‌ترین بنیاد خود یعنی حق انتخاب همگانی را، که منبع عمیق نفوذ معنوی نیرومند آن است، براندازد، به تمام معنی خودکشی نموده است" (ص ۲۲).

ملاحظه میکنید: مناسبات استثمار شونده‌گان با استثمارگران از استدلال کائوتسکی ناپدید شده است. فقط اکثریت بطور اعم، اقلیت بطور اعم، دمکراسی بطور اعم و "دمکراسی خالص" که ما دیگر با آن آشنا هستیم باقی مانده است.

دقت کنید که این مطالب در مورد کمون پاریس گفته شده است! پس ما هم برای روشن شدن مطلب سخنانی را که مارکس و انگلس در مورد کمون راجع به دیکتاتوری گفته‌اند نقل کنیم:

مارکس "...: اگر کارگران دیکتاتوری انقلابی خود را جایگزین دیکتاتوری بورژوازی مینمایند... تا مقاومت بورژوازی را در هم شکنند... بدولت شکل انقلابی و گذرنده میدهند..." (۲۲) انگلس "...: حزب پیروزمند" (در انقلاب) " ضرورتا ناچار است سیادت خود را از طریق رعب و هراسی که سلاح وی در دل‌های مرتجعین ایجاد میکند، حفظ نماید. اگر کمون پاریس به اتوریته مردم مسلح علیه بورژوازی متکی نبود، مگر ممکن بود بیش از یک روز دوام آورد؟ بالعکس مگر ما محق نیستیم کمون را، بعلت اینکه از این اتوریته خیلی کم استفاده کرده است، سرزنش نماییم؟..." (۲۳).

هم او میگوید: "از آنجا که دولت فقط مؤسسه گذرنده‌ای است که در مبارزه و انقلاب باید از آن استفاده کرد، تا دشمنان خود را قهرا سرکوب ساخت، لذا سخن گفتن درباره دولت

خلقی آزاد خام‌فکری خالص است: مادامی که پرولتاریا هنوز به دولت نیازمند است، این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی نبود، بلکه بمنظور سرکوب دشمنان خویش است و هنگامی که سخن گفتن درباره آزادی ممکن می‌گردد، آنگاه دولت به معنای اخص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست می‌دهد ..."

بین کائوتسکی از یک طرف و مارکس و انگلس از طرف دیگر زمین تا آسمان فاصله است، همان فاصله‌ای که بین لیبرال و انقلابی پرولتری وجود دارد. دمکراسی خالص و "دمکراسی" صاف و ساده که کائوتسکی از آن دم می‌زند تنها تکرار همان "دولت خلقی آزاد" یعنی خام فکری خالص است. کائوتسکی با دانشمندمآبی دانشمندترین سفیه کابینه‌نشین یا با چشم و گوش بستگی یک دختر بچه دهساله می‌پرسد: وقتی اکثریت در دست است چه نیازی به دیکتاتوری وجود دارد؟ ولی مارکس و انگلس توضیح می‌دهند:

- برای درهم شکستن مقاومت بورژوازی،

- برای ایجاد رعب و هراس در دل‌های مرتجعین،

- برای حفظ اتوریته مردم مسلح علیه بورژوازی،

- برای اینکه پرولتاریا بتواند دشمنان خویش را قهرا سرکوب نماید.

کائوتسکی این توضیحات را نمی‌فهمد. او که شیفته "خالص بودن" دمکراسی است و جنبه بورژوایی آن را نمی‌بیند، "بنجوی پیگیر" اصرار می‌ورزد که اکثریت، چون اکثریت است، نیازی به "در هم شکستن مقاومت" اقلیت ندارد، نیازی به "سرکوب قهری" اقلیت ندارد و کافی است سرکوبی در مواردی انجام گیرد که "دمکراسی نقض شده است". کائوتسکی که شیفته "خالص بودن" دمکراسی است بطور غیرعمدی مرتکب همان اشتباه کوچکی می‌شود، که تمام دمکراتهای بورژوا همواره مرتکب آن می‌گردند: به این معنی که او برابری صورتی را (که در دوران سرمایه‌داری سراپا کاذبانه و سالوسانه است) بعنوان برابری واقعی می‌پذیرد! مطلب بی اهمیتی است!

استثمارگر نمیتواند با استثمارشونده برابر باشد.

این حقیقت، هر اندازه هم که برای کائوتسکی نامطبوع باشد، مهمترین مضمون

سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد.

حقیقت دیگر: مادامی که هر گونه امکان استثمار یک طبقه توسط طبقه دیگر بکلی از بین نرفته باشد، برابری واقعی و عملی هم نمیتواند وجود داشته باشد.

استثمارگران را میتوان در صورت قیام توفیق‌آمیز در مرکز یا برآشفستگی ارتش فی‌الغور در هم شکست. ولی به استثناء موارد بکلی نادر و مخصوص نمیتوان استثمارگران را فی‌الغور نابود نمود. نمیتوان از تمام ملاکین و سرمایه‌داران یک کشور نسبتاً بزرگ فی‌الغور سلب مالکیت کرد. بعلاوه تنها سلب مالکیت به عنوان یک اقدام قضایی یا سیاسی به هیچ وجه موضوع را حل نمیکند، زیرا باید ملاکین و سرمایه‌داران را عملاً خلع بد کرد و شیوه اداره دیگر یعنی شیوه اداره کارگری فابریکها و املاک را عملاً جایگزین آنان نمود. بین استثمارگران، که در جریان نسلهای طولانی هم از لحاظ معلومات و هم از لحاظ رفاه زندگی و هم از لحاظ ورزیدگی - مشخص بوده‌اند، و استثمار شونده‌گان، که توده آنان حتی در پیشروترین و دمکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی ذلیل و نادان و جاهل و مرعوب و متفرقند، نمیتواند برابری وجود داشته باشد. استثمارگران تا مدتهای مدیدی پس از انقلاب یک سلسله برتریهای عملی عظیمی را ناگزیر حفظ میکنند: پول در دست آنها باقی میماند (پول را یکباره نمیتوان از بین برد)، مقداری از اموال منقول، که غالباً مقدار قابل ملاحظه‌ای است در دست آنها باقی میماند، ارتباط آنها، ورزیدگی آنان در امر سازمان دادن و اداره کردن، وقوف آنان به کلیه "رموز" (عادات، شیوه‌ها، وسایل و امکانات) کشورداری، معلومات عالیتر آنان، نزدیکی آنان با کادر عالی فنی (که بشیوه بورژوازی زندگی و فکر میکند)، ورزیدگی بمراتب بیشتر آنان در امور نظامی (که موضوع بسیار مهمی است) و غیره و غیره باقی میماند.

اگر استثمارگران فقط در یک کشور شکست خورده‌اند (و البته این یک مورد معمولی است زیرا انقلاب همزمان در یک سلسله از کشورها استثناء نادری است)، باز هم از استثمار شونده‌گان نیرومندترین، زیرا ارتباطات بین‌المللی استثمارگران دامنه عظیمی دارد. اینکه بخشی از استثمارشونده‌گان از بین خود کم‌رشدترین توده‌های دهقانان میانه‌حال و پیشه‌وران و غیره از دنبال استثمارگران می‌روند و میتوانند بروند موضوعی است که تاکنون تمام انقلابها و از آنجمله

کمون آن را نشان داده است (زیرا در بین ارتش ورسای (۲۴)، پرولترها هم بودند، مطلبی که کائوتسکی عملاً آن را "فراموش کرده است").

با چنین اوضاع و احوالی این پندار که در یک انقلاب نسبتاً عمیق و جدی موضوع را فقط و فقط مناسبات اکثریت با اقلیت حل میکند، بزرگترین گند ذهنی، سفیهانه‌ترین خرافات یک لیبرال متعارفی، فرب توده‌ها و مکتوم داشتن یک حقیقت تاریخی عیان از آنان است. این حقیقت تاریخی عبارت از آن است که در هر انقلاب عمیقی مقاومت طولانی، سریخت و مذبوحانه استثمارگران، که سالها برتریهای عملی زیاد خود را بر استثمار شونده‌گان حفظ میکنند، در حکم قانون است. استثمارگران هیچگاه - مگر در تخیلات شیرین کائوتسکی سفیه شیرین زبان - بدون آنکه برتری خود را در نبرد نهایی و مذبوحانه و در جریان یک سلسله نبرد به معرض آزمایش گذارند، تابع تصمیم اکثریت استثمارشونده‌گان نخواهند شد.

گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم یک دوران تاریخی تام و تمام است. مادامی که این دوران بسر نرسیده است، برای استثمارگران ناگزیر امید اعاده قدرت باقی میماند و این امید هم به تلاشهایی برای اعاده قدرت مبدل میشود. استثمارگران سرنگون شده که انتظار سرنگونی خود را نداشتند، آن را باور نمی‌کردند، فکر آن را هم به مخیله خود خطور نمیدادند، پس از نخستین شکست جدی با انرژی ده بار شدیدتر و با سبعت و کین و نفرتی صد کورت فزونتر برای عودت "بهشت" از دست رفته، برای خاطر خانواده‌های خود، که انسان خوش و راحت میزیستند و اکنون "عوام‌الناس پست" اینسان آنها را به خانه‌خرابی و فقر (یا به کار "ساده"...) محکوم میسازند، به نبرد دست میزنند. و اما از دنبال استثمارگران سرمایه‌دار، توده وسیع خرده بورژوازی کشیده میشود، که تجربه تاریخی دهها ساله تمام کشورها درباره وی نشان میدهد که چگونه این توده مردد و متزلزل است، امروز از دنبال پرولتاریا میرود و فردا از دشواریهای انقلاب میهراسد و از نخستین شکست یا نیمه شکست کارگران، دچار سراسیمگی میشود، اعصابش به رعشه میافتد، خود را به این سو و آن سو میزند، ندبه و زاری میکند، از اردوگاهی به اردوگاه دیگر میگریزد... مانند منشویکها و اس‌آرهای ما.

و با چنین اوضاع و احوالی، در دوران جنگ حاد و مذبوحانه، هنگامیکه تاریخ مسأله وجود یا عدم امتیازات صدها ساله و هزار ساله را در دستور روز میگذارد، - از اکثریت و اقلیت، از دمکراسی خالص، از عدم لزوم دیکتاتوری و از برابری استثمارگر با استثمارشونده دم میزنند!! چه کند ذهنی بی پایان و چه کوه فکری بی انتهایی برای اینکار لازم است!

ولی دوران دهها ساله سرمایه‌داری نسبتاً "صلح آمیز"، از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴، در داخل احزاب سوسیالیست، که با اپورتونیسم سازگارند از کوه فکری و تنگ نظری و ارتداد یک اصطبل اژیاس (۲۵) گرد آورده است ...

\*\*\*

خواننده لابد متوجه شده است که کائوتسکی در قسمتی که فوقاً از کتاب وی نقل شد از سوء قصد نسبت به حق انتخاب همگانی سخن میگوید (در حاشیه متذکر میشویم که کائوتسکی این حق را منبع عمیق اتوریته معنوی نیرومند مینامد و حال آنکه انگلس در مورد همان کمون پاریس و در مورد همان مسئله دیکتاتوری از اتوریته مردم مسلح علیه بورژوازی سخن میگوید: مقایسه نظریه یک کوه فکر و یک فرد انقلابی درباره "اتوریته" جالب توجه است ...).

باید متذکر شد که مسئله محروم ساختن استثمارگران از حق انتخاب یک مسئله صرفاً روسی است، نه مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بطور اعم. اگر کائوتسکی سالوسی نمیکرد و و به رساله خود عنوان "علیه بلشویکها" میداد، آنوقت این عنوان با مضمون رساله تطبیق میکرد و آنوقت کائوتسکی حق داشت مستقیماً از حق انتخاب سخن گوید. ولی کائوتسکی خواست مقدم بر هر چیز به عنوان یک "تئوریسین" به میدان آید. او عنوان رساله خود را "دیکتاتوری پرولتاریا" بطور اعم قرار داده است. او از شوراها و از روسیه فقط در بخش دوم رساله، از پاراگراف ششم به بعد، بطور خاص سخن میگوید. ولی در بخش اول (که من از همانجا نقل قول کرده‌ام) از دمکراسی و دیکتاتوری بطور اعم صحبت میشود. کائوتسکی با بمیان کشیدن

حق انتخاب، خود را بعنوان پلیمستی علیه بلشویکها فاش ساخته است، که برای تئوری بقدر پول سباهی ارزش قائل نیست. زیرا تئوری یعنی استدلال درباره پایه‌های طبقاتی عمومی (نه خصوصی ملی) دمکراسی و دیکتاتوری، باید از یک مسئله خاص نظیر حق انتخاب سخن نگفته، بلکه از مسئله عمومی سخن گوید و آن اینکه: آیا در دوران تاریخی سرنگونی استثمارگران و تعویض دولت آنان با دولت استثمار شونده‌گان، میتوان دمکراسی را هم برای ثروتمندان و هم برای استثمارگران محفوظ داشت؟

تئورسین باید مسئله را اینطور و فقط اینطور مطرح سازد. ما از نمونه کمون مطلعیم، ما از تمام استدلالات بنیادگذاران مارکسیسم در مورد آن و بمناسبت آن مطلعیم. بر اساس این مدارک بود که من مثلا مسئله دمکراسی و دیکتاتوری را در رساله خود "دولت و انقلاب" که قبل از انقلاب اکتبر نوشته شده است، مورد تحلیل قرار دادم. درباره محدودیت حق انتخاب من کلمه‌ای نگفته‌ام، و حالا باید گفت که موضوع محدودیت حق انتخاب، مسئله خصوصی ملی است نه مسئله عمومی دیکتاتوری. مسئله محدودیت حق انتخاب را باید ضمن بررسی شرایط خاص انقلاب روسیه و راه خاص تکامل آن مورد تحقیق قرار داد. در شرح آتی به همین سان هم رفتار خواهد شد. ولی اشتباه است اگر از پیش تأکید شود که انقلابهای پرولتری آینده اروپا، همه یا اکثریت آنها، در مورد حق انتخاب حتما برای بورژوازی محدودیت قائل خواهند شد. ممکن است اینطور بشود. پس از جنگ و پس از تجربه انقلاب روسیه لابد اینطور خواهد شد. ولی برای عملی نمودن دیکتاتوری این امر حتمی نیست و علامت ضروری مفهوم منطقی دیکتاتوری را تشکیل نمیدهد و به عنوان شرط ضروری در مفهوم تاریخی و طبقاتی دیکتاتوری وارد نمیشود.

علامت ضروری و شرط حتمی دیکتاتوری سرکوب قهری استثمارگران بعنوان یک طبقه و بنابراین نقض "دمکراسی خالص" یعنی نقض برابری و آزادی در مورد این طبقه است. از نظر تئوریک مسئله باید اینطور و فقط اینطور مطرح گردد. و کائوتسکی که مسئله را چنین مطرح نکرده ثابت نموده است که بعنوان یک نفر تئورسین بر ضد بلشویکها به میدان نیامده، بلکه بعنوان عامل اپورتونیست‌ها و بورژوازی بمیدان می‌آید.

اینکه فلان یا بهمان محدودیت و نقض دمکراسی در مورد استثمارگران در کدام کشورها و با وجود چه خصوصیات ملی فلان یا بهمان سرمایه‌داری بکار خواهد رفت (بطور استثنایی یا بطور عمده)، - مسئله‌ای است مربوط به خصوصیات ملی فلان یا بهمان سرمایه‌داری، فلان یا بهمان انقلاب. از نظر تئوریک طرح مسئله طور دیگر یعنی بدین سان است: آیا بدون نقض دمکراسی در مورد طبقه استثمارگران دیکتاتوری پرولتاریا امکان‌پذیر هست؟

کائوتسکی همین مسئله را که از نظر تئوریک یگانه مسئله مهم و اساسی است مسکوت گذارده است. کائوتسکی هر نوع مطلبی را از مارکس و انگلس نقل قول نموده، بجز آن مطالبی که به مسئله مورد بحث مربوط است و من آنها را در بالا نقل کردم. کائوتسکی درباره هر چه خواسته باشید، درباره هر چه برای لیبرالها و دمکراتهای بورژوا پذیرفتنی است و از دایره اندیشه‌های آنان خارج نیست، سخن گفته، بجز نکته عمده یعنی بجز این نکته که پرولتاریا بدون در هم شکستن مقاومت بورژوازی، بدون سرکوب قهری مخالفین خود نمیتواند پیروز گردد و هر جا که "سرکوب قهری" در میان باشد و "آزادی" نباشد، البته، دمکراسی هم نیست.

کائوتسکی این نکته را نفهمیده است.

\* \* \*

حال به تجربه انقلاب روس و به آن اختلاف نظر بین شوراهای نمایندگان و مجلس مؤسسان بپردازیم که موجب انحلال مجلس مؤسسان و محرومیت (۲۶) بورژوازی از حق انتخاب گردید.



## شوراها حق ندارند به سازمانهای دولتی مبدل گردند

شوراها – شکل روسی دیکتاتوری پرولتری هستند. اگر یک نفر تئورسین مارکسیست هنگام رساله نوشتن درباره دیکتاتوری پرولتاریا، این پدیده را بطور واقعی بررسی میکرد (و نظیر کائوتسکی به جزع و فزع خرده بورژوامایانه بر ضد دیکتاتوری نمیپرداخت و نغمه‌های منشویکی را از سر نمیگرفت) آنگاه چنین تئورسینی یک تعریف عمومی برای دیکتاتوری بیان میداشت و سپس شکل خاص، شکل ملی آن یعنی شوراها را بررسی مینمود و شوراها را بمثابه یکی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریا مورد انتقاد قرار میداد.

روشن است که از کائوتسکی، پس از "اصلاحات" لیبرال‌مایانه وی در آموزش مارکس راجع به دیکتاتوری، نباید انتظار یک کار جدی داشت. ولی بررسی اینکه او به چه نحو مسئله چگونگی شوراها را مورد تحقیق قرار داده و به چه نحوی از عهده آن برآمده است بینهایت جالب توجه است.

او چگونگی پیدایش شوراها را در سال ۱۹۰۵ بیاد می‌آورد و مینویسد شوراها آنچنان "شکلی از سازمان پرولتری را بوجود آوردند که از تمام اشکال دیگر جامع‌تر (umfassendste) بود، زیرا همه کارگران مزدور را در بر میگرفت" (ص ۳۱). در سال ۱۹۰۵ شوراها فقط مؤسسات محلی بودند ولی در سال ۱۹۱۷ اتحادیه سراسر روسیه شدند.

کائوتسکی چنین ادامه میدهد: "هم اکنون دیگر سازمان شوراها تاریخچه با عظمت و پر افتخاری در پشت سر خود دارد. ولی آنچه که در پیش دارد از اینهم پر توان تر است و ضمناً منحصر به روسیه تنها هم نیست. همه جا معلوم میگردد که علیه نیروهای عظیمی که سرمایه مالی از لحاظ اقتصادی و سیاسی در اختیار دارد، اسلوبهای پیشین مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا کافی نیست (versagen)؛ این کلمه آلمانی کمی از "کافی نیست" تندتر و اندکی از "ناتوان است" سست‌تر است). از این اسلوبها نمیتوان صرفنظر کرد و لزوم آنها برای مواقع عادی کماکان باقی میماند، ولی گاه گاه در برابر آنها وظایفی قرار میگیرد که قادر به انجام آن نیستند و موفقیت در انجام آنها فقط در صورت در آمیختن کلیه سلاحهای سیاسی و اقتصادی نیروی طبقه کارگر امکان‌پذیر است" (ص ۳۲).

استدلال بعدی مربوط است به اعتصاب توده‌ای و اینکه "بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری" که به همان درجه اتحادیه‌های کارگری ضرورت دارد "به درد رهبری نبردهای توده‌ای پر توانی که بیش از پیش به شاخص زمان بدل میگرددند، نمیخورد..."

کائوتسکی در خاتمه میگوید: "...بدین طریق سازمان شوراها یکی از مهمترین پدیده‌های زمان ماست. این سازمان نوید آن میدهد که در نبردهای قطعی عظیم بین سرمایه و کار، که ما به استقبال آن میشتابیم، اهمیت قاطع کسب نماید. ولی آیا ما حق داریم از شوراها توقعی بیش از این داشته باشیم؟ بلشویکها که پس از انقلاب نوامبر (طبق تقویم جدید یعنی طبق تقویم ما، انقلاب اکتبر) سال ۱۹۱۷ به اتفاق سوسیال - رولوسیونرهای چپ (۲۷) در شوراها نمایندگان کارگران روسیه اکثریت بدست آوردند، پس از برانداختن مجلس مؤسسان دست بکار آن شدند که شورا را، که تا آن زمان سازمان بیکارجوی یک طبقه بود، به سازمانی دولتی بدل نمایند. آنها دموکراسی را، که خلق روس در انقلاب مارس (طبق تقویم جدید و فوریه طبق تقویم ما) (۲۸) به چنگ آورده بود، نابود کردند. طبق همین هم، بلشویکها دیگر خود را سوسیال دموکرات نخواندند، و اکنون خود را کمونیست مینامند" (ص ۳۳، تکیه روی کلمات از کائوتسکی است).

هر کس با نوشته‌های منشویکهای روس آشنا باشد، فوراً متوجه میشود که چگونه کائوتسکی برده‌وار گفته‌های مارتف، اکسلرود، اشتین و شرکاء را رونویس میکند. همانا "برده‌وار"، زیرا کائوتسکی تا حد خنده‌آوری واقعیات را پسود خرافات منشویکی تحریف مینماید. کائوتسکی این زحمت را بر خود هموار نکرد که از خبرآوران خود نظیر اشتین برلنی یا اکسلرود

استکلهمی کسب اطلاع نماید که مسئله تغییر عنوان بلشویکها به کمونیست و مسئله اهمیت شوراها بعنوان سازمانهای دولتی چه زمانی مطرح شده بود. اگر او این اطلاع ساده را کسب کرده بود، این مطلب خنده‌آور را نمی‌نوشت، زیرا هر دو این مسائل را بلشویکها در آوریل سال ۱۹۱۷ مثلثاً در "تزه‌های" مورخ ۴ آوریل ۱۹۱۷ من یعنی مدتها قبل از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ (و بطریق اولی قبل از بر هم زدن مجلس مؤسسان در ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸) مطرح کرده بودند.

ولی این استدلال کائوتسکی که من تمام و کمال آن را نقل کرده‌ام، جان کلام تمام مسئله مربوط به شوراها است. جان کلام همانا در این است که آیا شوراها باید بکوشند تا سازمانهای دولتی شوند (بلشویکها در آوریل ۱۹۱۷ شعار "تمام قدرت بدست شوراها" را دادند و در کنفرانس حزب بلشویکها در همان آوریل سال ۱۹۱۷ بلشویکها اظهار داشتند که به جمهوری پارلمانی بورژوازی قناعت نمی‌ورزند و خواستار جمهوری کارگری- دهقانی از تیپ کمون یا شوراها هستند): (یا اینکه شوراها نباید در این راه بکوشند، نباید قدرت را بدست گیرند، نباید سازمانهای دولتی بشوند، بلکه باید بعنوان "سازمان پیکارجوی" یک "طبقه" باقی مانند (این همان اصطلاحی است که مارتف بکار برده و با آرزوهای ساده‌لوحانه خود، این واقعیت را، که شوراها به هنگام رهبری منشویکی آلت تبعیت کارگران از بورژوازی بودند، با ظاهر آراسته‌ای پرده‌پوشی نموده است).

کائوتسکی سخنان مارتف را کورکورانه تکرار کرده است بدین معنی که قطعاتی از مباحثه تئوریک بلشویکها با منشویکها را برداشته و این قطعات را بدون انتقاد و به طرز بی‌معنا بر مسائل عمومی تئوریک مربوط به سراسر اروپا منطبق نموده است. در نتیجه چنان آشی از کار درآمده است که هر کارگر آگاه روس را، که با استدلالات نقل شده کائوتسکی آشنا شود، از خنده روده‌بر خواهد کرد.

و هنگامی که ما به کارگران اروپا توضیح دهیم در این مورد مطلب از چه قرار است، همه آنها نیز (بجز یک مشت سوسیال امپریالیست ریشه‌دار) کائوتسکی را با همین خنده استقبال خواهند کرد.

کائوتسکی در حق مارتف دوستی خاله خرسه کرده و اشتباه مارتف را به وضوحی فوق‌العاده به مهملات رسانده است. در حقیقت هم ببینید از گفته‌های کائوتسکی چه حاصل آمده است.

شوراها تمام کارگران مزدور را در بر میگیرند. اسلوبهای پیشین مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا علیه سرمایه مالی کافی نیست. شوراها ایفای نقش عظیمی را در پیش دارند که منحصر به روسیه نیست. آنها نقش قاطعی را در نبردهای قاطع عظیم بین سرمایه و کار در اروپا بازی خواهند کرد. این است گفته‌های کائوتسکی.

بسیار خوب. "نبردهای قاطع بین سرمایه و کار" - آیا این نبردها این مسئله را، که کدامیک از این طبقات قدرت دولتی را بدست خواهد گرفت، حل نخواهند کرد؟ اصلاً و ابداً. پناه بر خدا.

شوراها که تمام کارگران مزدور را در بر میگیرند در نبردهای "قاطع" نیاید سازمان دولتی شوند!

پس دولت چیست؟

دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه بدست طبقه دیگر. بنابراین طبقه ستمکش، پیشاهنگ تمام زحمتکشان و استثمار شونده‌گان در جامعه معاصر، باید برای "نبردهای قاطع بین سرمایه و کار" بکوشد، ولی نیاید به این ماشین، که سرمایه به توسط آن کار را سرکوب مینماید، دست بزند - نیاید این ماشین را در هم شکنند! نیاید از سازمان جامع خود برای سرکوب استثمارگران استفاده کند!

به به، احسنت، آقای کائوتسکی! "ما" مبارزه طبقاتی را همانطور قبول داریم که تمام لیبرالها قبول دارند. یعنی بدون سرنگون ساختن بورژوازی ...

اینجاست که دست کشیدن کامل کائوتسکی هم از مارکسیسم و هم از سوسیالیسم آشکار می‌گردد. این در واقع پیوستن به بورژوازی است که آماده است هر چه را خواسته باشید جایز شیمرد، مگر تبدیل سازمانهای طبقه ستمدیده خود به سازمانهای دولتی. اینجا دیگر

کائوتسکی به هیچ وجه نمیتواند خط مشی خود را، که همه چیز را با هم آشتی میدهد و در برابر تمام تضادهای عمیق با عبارت‌پردازی گریبان خلاص میکند، نجات بخشد. یا کائوتسکی از قبول هر گونه انتقال قدرت دولتی بدست طبقه کارگر امتناع میبورد، یا اینکه جایز می‌شمارد که طبقه کارگر ماشین قدیمی دولتی بورژوازی را بدست گیرد ولی به هیچ وجه جایز نمی‌شمارد که این ماشین را در هم شکند، خرد کند و ماشین نوین پرولتری را جایگزین آن سازد. به هر یک از این دو شق که استلالات کائوتسکی "تفسیر گردد"، و "مورد توضیح قرار گیرد"، در هر دو مورد دست کشیدن او از مارکسیسم و پیوستنش به بورژوازی عیان است.

مارکس در "مانیفست کمونیست" ضمن توضیح اینکه چه دولتی برای طبقه کارگر پیروزمند لازم است، نوشته است: "دولت یعنی پرولتاریایی که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده باشد". اکنون شخصی پیدا شده که مدعی است کماکان مارکسیست است و اظهار میدارد که پرولتاریایی که یکسره متشکل است و به "مبارزه قاطع" علیه سرمایه مشغول است، نباید سازمان طبقاتی خود را به سازمان دولتی بدل کند. "ایمان خرافی نسبت به دولت" که انگلس در سال ۱۸۹۱ درباره آن نوشته است: این ایمان "در آلمان به شعور عمومی بورژوازی و حتی بسیاری از کارگران مبدل شده است" (۲۹)، - این است آنچه که کائوتسکی در اینجا از خود بروز داده است. کارگران مبارزه کنید - کوتاه‌نظر ما با این موضوع "موافق است" (بورژوا هم با این امر "موافق است"، زیرا کارگران به هر حال مبارزه میکنند و فقط باید در این اندیشه بود که چگونه شمشیر تیز آنان را در هم شکست) - مبارزه کنید، ولی حق ندارید پیروز شوید! ماشین دولتی بورژوازی را منهدم نسازید و "سازمان دولتی" پرولتری را جایگزین "سازمان دولتی" بورژوایی ننمایید!

کسیکه به نحو جدی با این نظر مارکسیستی موافق است که دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه بدست طبقه دیگر، کسی که اندک تفکری در این حقیقت کرده است، هیچگاه نمیتواند رشته سخن را به اینچنین خام‌فکری بکشاند که بنا بر آن سازمانهای پرولتری قادر به پیروزی بر سرمایه مالی نباید به سازمانهای دولتی بدل گردند. در همین نکته است که خرده بورژوا که دولت برایش "به هر حال" یک چیز خارج از طبقات یا مافوق طبقات است، خود را متظاهر ساخته است. در واقع هم چرا باید پرولتاریا، که "یک طبقه" است، مجاز باشد با سرمایه ای که نه تنها بر پرولتاریا، بلکه بر تمام مردم، بر تمام خرده بورژوازی، بر تمام دهقانان حکومت مینماید به جنگ قاطع بپردازد، ولی پرولتاریا، این "یک طبقه" مجاز نباشد سازمان خود را به سازمان دولتی مبدل سازد؟ زیرا خرده بورژوا از مبارزه طبقاتی میترسید و آن را تا پایان، تا عمده‌ترین نکته نمیرساند.

کائوتسکی کاملاً سررشته را گم کرده و خود را بکلی لو داده است. دقت کنید: او خود تصدیق نمود که اروپا به استقبال نبردهای قاطعی بین سرمایه و کار می‌شتابد و اسلوبهای پیشین مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا کافی نیست. و این اسلوبها اتفاقاً عبارت بود از استفاده از دمکراسی بورژوایی. پس نتیجه کدام است؟

کائوتسکی ترسید که رشته تفکر را به نتیجه حاصله از اینجا برساند. ... نتیجه آن است که فقط مرتجع، دشمن طبقه کارگر و خادم بورژوازی میتواند اکنون محسنات دمکراسی بورژوایی را رنگ‌آمیزی کند و درباره دمکراسی خالص یاوه سرایی نماید و بسوی گذشته سپری شده روی برگرداند. دمکراسی بورژوایی نسبت به نظام قرون وسطایی مترقی بود و میبایست از آن استفاده کرد. ولی اکنون دیگر برای طبقه کارگر کافی نیست. اکنون باید نه به فقرا، بلکه به جلو، بسوی تعویض دمکراسی بورژوایی با دمکراسی پرولتری نگریست. و اگر کار تدارک انقلاب پرولتری، تعلیم و تشکل ارتش پرولتری در چارچوب دولت بورژوا دمکراتیک ممکن (و ضروری) بود، آنگاه حالا که کار به مرحله "نبردهای قاطع" رسیده است، محدود نمودن پرولتاریا در این چارچوب معنایش خیانت به آرمان پرولتاریا و ارتداد است. کائوتسکی به مخمصه بسیار مضحکی افتاده است، زیرا برهان مارتف را تکرار کرده، بدون اینکه متوجه شود، که مارتف این برهان را بر برهان دیگری متکی میکند که کائوتسکی آن را در دست ندارد! مارتف میگوید (و کائوتسکی از دنبال وی تکرار میکند) که روسیه هنوز تا مرحله سوسیالیسم نضج نیافته است و از اینجا طبعاً نتیجه میشود که: هنوز زود است شوراها از ارگانهای مبارزه به سازمانهای دولتی تبدیل گردند (بخوان: بجا است که شوراها، بکمک سران

منشویک، به ارگانهای تبعیت کارگران از بورژوازی امپریالیست تبدیل گردند). ولی کائوتسکی نمی‌تواند مستقیماً بگوید که اروپا تا مرحله سوسیالیسم نضج نیافته است. کائوتسکی در سال ۱۹۰۹، هنگامی که هنوز مرتد نشده بود، نوشت که اکنون از انقلاب قبیل از موقع نباید ترسید و کسی که از انقلاب از ترس شکست امتناع ورزد خائن است. کائوتسکی جرات ندارد این حکم را مستقیماً منکر شود، و لذا آنچنان خام‌فکری حاصل می‌آید که تمام سفاهت و جن خرده بورژوا را تا آخر فاش می‌سازد: از یک طرف اروپا برای سوسیالیسم نضج یافته است و بسوی نبردهای قاطع کار علیه سرمایه میشتابد و از طرف دیگر سازمان پیکارچو (یعنی سازمانی که در مبارزه پدید آمده، رشد نموده و استحکام می‌پذیرد)، سازمان پرولتاریا، پیشاهنگ و سازمانده، سازمان پیشوای ستمکشانش را نمی‌توان به سازمان دولتی بدل نمود!

\* \* \*

این اندیشه که شوراها بعنوان یک سازمان پیکارچو ضروری هستند ولی نباید به سازمانهای دولتی بدل گردند، از لحاظ عملی-سیاسی بی نهایت سفیهانه‌تر است تا از لحاظ تئوریک. حتی در دوران صلح هم که وضع انقلابی وجود ندارد، مبارزه توده‌ای کارگران علیه سرمایه‌داران مثلاً اعتصاب توده‌ای غیظ و بغض شدیدی را در هر دو طرف و نیز شور فوق‌العاده‌ای را برای مبارزه موجب می‌گردد و در آن بورژوازی دائماً به این موضوع استناد می‌ورزد که "در خانه صاحب اختیار" است و می‌خواهد چنین باقی بماند و غیره. و اما در زمان انقلاب، هنگامی که زندگی سیاسی در جوش و خروش است، سازمانی نظیر شوراها که کلیه کارگران کلیه رشته‌های صنایع و سپس کلیه سربازان و کلیه زحمتکشانش و تهیدستان روستا را در بر می‌گیرد، - چنین سازمانی بخودی خود در جریان مبارزه و بر اثر "منطق" ساده هجوم و دفع هجوم، ناگزیر میشود مسئله را بطور قطعی مطرح سازد. سعی در اتخاذ یک خط مشی بینابینی، یعنی "آشتی دادن" پرولتاریا با بورژوازی کند ذهنی است و با ورشکستگی رقت‌باری مواجه می‌گردد: در مورد موعظه مارتف و سایر منشویکها در روسیه چنین شد و هرآینه شوراها با دامنه کم و بیش وسیعی تکامل یابند و فرصت اتحاد و استحکام را پیدا کنند در آلمان و سایر کشورها نیز ناگزیر چنین خواهد شد. این که به شوراها گفته میشود: مبارزه کنید ولی خود تمام قدرت دولتی را بدست نگیرید و به سازمانهای دولتی مبدل نگردید، - معنایش موعظه همکاری طبقات و "صلح اجتماعی" پرولتاریا با بورژوازی است. حتی فکر این موضوع هم خنده‌آور است که چنین خط مشی در یک مبارزه شدید بتواند به چیز دیگری جز ورشکستگی ننگین مواجه گردد. نشستن بین دو صندلی - شیوه همیشگی کائوتسکی است. او چنین وانمود می‌سازد که در هیچ جا با اپورتونیست‌ها در تئوری موافق نیست، ولی در واقع در تمام نکات اساسی (یعنی در تمامی آنچه که به انقلاب مربوط میشود) عملاً با آنان موافق است).

### مجلس مؤسسان و جمهوری شوروی

موضوع مجلس مؤسسان و بر هم زدن آن از طرف بلشویکها جان کلام تمامی رساله کائوتسکی است. او دائماً به این مسئله رجعت می‌نماید. تمام اثر پیشوای مسلکی انترناسیونال دوم پر است از اشارات و کنایاتی در باره اینکه چگونه بلشویکها "دمکراسی را محو کرده‌اند" (رجوع شود به یکی از قسمت‌هایی که فوقاً از کائوتسکی نقل شده است). مسئله واقعا هم جالب و مهم است، زیرا در این مورد موضوع تناسب بین دمکراسی بورژوایی و دمکراسی پرولتری عملاً در مقابل انقلاب مطرح شده است. حال ببینیم "تئوریسین مارکسیست" ما چگونه این مسئله را بررسی میکند.

او "تره‌های مربوط به مجلس مؤسسان" را که من نوشته‌ام و در "پراودای" (۳۰) مورخه ۲۶ دسامبر سال ۱۹۱۷ درج شده است نقل میکند. بنظر می‌رسید با در دست بودن اسناد لازم

برهان بهتری را برای اثبات برخورد جدی وی نسبت به مسئله مورد بحث نمیشد هم انتظار داشت. ولی ببینید کائوتسکی چگونه نقل قول میکند. او نمیگوید که تعداد این تزه‌ها ۱۹ بود، او نمیگوید که در این تزه‌ها هم مسأله تناسب بین جمهوری معمولی بورژوازی دارای مجلس مؤسسان و جمهوری شوراهای مطرح شده است و هم تاریخچه اختلاف مجلس مؤسسان با دیکتاتوری پرولتاریا در انقلاب ما. کائوتسکی همه اینها را مسکوت میگذارد و تنها به خواننده اظهار میدارد که "در بین آنها (در بین تزه‌های مزبور) دو تزه بویژه مهم است": یکی اینکه اس‌آرها پس از انتخابات مجلس مؤسسان، ولی قبل از تشکیل آن انشعاب کردند (کائوتسکی این نکته را مسکوت میگذارد که تزه مزبور پنجمین تزه است)، تزه دیگر اینکه جمهوری شوراهای بطور کلی شکل دمکراتیک عالیتری است تا مجلس مؤسسان (کائوتسکی این نکته را مسکوت میگذارد که تزه مزبور سومین تزه است).

از این سومین تزه، کائوتسکی فقط قسمتی را بطور کامل نقل میکند و آن حکم زیرین است:

"جمهوری شوراهای نه تنها شکلی از نوع عالیتر مؤسسات دمکراتیک است (نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی که مجلس مؤسسان بر تارک آن قرار دارد)، بلکه یگانه شکلی است که میتواند انتقال به سوسیالیسم را به بی‌دردترین \* نحو تأمین نماید" (کائوتسکی کلمه "معمولی" و قسمت اول تزه را که در آن گفته میشود: "برای انتقال از نظام بورژوازی به سوسیالیستی، برای دیکتاتوری پرولتاریا" حذف مینماید). کائوتسکی پس از ذکر این سخنان، با تمسخر عالیجنابانه‌ای بانگ برمیآورد:

"فقط جای تأسف است که تنها پس از اینکه در مجلس مؤسسان در اقلیت ماندند به این نتیجه رسیدند. قبل از آن هیچکس پرشورتر از لنین این مجلس را طلب نمیکرد".

این مطلب عیناً در ص ۲۱ کتاب کائوتسکی نوشته شده است!

واقعا که شاهکار است! فقط عامل بورژوازی ممکن بود مطلب را چنین کاذبانه جلوگر سازد که خواننده تصور نماید گویا تمام گفتگوهای بلشویکها درباره نوع عالیتر دولت مطالبی است من درآوردی که پس از آنکه بلشویکها در مجلس مؤسسان در اقلیت ماندند، بمیان آمد!! چنین دروغ شاخداری را فقط دون فطرتی ممکن بود بگوید که خود را به بورژوازی فروخته باشد یا به پ. اکسلرود اعتماد نماید و خبرآوران خود را پنهان دارد و این کاملاً با مورد اول همپایه و یکسان است.

زیرا همه میدانند که من در همان نخستین روز ورود خود به روسیه یعنی در ۴ آوریل سال ۱۹۱۷ تزه‌های خود را در جلسه عمومی خواندم و در آنها برتری دولت طراز کمون را بر جمهوری پارلمانی بورژوازی بیان داشتم. من سپس این مطلب را به کرات در مطبوعات، مثلاً در رساله مربوط به احزاب سیاسی که به انگلیسی ترجمه شده و در ژانویه سال ۱۹۱۸ در آمریکا در روزنامه "Evening Post" (۳۱) چاپ نیویورک درج گردیده است، بیان داشتم. از این گذشته کنفرانس حزب بلشویکها، منعقد در پایان آوریل سال ۱۹۱۷، قطعنامه‌ای تصویب کرد مشعر بر اینکه جمهوری پرولتری- دهقانی عالیتر از جمهوری پارلمانی بورژوازی است و حزب ما به جمهوری اخیر قانع نمیشود و برنامه حزب باید در موارد مربوطه تغییر یابد (۳۲).

آیا پس از این مطالب به عمل کائوتسکی، که میکوشد خوانندگان آلمانی را متقاعد سازد که گویا من با شور تمام دعوت مجلس مؤسسان را طلب میکردم و فقط پس از آنکه بلشویکها در آن به اقلیت افتادند به "کسر" شأن و حیثیت مجلس مؤسسان پرداختم، چه نامی باید داد؟

---

\* ضمناً کائوتسکی عبارت انتقال "به بیدردترین نحو" را بکرات نقل می کند و از قرار معلوم قصد تمسخر دارد. ولی چون این قصد با وسایل بدرد نخوری انجام میگردد، لذا پس از چند صفحه واژگونسازی میکند و جاغلانه نقل قول میکند: انتقال "بیدرد!" البته با چنین وسائلی جازدن یک فکر بی معنی به مخالف خود کار دشواری نیست. این واژگونسازی همچنین کمک میکند

که برهان مربوط به کنه مطلب مسکوت بماند: انتقال به سوسیالیسم به بیدردترین نحو تنها در صورت تشکل یکسره تهیدستان (شوراها) و همکاری مرکز قدرت دولتی (پرولتاریا) با چنین سازمانی ممکن است.

این عمل را به چه عذری میتوان موجه دانست؟ \* آیا به این عذر که کائوتسکی از فاکتها بی اطلاع بوده است؟ در این صورت چرا میبایست به نوشتن آنها مبادرت ورزید؟ و یا چرا شرافتمندانه نگفت که من کائوتسکی، این سطور را براساس اطلاعات حاصله از اشتین و پ. اکسلرود منشویک و شرکاء مینگارم؟ کائوتسکی میخواهد با ادعای بیطرف بودن نقش خود را که خدمتگذاری به منشویک‌هایی است که در اثر شکست خود آزرده خاطر شده اند، مستور دارد.

ولی اینها همه فقط شکوفه است. میوه‌های آن بعدا میآید. فرض کنیم که کائوتسکی نمیخواست یا نمیتوانست(؟؟) از خبرآوران خود ترجمه قطعنامه‌ها و اظهارات بلشویکها را در این باره که آیا آنها به جمهوری دمکراتیک پارلمانی بورژوایی قناعت میورزند یا نه، دریافت دارد. ما حتی آن را با وجود غیرقابل تصور بودنش فرض میکنیم. ولی کائوتسکی تزه‌های مورخ ۲۶ دسامبر سال ۱۹۱۷ مرا در صفحه ۳۰ کتاب خود مستقیما ذکر مینماید.

آیا کائوتسکی تمام این تزه‌ها را میداند یا اینکه تنها آن چیزهایی را که اشتین، اکسلرود و شرکاء برای او ترجمه کرده‌اند؟ کائوتسکی تو سوم را نقل مینماید که مربوط است به مسأله‌ای اساسی درباره اینکه آیا بلشویکها قبل از انتخابات مجلس مؤسسان میفهمیدند که جمهوری شوراها عالیتر از جمهوری بورژوایی است و این موضوع را به مردم میگفتند یا نه. ولی کائوتسکی در باره تو دوم سکوت اختیار می کند.

در تو دوم گفته میشود: "سوسیال دمکراسی انقلابی، که خواستار دعوت مجلس مؤسسان بود، از همان آغاز انقلاب سال ۱۹۱۷ مکرر خاطرنشان ساخته است که جمهوری شوراها شکل عالیتری از دمکراتیسم است تا جمهوری معمولی بورژوایی دارای مجلس مؤسسان" (تکه روی کلمات از من است).

آقای کائوتسکی برای آنکه بلشویکها را افراد بی‌پرنسپ و "اپورتونیستهای انقلابی" (بخاطرم نیست کائوتسکی به چه مناسبتی در جایی از کتاب خود این اصطلاح را بکار میبرد) وانمود سازد، این موضوع را از خوانندگان آلمانی پنهان داشته است که در تزه‌ها استناد مستقیمی به اظهارات "مکیر" میشود!

اینهاست آن شیوه‌های بیمقدار و ردیلانه و نفرت‌انگیزی که آقای کائوتسکی بدانها متوسل میشود. او به این سان از مسئله تئوریک طفره رفته است.

آیا اینکه جمهوری پارلمانی بورژوا دمکراتیک پایین‌تر از جمهوری نوع کمون یا شوراهاست صحیح است یا نه؟ کنه مطلب در این است، ولی کائوتسکی آن را نادیده گرفته است. تمام آنچه را که مارکس ضمن تحلیل کمون پاریس بیان داشته است، کائوتسکی "فراموش کرده است". او نامه مورخه ۲۸ مارس ۱۸۷۵ انگلس به بیل را نیز "فراموش نموده است" که در آن با وضوح و روشنی خاصی همان فکر مارکس بیان شده است: "کمون، دیگر دولت به معنای اخص کلمه نبود."

اینست آن میرزترین تئوریسین انترناسیونال دوم، که در رساله مخصوصی راجع به "دیکتاتوری پرولتاریا"، ضمن بحث خاصی درباره روسیه که در آن مسئله مربوط به شکل دولتی عالیتر از جمهوری دمکراتیک بورژوایی صریحا و مکررا مطرح شده است، این مسئله را مسکوت میگذارد. آیا این عمل در واقعیت امر چه فرقی با گرویدن به بورژوازی دارد؟

(در حاشیه متذکر میشویم که کائوتسکی در اینجا هم از دنبال منشویکهای روس گام برمیدارد. در بین آنها افرادی که "تمام گفته‌های" مارکس و انگلس را میدانند، هر قدر بخواهید هست، ولی یک منشویک هم از آوریل سال ۱۹۱۷ تا اکتبر سال ۱۹۱۷ و از اکتبر سال ۱۹۱۷ تا

\* ضمناً ناگفته نماند که نظیر این اکاذیب منشویکی در رساله کائوتسکی بسیار است! این هجویه یک منشویک خشمگین است.

اکتبر سال ۱۹۱۸ حتی یک بار در صدد تحلیل مسئله مربوط به دولت نوع کمون بر نیامد. پلخانف هم این مسئله را نادیده گرفت. لاید ناچار به سکوت شده است.

پرواضح است که گفتگو درباره بر هم زدن مجلس مؤسسان با کسانی که خود را سوسیالیست و مارکسیست می‌نامند، ولی عملاً در مسئله عمده یعنی دولت طراز کمون به بورژوازی می‌گروند، معنایش یاسین بگوش خرخواندن است. کافی است متن تزه‌ای من درباره مجلس مؤسسان تمام و کمال به ضمیمه این رساله درج گردد. خواننده از این تزه‌ها خواهد دید که مسئله مزبور در ۲۶ دسامبر سال ۱۹۱۷، هم از نظر تئوریک، هم از نظر تاریخی و هم از نظر عملی - سیاسی مطرح شده بود.

اگر کائوتسکی بعنوان یک تئوریسین کاملاً از مارکسیسم دست کشیده است، لااقل بعنوان یک مورخ که می‌توانست جریان مبارزه شوراها را با مجلس مؤسسان بررسی نماید. ما از روی بسیاری از آثار کائوتسکی میدانیم که او می‌توانست مورخ مارکسیست باشد و این نوع آثار او، با وجود ارتداد بعدی وی، جزو ذخایر استوار پرولتاریا باقی خواهد ماند. ولی در مسئله مورد بحث کائوتسکی حتی بعنوان مورخ هم از حقیقت روی بر میگردد و واقعیات یر همه معلوم را نادیده میانگارد و مثل یک جاسوس بورژوازی رفتار میکند. او میخواهد بلشویکها را بی‌پرنسیپ وانمود سازد و لذا تعریف میکند که چگونه بلشویکها در صدد بودند قبل از بر هم زدن بساط مجلس مؤسسان از شدت تضاد با آن یکاهند. در اینجا مطلقاً هیچ چیز ناپسندی وجود ندارد و ما حاجتی به سر باز زدن از آن نداریم؛ من تزه‌ها را تماماً بچاپ میرسانم، در آنها با وضوح تمام گفته شده است: آقایان خرده بورژواهای متزلزلی که در مجلس مؤسسان جا گرفته‌اید، یا با دیکتاتوری پرولتاریا سازگار شوید یا اینکه ما "به شیوه انقلابی" بر شما غلبه خواهیم کرد (تزه‌های ۱۸ و ۱۹).

رفتار پرولتاریای واقعا انقلابی نسبت به خرده بورژوازی متزلزل همواره چنین بوده و چنین نیز خواهد بود.

کائوتسکی در مورد مجلس مؤسسان دارای نظریه صوری است. در تزه‌های من صریح و مکرر گفته شده است که مصالح انقلاب بالاتر از حقوق صوری مجلس مؤسسان است (رجوع شود به تزه‌های ۱۶ و ۱۷). نظریه دمکراتیک صوری همان نظریه دمکرات یورژوا است که بالاتر بودن مصالح پرولتاریا و مبارزه طبقاتی پرولتری را قبول ندارد. کائوتسکی بعنوان مورخ نمیتوانست این موضوع را قبول نداشته باشد که پارلمانهای بورژوایی ارگانهای این یا آن طبقه‌اند. ولی اکنون بر کائوتسکی لازم آمده است (برای عمل پلید دست کشیدن از انقلاب) مارکسیسم را فراموش نماید و لذا این مسأله را مطرح نمیکند که مجلس مؤسسان در روسیه ارگان چه طبقه‌ای بوده است. کائوتسکی شرایط مشخص را مورد تحلیل قرار نمیدهد، نمیخواهد به چهره واقعیت بنگرد، او به خوانندگان آلمانی کلمه‌ای هم در این باره نمیگوید که در تزه‌های مزبور نه تنها مسئله محدودیت دمکراسی بورژوازی از نظر تئوریک روشن شده است (تزه‌های شماره ۱ تا ۳) و نه تنها شرایط مشخصی که معرف عدم تطابق فهرستهای حزبی نیمه اکتبر سال ۱۹۱۷ با واقعیت دسامبر سال ۱۹۱۷ است، ذکر شده است (تزه‌های شماره ۴ - ۶) بلکه تاریخچه مبارزه طبقاتی و جنگی داخلی در اکتبر - دسامبر سال ۱۹۱۷ نیز بیان گردیده است (تزه‌های شماره ۷ - ۱۵). از این تاریخچه مشخص ما نتیجه‌گیری کردیم (تزه شماره ۱۴) که شعار "تمام قدرت بدست مجلس مؤسسان" در عمل به شعار کادتها (۳۳)، کالدینیست‌ها و دستیاران آنان بدل شده است.

کائوتسکی مورخ متوجه این امر نیست. کائوتسکی مورخ هیچگاه نشنیده است که حق انتخاب همگانی گاهی پارلمانهای خرده بورژوایی ببار می‌آورد و گاهی هم پارلمانهای ارتجاعی و ضد انقلابی. کائوتسکی مورخ مارکسیست نشنیده است که شکل انتخابات و شکل دمکراسی یک مطلب، و مضمون طبقاتی مؤسسه مورد بحث مطلب دیگری است. این موضوع یعنی مضمون طبقاتی مجلس مؤسسان، در تزه‌های من صریحاً مطرح و حل شده است. ممکن

است راه حل من درست نباشد. برای ما هیچ چیز مطلوب‌تر از انتقاد مارکسیستی دیگران از تحلیل ما نیست. کائوتسکی بجای اینکه عبارات بکلی سفیهانه‌ای (کائوتسکی از این عبارات بسیار دارد) درباره اینکه گویا کسانی مانع انتقاد از بلشویسم هستند، بنویسد، میبایست به چنین انتقادی پردازد. ولی مطلب در همین است که او انتقادی نکرده است. او حتی مسئله تجزیه و تحلیل طبقاتی شوراها از یکسو و مجلس مؤسسان از سوی دیگر را مطرح هم نمیکند. لذا امکانی برای مشاجره و مباحثه با کائوتسکی وجود ندارد و تنها این باقی میماند که به خواننده نشان داده شود، چرا به کائوتسکی نام دیگری جز مرتد نمیتوان داد.

اختلاف شوراها با مجلس مؤسسان، خود دارای تاریخچه‌ای است که حتی مورخی هم که از نقطه نظر مبارزه طبقاتی به قضایا نمی نگرد نمیتواند آن را نادیده انگارد. کائوتسکی نخواست حتی با این تاریخچه واقعی تماس بگیرد. کائوتسکی از خوانندگان آلمانی این واقعیت بر همه معلوم را پنهان داشته است که شوراها حتی به هنگام تسلط منشویکها یعنی از پایان فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ نیز با مؤسسات "دولتی عمومی" (یعنی بورژوازی) مخالفت داشتند (این واقعیت را اکنون فقط منشویکهای بدخواه پنهان میدارند). کائوتسکی در ماهیت امر نظرش آشتی و توافق و همکاری پرولتاریا با بورژوازی است: هر اندازه کائوتسکی از این امر سر باز زند باز پیروی او از چنین نظری واقعیتی است که سراسر رساله‌اش مؤید آن است. گفتن اینکه نمیبایست بساط مجلس مؤسسان را برچید، معنایش این است که نمیبایست مبارزه با بورژوازی را به سرانجام خود رساند، نمیبایست وی را سرنگون ساخت، بلکه میبایست پرولتاریا با بورژوازی آشتی نماید.

چرا کائوتسکی نمیگوید که منشویکها از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ به این کار کما افتخار مشغول بودند و به هیچ نتیجه‌ای نرسیدند؟ اگر آشتی دادن بورژوازی با پرولتاریا امکان داشت پس چرا در دوران منشویکها آشتی امکان‌پذیر نشد و بورژوازی خود را از شوراها کنارکشیده بود و شوراها را (منشویکها) "دمکراسی انقلابی" مینامیدند، ولی بورژوازی را "عناصر واجد شرایط"؟

کائوتسکی از خوانندگان آلمانی پنهان داشته است که همانا منشویکها در "دوران" سیادت خود (فوریه - اکتبر سال ۱۹۱۷) شوراها را دمکراسی انقلابی مینامیدند و بدین ترتیب برتری شوراها را بر کلیه مؤسسات دیگر تصدیق میکردند. فقط در سایه کتمان این حقیقت از نوشته کائوتسکی مورخ این نتیجه حاصل آمده است که اختلاف شوراها با بورژوازی از خود تاریخچه‌ای ندارد و این اختلاف بطور آبی، ناگهان بدون علت و در اثر رفتار ناپسند بلشویکها پدید آمده. ولی در حقیقت امر اتفاقا همان تحریر سبش از ۶ ماه (برای انقلاب این مدت بسیار زیاد است) سازشکاری منشویکها و تلاشهای آشتی دادن پرولتاریا با بورژوازی بود که خلق را به بی‌ثمری این تلاشها متقاعد ساخت و پرولتاریا را از منشویکها دور نمود.

کائوتسکی تصدیق دارد که شوراها سازمان عالی پیکارجوی پرولتاریا هستند و آینده بزرگی دارند. با چنین تصدیقی تمام موضع کائوتسکی مثل یک خانه پوشالی یا آرزوی یک فرد خرده بورژوا درباره آنکه کار بدون مبارزه حاد پرولتاریا علیه بورژوازی از پیش برود، در هم فرو میریزد. زیرا سراسر انقلاب مبارزه و آنهم مبارزه تا پای جان است و پرولتاریا طبقه پیشرو تمام ستمکشان و کانون و مرکز تمام مجاهدات همگی ستمکشان در راه رهایی خویش است. شوراها یعنی ارگان مبارزه توده‌های ستمکش، طبعاً روحیات و تغییر نظریات این توده‌ها را با سرعتی بمراتب بیشتر و بنحوی کاملتر و صحیح‌تر از هر مؤسسه دیگر منعکس و متجلی میساختند (و این ضمناً یکی از علل آن است که چرا دمکراسی شوروی عالیترین تراز دمکراسی است).

شوراها موفق شدند از ۲۸ فوریه (مطابق تقویم قدیم) تا ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دو کنگره کشوری از اکثریت اهالی روسیه یعنی تمام کارگران و سربازان و از هفت یا هشت دهم دهقانان، بدون در نظر گرفتن تعداد کثیر کنگره‌های محلی، ولایتی، شهری، ایالتی و منطقه‌ای تشکیل دهند. طی این مدت بورژوازی موفق نشد حتی یک مجلس تشکیل دهد که نماینده اکثریت باشد (بجز یک "مجلس مشاوره دمکراتیک" (۳۴) که بکلی ساختگی و مسخره بود و موجب خشم پرولتاریا گردید). مجلس مؤسسان همان روحیات توده‌ها و همان گروه‌بندی سیاسی را که در نخستین کنگره کشوری شوراها روسیه (در ماه ژوئن) وجود داشت منعکس ساخت. مقارن تشکیل مجلس مؤسسان (ژانویه سال ۱۹۱۸) کنگره دوم شوراها



(اکتبر سال ۱۹۱۷) و کنگره سوم (ژانویه سال ۱۹۱۸) تشکیل گردید، که ضمناً هر دوی این کنگره‌ها یا وضوح تمام نشان دادند که توده‌ها به چپ گراییده‌اند، انقلابی شده‌اند، از منشویکها و اس‌آرها روی برگردانده و به بلشویکها پیوسته‌اند یعنی از رهبری خرده بورژوازی و از پندار سازشکاری با بورژوازی روی برگردانده و به مبارزه انقلابی پرولتری در راه سرنگونی بورژوازی پیوسته‌اند .

بنابراین تنها همان تاریخچه ظاهری شوراها ناگزیری برچیدن بساط مجلس مؤسسان و خصلت ارتجاعی آن را نشان میدهد. ولی کائوتسکی محکم بر سر "شعار" خود ایستاده است: بگذار انقلاب فنا گردد، بگذار بورژوازی بر پرولتاریا ظفر یابد، فقط همینقدر باشد که "دمکراسی خالص" به شکفتگی برسد \* **Fiat justitia, pereat mundus** !

اینک خلاصه‌ای از نتایج کنگره‌های کشوری شوراها در تاریخ انقلاب روسیه:

کنگره کشوری	تعداد کل نمایندگان	تعداد بلشویکها	نسبت بلشویکها
شوراهای روسیه اول (۳ ژوئن ۱۹۱۷)	۷۹۰	۱۰۳	۱۳ درصد
دوم (۲۵ اکتبر ۱۹۱۷)	۶۷۵	۳۴۳	۵۱ درصد
سوم (۱۰ ژانویه ۱۹۱۸)	۷۱۰	۴۳۴	۶۱ درصد
چهارم (۱۴ مارس ۱۹۱۸)	۱۲۳۲	۷۹۵	۶۴ درصد
پنجم (۴ ژوئیه ۱۹۱۸)	۱۱۶۴	۷۷۳	۶۶ درصد

کافی است به این پیکره‌ها نظری افکنده شود تا این نکته درک گردد که چرا دفاع از مجلس مؤسسان یا سخنرانی‌هایی (نظیر سخنرانی کائوتسکی) درباره اینکه بلشویکها اکثریت اهالی را در پشت خود ندارد، در نزد ما فقط با تبسم تلقی میشود.

### قانون اساسی شوروی

همانگونه که متذکر شدم محروم ساختن بورژوازی از حقوق انتخاباتی علامت حتمی و ضروری دیکتاتوری پرولتاریا نیست. در روسیه هم بلشویکها، که قبل از اکتبر شعار یک چنین دیکتاتوری را بمیان کشیده بودند، از پیش راجع به محروم نمودن استشارگران از حقوق انتخاباتی سخنی نمیگفتند. این جزء ترکیبی دیکتاتوری "طبق نقشه حزب" معینی پدید نیامده، بلکه بخودی خود در جریان مبارزه یوچود آمده است. کائوتسکی مورخ البته متوجه این امر نشده است. او نفهمیده است که بورژوازی در همان دوران تسلط منشویکها (سازشکاران با بورژوازی) در شوراها، خود را از شوراها دور ساخت، شوراها را تحریم نمود، خود را در نقطه مقابل آنها قرار داد و علیه آنها به دسیسه پرداخت. شوراها بدون هیچگونه قانون اساسی پدید آمدند و بیش از یکسال (از بهار سال ۱۹۱۷ تا تابستان سال ۱۹۱۸) بدون هیچگونه قانون اساسی زندگی میکردند. خشم بورژوازی نسبت به سازمان مستقل و همه‌توان (زیرا همه را در بر میگيرد) ستمکشان، مبارزه و آنهم بی‌پرده‌ترین، آزمندانه‌ترین و پلیدترین مبارزه بورژوازی علیه شوراها، سرانجام شرکت آشکار بورژوازی (از کادتها گرفته تا اس‌آرهای راست، از میلیوکوف گرفته تا کرنسکی) در غائله کورنیلف (۳۵)، - همه اینها موجبات طرد رسمی بورژوازی را از شوراها فراهم ساخت.

کائوتسکی غائله کورنیلف را شنیده است، ولی او بزرگوارانه به واقعیات تاریخی و جریان و شکل‌های مبارزه که تعیین کننده شکل‌های دیکتاتوری است پوزخند میزند: در واقع هم وقتی صحبت بر سر دمکراسی "خالص" است، واقعیات چه معنایی دارد؟ لذا "انتقاد" کائوتسکی از سلب حق انتخاب از بورژوازی آنچنان ساده‌لوحی...متظاهرانه‌ای است که هرآینه اگر از کودکی برمیخاست بس خوشایند بود و وقتی که از فردی برمیخیزد که هنوز رسماً ناقص‌العقل شناخته نشده موجب اشمئزاز میگردد .

"...اگر سرمایه‌داران با وجود حق انتخاب همگانی در اقلیت ناچیزی می ماندند، خیلی زودتر با سرنوشت خود سازگار میشدند" (ص ۲۳)... مگر این خوشایند نیست؟ کائوتسکی خردمند

\*بگذار عدالت گستری انجام گیرد، ولو به بهای فَنای جهان! (مترجم)

از این قبیل ملاکین و سرمایه‌دارانی که اراده اکثریت ستمکشان را بحساب می‌آورند، در تاریخ بسیار دیده و بطور کلی از روی مشاهدات زندگی واقعی خیلی خوب آنها را میشناسد. کائوتسکی خردمند مصرانه روی نظریه "اپوزیسیون" یعنی نظریه مبارزه داخلی پارلمانی ایستادگی میکند. او عیناً همینطور هم مینویسد: "اپوزیسیون" (ص ۲۴ و در بسیاری صفحات دیگر).

ای مورخ و سیاستمدار دانشمند! چه خوب بود اگر شما میدانستید که "اپوزیسیون" مفهوم مبارزه صلح‌آمیز و فقط پارلمانی یعنی مفهومی است مربوط به وضع غیر انقلابی، مربوط به دورانی که انقلاب وجود ندارد. در انقلاب سر و کار ما با دشمن بیرحم در جنگ داخلی است و هیچگونه ضجه و زاری مرتجعانه خرده بورژوازی که همانند کائوتسکی از چنین جنگی هراس دارد، این واقعیت را تغییر نخواهد داد. به مسائل جنگ داخلی پی‌امانی که در آن بورژوازی به هرگونه جنایتی دست می‌زند (نمونه ورسای‌ها و بند و بست آنها با بیسمارک به هر فردی که به تاریخ مانند پتروشکای گوگول (۳۶) نمینگرد، چیزها می‌آموزد) و دولتهای خارجی را به کمک می‌طلبد و به اتفاق آنان علیه انقلاب به دسیسه می‌پردازد - از نظرگاه "اپوزیسیون" نگرستن - مضحک است. پرولتاریای انقلابی باید نظیر کائوتسکی "مشاور امور آشفته‌فکری" دیده بصیرت خود را کور کند و به بورژوازی، که عصیانهای ضد انقلابی دوتف، کراسنف، و چک‌ها را بر پا میکند (۲۷) و به خرابکاران میلیونها می‌پردازد، - بعنوان "اپوزیسیون" قانونی بنگرد. چه اندیشه ژرفی!

کائوتسکی فقط به جنبه صوری قضایی مطلب علاقمند است، به قسمی که با خواندن استدلالات او درباره قانون اساسی شوروی بی‌اختیار سخنان بیل بیاد می‌آید که میگوید: حقوقدانان افراد سراپا مرتجعی هستند. کائوتسکی مینویسد: "در واقعیت امر تنها سرمایه‌داران را نمیتوان از حقوق خود محروم ساخت. سرمایه‌دار از نظر حقوقی کیست؟ آیا صاحب دارایی است؟ حتی در کشوری نظیر آلمان که در راه پیشرفت اقتصادی بسی فرا رفته است و پرولتاریای آن اینقدر کثیرالعهده است استقرار جمهوری شوروی توده‌های بسیاری را از حقوق سیاسی محروم می‌ساخت. در سال ۱۹۰۷ در امپراتوری آلمان تعداد کسانی که در سه رشته بزرگ - کشاورزی، صنعت و بازرگانی - به کسب مشغول بودند با خانواده‌هایشان عبارت بود از ۳۵ میلیون نفر کارمند و کارگر مزدبگیر و ۱۷ میلیون نفر مستقل. بنابراین حزب در بین کارگران مزد بگیر میتواند کاملاً اکثریت داشته باشد ولی در بین اهالی در اقلیت خواهد بود" (ص ۲۳).

این یکی از نمونه‌های استدلال کائوتسکی است. خوب مگر این ندبه و زاری ضد انقلابی یک فرد بورژوا نیست؟ آقای کائوتسکی چرا شما همه "مستقل‌ها" را جزو افراد محروم از حقوق قلمداد کردید و حال آنکه بخوبی میدانید اکثریت عظیم دهقانان روس کارگر مزدبگیر نگاه نمیدارند و لذا از حقوق محروم نمیگردند؟ مگر این واژگون سازی نیست؟

اقتصاددان دانشمند، چرا شما پیکره‌های مربوط به کار مزدوری در کشاورزی را بر حسب گروهبندی اقتصادیات آن، که بخوبی بر شما معلوم است و در همان آمار سال ۱۹۰۷ آلمان مندرج است، ذکر نکرده اید؟ چرا شما این آمار آلمانی را که نشان میداد عده استثمارگران حقدار است و نسبت به عده کل "کشاورزان" تا چه اندازه اندک است برای کارگران آلمانی، برای خوانندگان رساله خود ذکر ننموده اید؟

زیرا ارتدادتان شما را به عامل صرف بورژوازی مبدل کرده است.

ملاحظه میکنید که سرمایه‌دار مفهوم قضایی نامعینی است و کائوتسکی طی چند صفحه به "فعال مایشائی" قانون اساسی شوروی میتازد. این "دانشمند جدی" به بورژوازی انگلستان اجازه میدهد قرن‌ها برای تهیه و تدوین قانون اساسی نوین (نوین نسبت به نظامات قرون وسطا) بورژوازی وقت صرف نماید، ولی این نماینده علم چاکرمانانه، به ما کارگران و دهقانان روسیه، هیچ مهلتی نمیدهد و خواستار آن است که ما طی چند ماه یک قانون اساسی از هر جهت تدقیق شده تدوین نماییم ...

"...فعال مایشائی!" ببینید با چنین سرزنشی چه ژرفایی از رذیلانه‌ترین چاکری در آستان بورژوازی و خشک‌مغزانه‌ترین فضل‌فروشی‌ها آشکار میگردد. وقتی حقوقدانهای سراپا بورژوا و اکثرا مرتجع کشورهای سرمایه‌داری طی قرن‌ها یا دهها سال جزئی‌ترین مقررات را تدوین میکردند و دهها و صدها جلد کتاب درباره قوانین و توضیح قوانینی مینوشتند که کارگر را هورد تضییق قرار میداد و دست و پای تهیدست را در زنجیر می نهاد و از هر فرد ساده زحمتکشی از میان خلق هزاران ایراد میگرفت و هزاران محظور در برابر وی قرار میداد، - آری در چنین مواردی لیبرالهای بورژوا و آقای کائوتسکی هیچگونه "فعال مایشائی" مشاهده نمیکنند! اینجا "نظم" و "قانون" حکمفرماست! اینجا همه چیز درباره اینکه چگونه میتوان از تهیدست "رمق کشید" سنجیده شده و به ثبت رسیده است. اینجا هزاران وکیل مدافع بورژوا و منصبدار (کائوتسکی درباره آنها اصولا سکوت میکند و لابد علتش این است که مارکس برای درهم شکستن ماشین بوروکراسی اهمیت عظیمی قائل بوده است...) وجود دارد که میتوانند قوانین را چنان تفسیر نمایند که کارگر و دهقان میانه‌حال هیچگاه نتوانند از حصار سیم خاردار این قوانین رخنه‌ای به خارج بیابند. این "فعال مایشائی" بورژوازی نیست، این دیکتاتوری استثمارگران آزمند و پلیدی که از خون خلق سیراب شده‌اند، نیست، حاشا و کلا. این "دمکراسی خالصی" است که روز بروز خالص‌تر و خالص‌تر میشود.

ولی هنگامی که زحمتکشان و طبقات استثمارشونده‌ای که در اثر جنگ امپریالیستی رابطه‌شان با برادران خارجی خود قطع شده بود، برای نخستین بار در تاریخ، شوراهای خود را تشکیل دادند و آن توده‌هایی را، که تحت ستم بورژوازی بودند و بورژوازی بر مغز آنان میکوفت و تحمیقشان مینمود، به ساختمان سیاسی دعوت کردند و خود به برپا داشتن دولت نوین، پرولتری پرداختند و در بحبوحه مبارزه خشماگین و در آتش جنگ داخلی به طرح احکام اساسی مربوط به دولت بدون استثمارگران آغاز نهادند، - آنگاه تمام دون‌فطرتان بورژوازی و تمام خیل خون‌آشامان به اتفاق کائوتسکی پامنبری‌خوان خود به جنجال درباره "فعال مایشائی" پرداختند! واقعا هم این کارگران و دهقانان بیسواد، این "جماعت عوام" از کجا میتوانند قانون خود را تفسیرکنند؟ این زحمتکشان ساده‌ای که از مشورت‌های وکلای مدافع تحصیل‌کرده و نویسندگان بورژوا و کائوتسکی‌ها و منصبداران خرده‌مند قدیمی برخوردار نیستند، از کجا میتوانند حس عدالت داشته باشند؟

آقای کائوتسکی از نطق مورخ ۲۸ آوریل ۱۹۱۸ (۳۸) من این سخنان را نقل مینماید ...: "توده‌ها ترتیب و موعد انتخابات را خود معین میکنند" ... و سپس کائوتسکی "دمکرات خالص" از اینجا چنین نتیجه‌گیری مینماید:

"... بنابراین از قرار معلوم مطلب بدین قرار است که هر یک از مجامع انتخاب کنندگان بنابه صلاحدید خود ترتیب انتخابات را تعیین مینماید. بدین طریق فعال مایشائی و امکان خلاص نمودن گریبان خود از چنگ عناصر ناسازاپوزسیون در داخل خود پرولتاریا بحد اعلا میرسد" (ص ۳۷)

خوب این با سخنان نویسنده مزدوری که از طرف سرمایه‌داران اجیر شده و به هنگام اعتصاب آه و فغان درباره ستمگری توده بر کارگران جدی "مایل به کار کردن" راه میاندازد، چه تفاوتی دارد؟ چرا ترتیبی که منصبداران بورژوا در دمکراسی بورژوایی "خالص" برای انتخابات تعیین مینمایند فعال مایشائی نیست؟ چرا حس عدالت در نزد توده‌هایی که به مبارزه علیه استثمارگران دیرین خود یرخاسته‌اند و در جریان مبارزه حیاتی و مماتی اذهانشان روشن میشود و خود آبدیده میگردد، باید کمتر از یک مشیت منصبدار و روشنفکر و وکیل مدافع باشد که با خرافات بورژوایی تربیت شده‌اند؟

کائوتسکی سوسیالیست حقیقی است و شما حق ندارید نسبت به صداقت این پدر عالی‌شان خانواده، این پاکدامن‌ترین فرد سوء ظن داشته باشید. او طرفدار آتشین و با ایمان پیروزی کارگران و انقلاب پرولتری است. فقط دلش میخواست که روشنفکران چرب‌زبان خرده بورژوا و فیلیسترها که دیده بصیرتشان کور است ابتدا، قبل از جنبش توده‌ها و قبل از مبارزه شدید آنان علیه استثمارگران و حتما بدون جنگ داخلی این‌نامه معتدل و مرتبی برای تکامل انقلاب تنظیم نمایند ...

ایودوشکا گولولویوف (۳۹) علّامه ما با برآشفتگی اخلاقی عمیقی برای کارگران آلمانی تعریف میکند که در ۱۴ ژوئن سال ۱۹۱۸ کمیته اجراییه مرکزی شوراهای روسیه مقرر داشت که نمایندگان حزب اس‌آر‌های راست و منشویکها از شورا اخراج گردند. ایودوشکا کائوتسکی در حالی که سراپا در آتش خشم جوانمردانه میسوزد مینویسد: "این اقدام متوجه اشخاص معینی نیست که مرتکب اعمال معین مستوجب کیفر شده باشند... در قانون اساسی جمهوری شوروی کلمه‌ای هم راجع به مصونیت نمایندگان یعنی اعضای شوراها ذکر نشده است. کسانی که در اینجا از شوراها اخراج میگردند افراد معین نبوده، بلکه احزاب معینی هستند" (ص ۳۷).

آری، برآستی هم این بس دهشتناک و عدول تحمل ناپذیری است از دمکراسی خالصی که ایودوشکا کائوتسکی انقلابی ما طبق قواعد آن انقلاب خواهد کرد. ما بلشویکهای روس میبایست ابتدا به ساوینکفها و شرکاء، به لیبردانها (۴۰) و پوترسفها (۴۱) ("آکتیویست") و شرکاء وعده مصونیت بدهیم و سپس مجموعه قوانین جزایی به رشته تحریر در آوریم که در آن شرکت در جنگ ضد انقلابی واحدهای **چکسلواکی** یا اتحاد با امپریالیستهای آلمانی در اوکراین یا گرجستان یر ضد کارگران کشور خود "مستوجب کیفر" اعلام گردد و فقط پس از این و بر اساس این مجموعه قوانین جزایی، حق داشته باشیم بر وفق "دمکراسی خالص" افراد معینی را از شوراها اخراج نماییم. این موضوع بخودی خود واضح است که **چکسلواکی** ها که به توسط ساوینکفها، پوترسفها و لیبردانها (یا بکمک تبلیغات آنان) از سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه پول میگیرند و به همین سان هم کراسنفها که بکمک منشویکهای اوکرایین و تغلیس از آلمانها مهمات گرفته‌اند، مطیع و آرام سر جای خود مینشینند و تا زمانی که ما برایشان یک مجموعه قوانین جزایی صحیح تدوین نماییم بعنوان دمکراتهای صد در صد خالص به ایفای نقش "اپوزیسیون" اکتفا میورزند ...

این موضوع نیز که قانون اساسی شوروی حق انتخاب را از کسانی که "بمنظور تحصیل سود کارگر مزدبگیر نگه میدارند" سلب مینماید، به همین اندازه در کائوتسکی خشم اخلاقی شدید تولید میکند. او مینویسد: "کسی که در خانه کار میکند یا کارفرمای کوچکی که یک شاگرد دارد زندگی و احساساتش کاملا پرولتری است ولی از حق انتخاب محروم است" (ص ۳۶).

چه عدولی از "دمکراسی خالص"! چه بیعدالتی شدیدی! حقیقت این است که تا کنون همه مارکسیست‌ها بر آن بوده‌اند و بوسیله هزاران فاکت ثابت کرده‌اند که کارفرمایان کوچک بی‌وجدان‌ترین و حریص‌ترین استثمار کنندگان کارگران مزدبگیر هستند، ولی بدیهی است که ایودوشکا کائوتسکی طبقه کارفرمایان کوچک را در نظر نگرفته (و اصولا چه کسی این تئوری مضر مبارزه طبقاتی را اختراع کرد؟)، بلکه افراد جداگانه و استثمارگرانی را در نظر میگیرد که "زندگی و احساساتشان کاملا پرولتری است". "آگنس صرفه‌جوی" مشهوری که مینداشتند مدت‌ها مرده است، در پرتو قلم کائوتسکی دوباره زنده شده است. این آگنس صرفه‌جو را دهها سال قبل دمکرات "خالص" اوژن ریختر بورژوا اختراع کرد و وارد ادبیات آلمان نمود. او پیشبینی میکرد که دیکتاتوری پرولتاریا و ضیط سرمایه استثمارگران بلایا و مِحن ناشنوده‌ای بیار خواهد آورد و با قیافه معصومانه‌ای میپرسید که آخر از نظر قضایی سرمایه‌دار کیست و بعنوان نمونه، دوزنده تهیدست صرفه‌جویی ("آگنس صرفه‌جو") را در نظر میگرفت که "دیکتاتوری‌های بدخوی پرولتاریا" آخرین دار و ندارش را ضیط کرده‌اند. زمانی بود که تمام سوسیال دمکراسی آلمان این "آگنس صرفه‌جو"ی اوژن ریختر دمکرات خالص را بباد استهزاء میگرفت. ولی این مربوط به گذشته دور بود، مربوط به آن گذشته دوری که هنوز بیل در قید حیات بود و آشکار و صریح حقیقت را میگفت و اظهار میداشت که آری در حزب ما ناسیونال-لیبرالها (۴۲) بسیارند، این مربوط به آن گذشته دوری است که کائوتسکی هنوز راه ارتداد در پیش نگرفته بود.

اکنون "آگنس صرفه‌جو" در وجود "کارفرمای کوچکی که یک شاگرد دارد و زندگی و احساساتش کاملا پرولتری است" دوباره زنده شده است. بلشویکهای بدخوی او را میآزارند و حق انتخاب را از او سلب میکنند. راست است که، چنانچه خود کائوتسکی میگوید، "هر جلسیه انتخاباتی" در جمهوری شوروی میتواند استادکار تهیدستی را که فرضا با کارخانه معینی مربوط است، چنانچه استثنائا استثمارگر نباشد واقعا "زندگی و احساساتش کاملا پرولتری باشد" بخود راه دهد. ولی مگر میتوان به معلومات زندگی و حس عدالت جلسیه بی

سر و سامان کارگران ساده کارخانه، که بدون آیین‌نامه کار میکنند (اوه، وامصیتا!) امید بست؟ مگر روشن نیست که واگذاری حق انتخاب به تمام استثماریان، به تمام کسانی که کارگر مزدبگیر اجیر میکنند بهتر از آن است که خود را در معرض این خطر قرار دهیم که "آگنس صرفه‌جو" و "استادکاری که زندگی و احساساتش پرولتری است" مورد آزار کارگران قرار گیرند؟

\* \* \*

بگذار دون‌فطرتان منفوری که راه ارتداد در پیش گرفته‌اند و بورژوازی و سوسیال شوونیست‌ها به آنان تهنیت میگویند \* بر قانون اساسی شوروی ما به سبب آنکه حق انتخاب را از استثماریان سلب مینمایند بتازند. این خوب است، زیرا جدایی کارگران انقلابی اروپا را از شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، از رنودل‌ها و لونگه‌ها، از هندرسون‌ها و رامزی ماکدونالدها، از این پیشوایان قدیمی و خائنین قدیمی سوسیالیسم، تسریع و تعمیق مینماید. توده‌های طبقات ستمکش و پیشوایان آگاه و پاکدامنی که از بین پرولترهای انقلابی برخاسته‌اند یا ما خواهند بود. کافی است این پرولترها و این توده‌ها را با قانون اساسی شوروی خود آشنا کنیم تا فوراً بگویند: کسان حقیقی ما آنجا هستند، حزب کارگری حقیقی ما و دولت حقیقی کارگری ما آنجاست. زیرا این دولت، بر خلاف تمام پیشوایان نامرده که ما را فرب میدادند، کارگران را یا یاره‌سرایی درباره رفرف فریب نمیدهد، بلکه جداً علیه استثماریان مبارزه میکند، انقلاب را جداً عملی میسازد و در راه رهایی کامل کارگران عملاً پیکار میکند. اگر استثماریان پس از "پراتیک" یکساله شوراها از طرف شوراها از حق انتخاب محروم شده‌اند، معنایش آن است که این شوراها واقعا سازمان توده‌های ستمکش‌اند، نه سازمان سوسیال امپریالیست‌ها و سوسیال پاسیفیست‌ها که خود را به بورژوازی فروخته‌اند. اگر این شوراها حق انتخاب را از استثماریان سلب کرده‌اند، معنایش آن است که شوراها ارگانهای سازشکاری خرده بورژوازی با سرمایه‌داران و ارگانهای یاره‌سرایی پارلمانی (کائوتسکی‌ها، لونگه‌ها و ماکدونالدها) نبوده، بلکه ارگانهای پرولتاریای واقعا انقلابی هستند که علیه استثماریان به مبارزه حیات و مَمات مشغول است.

چند روز پیش (امروز ۳۰ اکتبر است) یکی از رفقای بسیار مطلع از برلین به من نوشت که: "اینجا تقریباً کسی از رساله کائوتسکی خبر ندارد". من می‌خواهم به سفرای خودمان در آلمان و سوئیس توصیه کنم که برای خرید این کتاب و بخش مجانی آن بین کارگران آگاه از صرف هزارها روبل دریغ نکنند تا آن سوسیال دمکراسی "اروپایی" - بخوان امپریالیستی و رفرمیستی - را که مدتهاست به "لاشه متعفن" بدل شده است، لجن مال سازند.

\* \* \*

آقای کائوتسکی در پایان کتاب خود، در صفحه ۶۱ و ۶۳، سخت مینالد از اینکه "تئوری جدید" (او بلشویسم را چنین مینامد، زیرا می‌ترسد به تحلیلی که مارکس و انگلس از کمون پاریس نموده‌اند دست بزند) "حتی در بین دمکراسی‌های قدیمی نظیر سوئیس هم طرفدارانی پیدا میکند". این برای کائوتسکی "نامفهوم است" که "سوسیال دمکراتهای آلمانی این تئوری را می‌پذیرند." خیر، این کاملاً مفهومی است، زیرا پس از درسهای جدی جنگ، هم شایدمان‌ها و هم کائوتسکی‌ها دارند برای توده‌های انقلابی نفرت‌انگیز میشوند.

کائوتسکی مینویسد: "ما" همیشه طرفدار دمکراسی بوده‌ایم، چطور میشود که ناگهان خودمان از آن استنکاف ورزیم!

"ما" اپورتونیست‌های سوسیال دمکراسی، همیشه مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بوده‌ایم و کُلب‌ها و شرکاء مدتها پیش آشکارا این را اظهار داشته‌اند. کائوتسکی این را میدانند و بی‌هوده تصور میکنند که میتواند واقعیت عیان "بازگشت خود به آغوش" برنشتین‌ها و کُلب‌ها را از خوانندگان مکتوم دارد.

\*هم اکنون من سرمقاله ای را از "روزنامه فرانکفورت" (۴۳) (۲۲ اکتبر سال ۱۹۱۸، شماره ۲۹۳) خواندم که در آن مطالب رساله کائوتسکی با وجد و شغف تکرار شده است. این روزنامه از صاحبان بورس راضی و خرسند است. چرا نباشد! رفیقی هم از برلن بمن مینویسد که "فورورتس" (۴۴)، روزنامه شایدمانها، در مقاله خاصی اظهار داشته است که تقریباً زیر هر سطر رساله کائوتسکی را (۴۵) امضاء میکند. تبریک تبریک!

"ما" مارکسیست‌های انقلابی، هرگز از دمکراسی "خالص" (بورژوازی) برای خود بُت نساخته‌ایم. پلخانف چنانکه میدانیم در سال ۱۹۰۳ مارکسیست انقلابی بود (قبل از چرخش اسفانگیز وی که او را به موقعیت شایدمان روسی دچار ساخت). وی در آن زمان در کنگره حزب، که برنامه را تصویب میکرد، گفت که پرولتاریا هنگام انقلاب در صورت ضرورت حق انتخاب را از سرمایه‌داران سلب خواهد کرد و هر پارلمانی را، چنانچه ضد انقلابی (۴۶) از کار درآید، یر هم خواهد زد. این که نظریه مزبور یگانه نظریه‌ای است که با مارکسیسم وفق میدهد، موضوعی است که هر کسی میتواند لاقلاً آن را در اظهاراتی که فوقاً من از مارکس و انگلس نقل نموده‌ام، مشاهده نماید. این موضوع به عیان از تمام مبانی مارکسیسم ناشی میشود. "ما" مارکسیست‌های انقلابی به مردم از آن حرفها نمیزدیم که مورد پسند کائوتسکی‌های کلیه ملل یعنی کسانی بود که بدان وسیله در آستان بورژوازی چاکری مینمودند و خود را با پارلمانتاریسم بورژوازی دمساز میکردند و خصلت بورژوازی دمکراسی معاصر را مسکوت میگذاشتند و فقط توسعه این و تکمیل نهایی آن را خواستار بودند. "ما" به بورژوازی میگفتیم: شما استثمارگر و سالوس هستید، از دمکراسی دم میزنید و در عین حال در هر گام هزاران مانع در سر راه شرکت توده‌های ستمکش در سیاست ایجاد میکنید. ما حرف شما را مدرک قرار میدهیم و بخاطر منافع این توده‌ها، توسعه دمکراسی بورژوازی شما را طلب میکنیم تا توده‌ها را برای انقلاب بمنظور سرنگون ساختن شما استثمارگران آماده‌سازیم. و اگر شما استثمارگران در صدد مقاومت در برابر انقلاب پرولتری ما بیفتید، ما شما را بیرحمانه سرکوب خواهیم ساخت، شما را از حقوق محروم خواهیم نمود و از این گذشته؛ به شما نان نخواهیم داد، زیرا در جمهوری پرولتری ما استثمارگران از حقوق و از آتش و آب محروم خواهند بود، زیرا ما جداً سوسیالیست هستیم نه بشیوه شایدمان و کائوتسکی.

این است آنچه که "ما" مارکسیست‌های انقلابی میگفتیم و خواهیم گفت و بدینجهت است که توده‌های ستمکش طرفدار ما و با ما خواهند بود ولی شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها در زباله‌دان مرتدین جای خواهند گرفت.

### معنای انترناسیونالیسم چیست؟

کائوتسکی با اعتقاد تمام خود را انترناسیونالیست میشمارد و مینامد. شایدمان‌ها را او "سوسیالیست‌های دولتی" میخواند. کائوتسکی ضمن دفاع از منشویک‌ها (او صریحاً نمیگوید که با آنها همبستگی دارد، ولی تماماً نظریات آنها را عملی میسازد) با وضوح شگرفی نشان داد که "انترناسیونالیسم" او از چه قماشی است. و چون کائوتسکی تنها نبوده، بلکه نماینده جریانی است که بطور ناگزیر در شرایط انترناسیونال دوم پدید آمده است (لونگه در فرانسه، توراتی در ایتالیا، نویس و گریم، گرابر و نن در سوئیس، رمزی ماکدونالد در انگلستان و غیره) لذا مکث در روی "انترناسیونالیسم" کائوتسکی آموزنده است.

کائوتسکی ضمن تکیه روی این موضوع که منشویک‌ها هم در تسیمروالد (۴۷) شرکت داشته‌اند (بی‌شک این گواهینامه‌ای است ولی...، گواهینامه‌ای پوسیده)، نظریات منشویک‌ها را که خود با آن موافقت دارد بطرز زیر توصیف میکند:

... "منشویک‌ها خواستار صلح همگانی بودند. آنها خواستار آن بودند که همه مُحاربین شعار بدون الحاق‌طلبی و غرامات را بپذیرند. بر وفق این نظریه، تا زمانی که این هدف حاصل نیامده است، ارتش روس میبایست در حالت آمادگی جنگی باشد. ولی بلشویک‌ها طلب میکردند که به هر قیمتی شده صلح فوری منعقد گردد، آنها حاضر بودند در صورت لزوم صلح جداگانه‌ای منعقد گردد و با تشدید بی‌نظمی ارتش که بدون آن هم بی‌نظمی شدید بود، میکوشیدند

بزور آن را بچنگ آورد" (ص ۲۷). به عقیده کائوتسکی بلشویک‌ها نمیایست قدرت را بدست گیرند و به مجلس مؤسسان قناعت ورزند .

بنابراین انترناسیونالیسم کائوتسکی و منشویک‌ها عبارت از آن است که: از دولت امپریالیستی بورژوازی مطالبه فرم شود، ولی از آن کماکان پشتیبانی بعمل آید و مادامی که تمام محاربین شعار بدون الحاق‌طلبی و غرامات را نپذیرفته‌اند به پشتیبانی از جنگی که به دست این دولت انجام میشود ادامه داده شود. چنین نظریه‌ای را هم توراتی و هم کائوتسکیست‌ها (هاآزه و غیره) و هم لونگه و شرکاء بکرات اظهار داشته و گفته اند که ما طرفدار "دفاع از میهن" هستیم .

از نظر تئوریک این موضوع به معنای ناتوانی کامل جدا شدن از سوسیال شوونیست‌ها و آشفته‌فکری کامل در مسئله دفاع از میهن است. از نظر سیاسی به معنای جا زدن ناسیونالیسم خرده بورژوازی به عوض انترناسیونالیسم و پیوستن به فرمیسم و دست کشیدن از انقلاب است.

از نظر پرولتاریا تصدیق "دفاع از میهن" به معنای موجه ساختن جنگ کنونی و تصدیق مشروع بودن آن است. و چون جنگ، اعم از اینکه نیروهای خصم در لحظه فعلی در هر کجا، خواه در کشور من و خواه در کشور بیگانه باشد، کماکان یک جنگ امپریالیستی باقی میماند (خواه در شرایط سلطنت و خواه در شرایط جمهوری)، لذا تصدیق دفاع از میهن عملا در حکم پشتیبانی از بورژوازی امپریالیستی غارتگر و خیانت به سوسیالیسم است. در روسیه، در دوران کرنسکی یعنی در دوران جمهوری بورژوا دمکراتیک، نیز جنگ کماکان امپریالیستی باقی مانده بود، زیرا اداره آن در دست بورژوازی بود، که طبقه حاکمه محسوب میشد (و جنگ هم "ادامه سیاست" است)؛ بارزترین مظهر خصلت امپریالیستی جنگ قراردادهای سری مربوط به تقسیم جهان و غارت کشورهای دیگر بود که تزار سابق با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه منعقد نموده بود.

منشویک‌ها که چنین جنگی را جنگ تدافعی یا انقلابی مینامیدند، بطرز پلیدی خلق را می‌فریفتند و کائوتسکی که سیاست منشویک‌ها را تأیید میکند، فریب خلق را تأیید میکند، نقش خرده بورژواهایی را تأیید میکند که با اغوای کارگران و بستن دست و پای آنان به ارابه امپریالیست‌ها به سرمایه خدمت میکردند. کائوتسکی از سیاست خرده بورژوامآبانه و فیلیسترمنشانه نمونه‌واری پیروی میکند و به این خیال (و این خیال پوچ را به توده‌ها تلقین مینماید) که گویا یا شعار دادن موضوع تغییر میکند. تمام تاریخ دمکراسی بورژوازی این توهم را فاش می‌سازد: دمکراتهای بورژوا برای فریب خلق همواره هر گونه "شعاری" را که خواسته باشید داده‌اند و همواره هم خواهند داد. ولی مطلب در این است که صادقانه بودن آنان تحقیق گردد، گفتار یا کردار مقابله شود و به عبارت‌پردازی ایده‌آلیستی یا شیادانه قناعت نگردد، بلکه واقعیت‌طیقاتی مورد تفحص قرار گیرد. جنگ امپریالیستی خصلت امپریالیستی خود را آنوقت از دست نمیدهد که شیادان یا عبارت‌پردازان و یا فیلیسترها خرده بورژوا یک "شعار" دهان شیرین‌کن بدهند، بلکه تنها زمانی این خصلت را از دست میدهد که طبقه‌ای که جنگ امپریالیستی بدست وی انجام میشود و بوسیله میلیون‌ها رشته (و چه بسا طناب) اقتصادی به این جنگ وابسته است، عملا سرنگون شود و حکومت طبقه واقعا انقلابی یعنی پرولتاریا جایگزین حکومت وی گردد. جز این، راه خلاص دیگری از جنگ امپریالیستی و ابضا از صلح امپریالیستی غارتگرانه وجود ندارد.

کائوتسکی با تأیید سیاست خارجی منشویک‌ها و اعلام آن بعنوان سیاست انترناسیونالیستی و تسیمروالدی، اولاً تمام پوسیدگی اکثریت سیمروالد یا اکثریت اپورتونیستی را نشان میدهد (بیهوده نبود که ما یعنی جناح چپ تسیمروالد (۴۸) فوراً از چنین اکثریتی فاصله گرفتیم!) و ثانياً (این مهمترین نکته است) از موضع پرولتاریا به موضع خرده بورژوازی، از موضع انقلابی به موضع فرمیستی میپیوندد .

پرولتاریا در راه سرنگونی انقلابی بورژوازی امپریالیستی مبارزه میکند، ولی خرده بورژوازی در راه "تکمیل" فرمیستی امپریالیسم و در راه دمساز شدن با آن در عین تبعیت از آن. هنگامی که کائوتسکی هنوز مارکسیست بود، مثلاً در سال ۱۹۰۹ که رساله "راه رسیدن به قدرت" را مینوشت، بویژه از اندیشه ناگزیری انقلاب ناشی از جنگ دفاع میکرد و از نزدیک شدن عصر انقلابها سخن میگفت. بیانیه بال سال ۱۹۱۲ مستقیماً و صریحاً از انقلاب پرولتری

ناشی از همان جنگ امپریالیستی بین گروهبندی آلمان و گروهبندی انگلستان سخن میگوید که نائره‌اش در سال ۱۹۱۴ برافروخته شد. در سال ۱۹۱۸ هم که انقلابهای ناشی از جنگ آغاز گردید، کائوتسکی بجای آنکه ناگزیری آنها را توضیح دهد، بجای آنکه درباره یک تاکتیک انقلابی و وسایل و شیوه‌های تدارک انقلاب دقیقاً بیان‌دیشد و در آن غور نماید، تاکتیک رفرمیستی منشویکها را انترناسیونالیسم نامید. مگر این ارتداد نیست؟

کائوتسکی منشویکها را بخاطر آنکه روی حفظ آمادگی جنگی ارتش اصرار میورزیدند میستاید و بلشویکها را بخاطر آنکه "بی‌نظمی ارتش" را که بدون آن هم شدید بود شدت میدادند، نکوهش مینماید. معنای این سخن ستودن رفرمیست و تبعیت از بورژوازی امپریالیستی و تقبیح انقلاب و دست کشیدن از آن است. زیرا حفظ آمادگی جنگی در دوران کرنسکی معنایش این بود که ارتش با فرماندهی بورژوازی آن (ولو اینکه جمهوریخواه باشد) حفظ گردد و چنین هم بود. همه میدانیم، و جریان حوادث هم بعین تأیید کرد، که این ارتش جمهوریخواه روح کورنیلفی را بواسطه وجود کادر فرماندهی کورنیلفی حفظ میکرد. افسران بورژوازی نمیتوانستند کورنیلفیست نباشند و نمیتوانستند بسوی امپریالیسم و سرکوب قهری پرولتاریا کشش نداشته باشند. باقی گذاردن تمام مبانی جنگی امپریالیستی و تمام مبانی دیکتاتوری بورژوازی بشیوه سابق، ترمیم جزئیات و رنگ‌آمیزی چیزهای پوچ ("رفرم") - این است آنچه که تاکتیک منشویکی عملاً بدان خلاصه میشد.

بالعکس، بدون ایجاد "بی‌نظمی" در ارتش هیچ انقلاب کبیری کار خود را از پیش نبرده و نمیتواند از پیش ببرد. زیرا ارتش متحجرتترین آلت پشتیبانی از نظام کهنه، سفت و سخت‌ترین تکیه‌گاه انضباط بورژوازی و پشتیبانی سلطه سرمایه و وسیله حفظ و تربیت روح انقیاد برده‌وار در زحمتکشان و تابع نمودن آنان به این سلطه است. ضد انقلاب هیچگاه وجود کارگران مسلح را در کنار ارتش تحمل نکرده و نمیتواند تحمل کند. انگلس مینویسد: در فرانسه پس از هر انقلاب کارگران مسلح بوده‌اند؛ "به این جهت نخستین اصل مسلم برای بورژواهایی که بر مسند قدرت قرار داشتند، خلع سلاح کارگران بوده است." (۴۹). کارگران مسلح هسته ارتش نوین و سلول تشکیلاتی نظام اجتماعی نوین بودند. در هم کوفتن این سلول و جلوگیری از نمو آن - نخستین اصل مسلم بورژوازی بوده است. نخستین اصل مسلم هر انقلاب پیروزمند - که مارکس و انگلس بکرات خاطر نشان ساخته‌اند - عبارت بوده است از: در هم شکستن ارتش سابق، انحلال آن و تعویض آن با ارتش نوین (۵۰). طبقه اجتماعی نوین هنگام قیام برای بدست آوردن سلطه هرگز نمیتوانست و اکنون هم نمیتواند به نحوی دیگری به این سلطه نائل آید و پایه‌های آن را تحکیم نماید، مگر از این راه که ارتش سابق را کاملاً در هم شکند (خرده بورژواهای مرتجع یا صرفاً ترسو در این مورد فریاد میکشند که این "بی‌نظمی" است)؛ مگر از این راه که بدون هیچگونه ارتش دوران بس دشوار و بس دردناکی را بگذرانند (انقلاب کبیر فرانسه هم این دوران دردناک را گذراند)؛ مگر از این راه که بتدریج و در جریان یک جنگ داخلی دشوار ارتش نوین، انضباط نوین و سازمان جنگی نوینی برای طبقه نوین بوجود آورد. کائوتسکی مورخ سابقاً این را میفهمید. کائوتسکی مرتد این را فراموش کرده است.

وقتی کائوتسکی تاکتیک منشویکها را در انقلاب روس تصدیق مینماید، دیگر چه حقی دارد شایدمان‌ها را "سوسیالیست‌های دولتی" بنامد؟ منشویکها هم با پشتیبانی از کرنسکی و شرکت در کابینه او به همین سان سوسیالیست‌های دولتی بودند. کافی است کائوتسکی همینقدر مسئله طبقه حاکمه‌ای را که جنگ امپریالیستی بدست وی انجام میشد مطرح سازد، تا به هیچ وجه نتواند از این نتیجه‌گیری شانه خالی کند. ولی کائوتسکی از طرح مسئله طبقه حاکمه اجتناب دارد، مسئله‌ای که طرحش برای مارکسیست حتمی است، زیرا همینکه چنین مسئله‌ای طرح شد مرتد رسوا میگردد.

کائوتسکیست‌ها در آلمان، طرفداران لونگه در فرانسه، توراتی و شرکاء در ایتالیا چنین استدلال مینمایند: سوسیالیسم برابری و آزادی ملل و حق آنان را در تعیین سرنوشت خویش در نظر دارد؛ به این جهت هنگامی که به کشور ما هجوم‌آور میشوند یا هنگامی که نیروهای خصم به سرزمین ما تهاجم نمودند، سوسیالیست‌ها حق دارند و موظفند از میهن دفاع کنند. ولی این استدلال از نظر تئوریک یا ریشخند کامل سوسیالیسم است و یا نیرنگ شنیادانه و از نظر پراتیک-سیاسی هم مطابق است با استدلال عامی بکلی نادانی که حتی فکر خصلت



اجتماعی و طبقاتی جنگ و وظایف حزب انقلابی در دوران جنگ ارتجاعی را بذهن خود خطور هم نمیتواند بدهد .

سوسیالیسم با اعمال قهر نسبت به ملل مخالف است. این مطلب بلا تردید است. ولی سوسیالیسم اصولاً با اعمال قهر بر ضد افراد مخالف است. معهذاً بجز آنارشیست‌های مسیحی و تولستویست‌ها (۵۱) هیچکس از اینجا چنین نتیجه نگرفته است که سوسیالیسم با اعمال قهر انقلابی مخالف است. پس صحبت از "اعمال قهر" بطور کلی یعنی بدون تحلیل شرایطی که اعمال قهر ارتجاعی را از انقلابی متمایز میسازد، معنایش تنزل تا مرحله خرده بورژوازی است که از انقلاب دست کشیده باشد یا اینکه معنایش این است که انسان با توسل به سفسطه خود و دیگران را فریب دهد .

عین همین مطلب درباره اعمال قهر نسبت به ملل صدق میکند. هر جنگی عبارت است از اعمال قهر نسبت به ملل، ولی این امر مانع آن نمیشود که سوسیالیست‌ها طرفدار جنگ انقلابی باشند. خصلت طبقاتی جنگ - این است آن مسأله اساسی که در برابر فرد سوسیالیست (چنانچه مرتد نباشد) قرار دارد. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ جنگی است بین دو گروه‌بندی بورژوازی امپریالیست بخاطر تقسیم جهان، بخاطر تقسیم غنائم، بخاطر غارت و اختناق ملل کوچک و ضعیف. بیانیه سال ۱۹۱۲ بال جنگ را چنین ارزیابی نمود و واقعیات نیز این ارزیابی را تأیید نموده‌اند. کسی که از این نظریه درباره جنگ عدول میورزد، سوسیالیست نیست.

اگر یک آلمانی در دوره ویلهلم یا یک فرانسوی در دوره کلمانسو بگوید: من حق دارم و موظفم به عنوان یک سوسیالیست در صورت تهاجم خصم به کشورم از میهن خود دفاع نمایم، چنین استدلالی، استدلال فرد سوسیالیست، انترناسیونالیست و پرولتر انقلابی نبوده، بلکه استدلال یک ناسیونالیست خرده بورژوا است. زیرا در این استدلال مبارزه طبقاتی انقلابی کارگر بر ضد سرمایه و ارزیابی تمامی جنگ من حیث‌المجموع از نقطه نظر بورژوازی جهانی و پرولتاریای جهانی مفقود میگردد، یعنی انترناسیونالیسم مفقود میگردد و ناسیونالیسم بیمقدار، زبر و زمخت بر جای میماند. کشور مرا میآزارند، چیزهای دیگر به من مربوط نیست، - این است خلاصه کلام این استدلال و این است محدودیت خرده بورژوا ناسیونالیستی آن. این بدان ماند که کسی در مورد اعمال قهر نسبت به فرد واحد چنین استدلال نماید: سوسیالیسم با اعمال قهر مخالف است، به این جهت بهتر است که من راه خیانت را در پیش گیرم و به زندان نیغتم .

آن فرانسوی، آلمانی یا ایتالیایی که میگوید: سوسیالیسم با اعمال قهر نسبت به ملل مخالف است و بنابراین وقتی دشمن به خاک کشور من هجوم آورد، دفاع خواهم کرد، به سوسیالیسم و انترناسیونالیسم خیانت میورزد، زیرا این شخص فقط "کشور" خود را مسند و بورژوازی "...خود" را مافوق همه چیز قرار میدهد، در حالی که راجع به روابط بین‌المللی که جنگ را امپریالیستی میکند و بورژوازی وی را به حلقه‌ای از زنجیر غارت امپریالیستی بدل میسازد، نمیانديشد .

تمام خرده بورژواها و تمام افراد عامی کودن و نادان درست همانطوری استدلال میکنند که مرتدینی از قبیل کائوتسکیست‌ها، طرفداران لونگه و توراتی و شرکاء استدلال مینمایند و آن چنین است: در کشور من دشمن هست، دیگر مرا با هیچ چیز کاری نیست\*.

سوسیالیست، پرولتر انقلابی و انترناسیونالیست طور دیگری استدلال میکند: خصلت جنگ (که آیا این جنگ ارتجاعی است یا انقلابی) منوط بدان نیست که چه کسی هجوم کرده و "دشمن" در کشور چه کسی قرار دارد، بلکه منوط به آن است که چه طبقه‌ای اداره امور جنگ را بدست دارد و چه سیاستی بوسیله این جنگ ادامه داده میشود. اگر این جنگ یک جنگ ارتجاعی امپریالیستی است یعنی بدست دو گروه‌بندی جهانی بورژوازی مرتجع امپریالیست جبار و غارتگر اداره میشود، آنگاه هر بورژوازی (حتی بورژوازی کشور کوچک) به

---

\*سوسیال شوینیستها (شایدمان ها، رنودل ها، هندرسون ها، هومپرس ها و شرکاء) از هر گونه صحبتی درباره "انترناسیونال" بهنگام جنگ امتناع میورزند. اینان دشمنان بورژوازی "خود" را "خائنین" ... به سوسیالیسم می‌شمرند. آنها طرفدار سیاست استیلاگرانه بورژوازی خود

هستند. سوسیال پاسیفیست ها (یعنی سوسیالیست های در گفتار و پاسیفیستهای خرده بورژوا در کردار) هر گونه احساسات "انترناسیونالیستی" ابراز میدارند، علیه الحاق طلبی و غیره بپا میخیزند، ولی در کردار به پشتیبانی از بورژوازی امپریالیست خود ادامه میدهند. فرق بین این دو تیپ فرق جدی نیست و نظیر فرق بین سرمایه دار بدزبان و سرمایه دار شیرین زبان است.

شریک غارتگری تبدیل میشود، و وظیفه من، وظیفه نماینده پرولتاریای انقلابی عبارت است از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه نجات منحصر بفردی است از دهشتهای کشتار جهانی. استدلال من نباید از نقطه نظر کشور "خود" باشد (زیرا این استدلال یک کودن بیمقدار و خرده بورژوازی ناسیونالیستی است که نمیفهمد عروسکی است در دست بورژوازی امپریالیست)، بلکه باید از نقطه نظر شرکت من در تدارک، در تبلیغات و در نزدیک ساختن انقلاب جهانی پرولتری باشد.

این است معنای انترناسیونالیسم و این است وظیفه انترناسیونالیست، کارگر انقلابی، سوسیالیست واقعی. همین الفیا است که کائوتسکی مرتد "فراموش کرده است". ارتداد او هنگامی بیش از پیش عیان میگردد که از تأیید تاکتیک ناسیونالیستهای خرده بورژوا (منشویکها در روسیه، لونگیستها (۵۲) در فرانسه، توراتی در ایتالیا، هآزه و شرکاء در آلمان) به انتقاد از تاکتیک بلشویکی میپردازد. اینک انتقاد مزبور:

"انقلاب بلشویکی بر اساس این فرضیه پایه گذاری شده بود که مبداء انقلاب همگانی اروپا است و ابتکار متهورانه روسیه پرولترهای سراسر اروپا را به قیام برمی انگیزد.

با چنین فرضیه ای البته علی السویه بود که صلح جداگانه روسیه چه شکلهائی بخود خواهد گرفت و این صلح چه مصائب و چه خسران ارضی (یا بطور تحت اللفظی: چه زیان جسمانی یا معلولیتی:

Verstummelungen) برای خلق روس بیار خواهد آورد و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را به چه سان تفسیر خواهد نمود. آنگاه این موضوع نیز علی السویه بود، آیا روسیه قادر به دفاع خود هست یا نه. بر وفق این نظریه انقلاب اروپا بهترین دفاع از انقلاب روس بشمار میرفت و میبایست به تمام ملل ساکن سرزمین سابق روسیه حق کامل و حقیقی برای تعیین سرنوشت خویش ارزانی دارد.

انقلاب اروپا که در نتیجه آن سوسیالیسم در آنجا مستقر میگشت و تحکیم مییافت، میبایست همچنین وسیله ای برای رفع موانعی گردد که در روسیه بعلت عقب ماندگی اقتصادی کشور در سر راه عملی نمودن تولید سوسیالیستی قرار گرفته است.

اینها همه بسیار منطقی و کاملاً مستدل بود، هر آینه اگر فرضیه اصلی امکان پذیر میشد یعنی هر آینه اگر انقلاب روس حتماً موجب برپا شدن انقلاب اروپا میگشت. ولی اگر چنین امری اتفاق نیفتد آنگاه تکلیف چیست؟

تا کنون که این فرضیه به تحقق نپیوسته است، و آنوقت اکنون پرولترهای اروپا را متهم بدان مینماید که انقلاب روس را ترک گفته و به آن خیانت ورزیده اند. این اتهام متوجه افراد نامعلومیست، زیرا آخر چه کسی را میتوان مسئول رفتار پرولتاریا اروپا نمود؟" (ص ۲۸).

کائوتسکی در تکمیل این مطالب بطور خستگی آوری تکرار مینماید که مارکس، انگلس و بیل بارها درباره فرا رسیدن انقلابی که انتظار آن را داشتند، اشتباه کردند، ولی هرگز تاکتیک خود را بر "موعد معین" (ص ۲۹) فرا رسیدن انقلاب مبتنی ننمودند و حال آنکه بلشویکها، بقول او، "به امید انقلاب همگانی اروپا هست و نیست خود را در معرض برد و باخت قرار دادند." ما عمداً این قطعه بلند بالا را استنساخ نمودیم تا به رأی العین به خواننده نشان دهیم که کائوتسکی با چه "زبردستی" در مارکسیسم جعل میکند و نظریه مبتذل ارتجاعی خرده بورژوایی را جایگزین آن میسازد.

اولا نسبت دادن یک سفاهت عیان به مخالف خود و سپس رد آن، شیوه افرادی است که چندان عقل درستی ندارند. اگر بلشویکها تاکتیک خود را بر موعده معین فرا رسیدن انقلاب در کشورهای دیگر مبتنی میساختند، آنگاه این یک سفاهت بی چون و چرا بود. ولی حزب بلشویک چنین سفاهتی نکرد: من در نامه خود به کارگران آمریکا (مورخ ۲۰ اوت ۱۹۱۸) صریحا از این نظریه سفیهانه دوری میجویم و میگویم که ما روی فرا رسیدن انقلاب آمریکا حساب میکنیم ولی نه برای یک موعده معین. من در مباحثه خود با اس‌آرهای چپ (۵۳) و "کمونیستهای چپ" (۵۴) (ژانویه-مارس ۱۹۱۸) بارها همان فکر را مبسوطا بیان داشته‌ام. کائوتسکی مرتکب یک نیرنگ کوچک... بسیار کوچک شده و انتقاد خود را از بلشویسم مبتنی بر همان نموده است. او تاکتیکی را که روی فرا رسیدن انقلاب اروپا در یک موعده کمابیش نزدیک، ولی نه در یک موعده معین، حساب میکند، با تاکتیکی که روی فرا رسیدن انقلاب اروپا در یک موعده معین حساب میکند، با هم مخلوط نموده است. یک قلب کوچولو، بسیار کوچولو! تاکتیک دوم سفاهت است. تاکتیک اول برای مارکسیست، برای هر پرولتر انقلابی و انترناسیونالیست حتمی است، حتمی است، زیرا تنها این تاکتیک است که از نظر مارکسیستی آن وضع عینی موجود در تمام کشورهای اروپا را که در اثر جنگ پدید آمده است، بدرستی در نظر میگیرد و تنها این تاکتیک است که به وظایف انترناسیونالیستی پرولتاریا پاسخ میگوید.

کائوتسکی مسئله عمده مربوط به مبانی تاکتیک انقلابی بطور اعم را با مسئله‌ای جزئی در باره اشتباهی که ممکن بود انقلابیون بلشویک مرتکب شوند، ولی مرتکب نشدند، خلط نموده و با این عمل بدون دردسر از تاکتیک انقلابی بطور اعم دست کشیده است! او که در سیاست راه ارتداد در پیش گرفته است، در رشته تئوری حتی نمیتواند مسئله مربوط به مقدمات عینی تاکتیک انقلابی را مطرح سازد.

اینجاست که ما به نکته دوم میرسیم: ثانيا، حساب روی انقلاب اروپا در صورتی برای مارکسیست حتمی است که وضع انقلابی موجود باشد. این یک اصل ابتدایی مارکسیسم است که تاکتیک پرولتاریای سوسیالیستی نمیتواند در آن هنگامی که وضع انقلابی موجود است و در آن هنگامی که چنین وضعی وجود ندارد یکسان باشد.

اگر کائوتسکی این مسئله را که برای مارکسیست حتمی است مطرح میساخت، میدید که پاسخ حاصله بیشک علیه وی حکم میکند. مدتها قبل از جنگ تمام مارکسیستها و تمام سوسیالیستها در این نکته موافقت داشتند که جنگ اروپا وضع انقلابی بوجود خواهد آورد. هنگامی که کائوتسکی هنوز مرتد نبود، این نکته را روشن و صریح تصدیق میکرد: خواه در سال ۱۹۰۲ ("انقلاب اجتماعی") و خواه در سال ۱۹۰۹ ("راه رسیدن به قدرت"). بیانیه بال از طرف تمام انترناسیونال دوم این موضوع را تصدیق نمود: بیهوده نیست که سوسیال شووینیستها و کائوتسکیستها ("سنتریستها" یا افرادی که بین انقلابیون و اپورتونیستها متزلزلند) در تمام کشورها از اظهارات بیانیه بال در این باره مثل آتش جهنم میترسند! بنابراین انتظار فرارسیدن وضع انقلابی در اروپا، یک شیفتگی بلشویکها نبود، بلکه عقیده عمومی تمام مارکسیستها بود. اگر کائوتسکی با توسل به عبارت پردازی‌هایی از قبیل اینکه گویا بلشویکها "همیشه به قدرت تام اعمال قهر و اراده ایمان داشته‌اند" گریبان خود را از این حقیقت مسلم خلاص میکند، در مقابل آن باید گفت که اینها عبارت پردازی پوچی است که گریز و آنهم گریز ننگین کائوتسکی را از طرح مسئله مربوط به وضع انقلابی پرده‌پوشی مینماید.

و اما بعد. آیا وضع انقلابی عملا فرا رسیده یا نه؟ این مسئله را هم کائوتسکی نتوانست مطرح نماید. به این مسئله فاکت‌های اقتصادی پاسخ میگوید: گرسنگی و ویرانی که بر اثر جنگ در همه جا بوجود آمده است، دال بر وجود وضع انقلابی است. فاکت‌های سیاسی نیز به این مسئله پاسخ میگوید: از سال ۱۹۱۵ به بعد دیگر در کلیه کشورها پروسه انشعاب احزاب سوسیالیست قدیمی پوسیده، پروسه دور شدن توده‌های پرولتاریا از سران سوسیال شووینیست و پیوستن آنان به چپ یعنی به اندیشه‌ها و روحیات انقلابی و به پیشوایان انقلابی به روشنی آشکار گردید.

پنجم اوت سال ۱۹۱۸، هنگامی که کائوتسکی رساله خود را مینوشت، فقط کسی ممکن بود این فاکتورها را نبیند که از انقلاب بترسد و بدان خیانت ورزد. ولی اکنون که پایان اکتبر سال ۱۹۱۸ است، انقلاب در یک سلسله از کشورهای اروپا در برابر انظار همه و بسرعت بسیار در حال رشد است. کائوتسکی "انقلابی"، که مایل است کما فی السابقی او را مارکسیست بشمارند، چنان فیلیستر کوتاه‌بینی از کار درآمد که نظیر فیلیسترهای سال ۱۸۴۷، یعنی همان کسانی که مورد استهزاء مارکس بودند، - انقلاب قریب‌الوقوع را نمیدید !!!  
ما به نکته سوم رسیدیم .

ثالثاً، خصوصیات تاکتیک انقلابی در شرایط وجود وضع انقلابی در اروپا کدامست؟ کائوتسکی پس از اینکه راه ارتداد در پیش گرفت از طرح این مسئله که برای مارکسیست حتمی است، ترسید. کائوتسکی مانند یک فیلیستر خرده بورژوازی تیبیک یا دهقان نادان چنین استدلال مینماید: "انقلاب همگانی اروپا" فرا رسیده است یا نه؟ اگر فرا رسیده است پس او هم حاضر است انقلابی شود! ما هم از جانب خود میگوییم که در چنین صورتی هر دون فطرتی (نظیر آن رذالت پیشگانی که اکنون گاهی خود را به بلشویکهای پیروزمند میچسبانند) خود را انقلابی خواهد نامید!

اگر فرا نرسیده است پس کائوتسکی از انقلاب روی برمیکرداند! در گفته‌های کائوتسکی اثری هم از درک این حقیقت وجود ندارد که انقلابی مارکسیست فرقی با عامی و خرده بورژوا در این است که میتواند ضرورت انقلاب نضح یابنده را به توده‌های نادان تبلیغ نماید، ناگزیری آن را به ثبوت رساند، نفعی را که برای مردم دارد توضیح دهد و پرولتاریا و تمام زحمتکشان و توده‌های استثمار شونده را برای آن آماده کند.

کائوتسکی فکر خامی را به بلشویکها نسبت داده است حاکی از اینکه گویا آنها به امید اینکه انقلاب اروپا در رأس یک موعد معین فرا خواهد رسید، تمام هستی خود را در معرض برد و باخت گذاردند. این فکر خام به ضرر خود کائوتسکی تمام شد، زیرا از گفته خود او چنین برآمد که: تاکتیک بلشویکها در صورتی صحیح بود که انقلاب اروپا برای ۵ اوت سال ۱۹۱۸ فرا میرسید! درست همین تاریخ را کائوتسکی بعنوان تاریخ نگارش رساله خود ذکر مینماید. و هنگامی که چند هفته پس از این ۵ اوت معلوم شد که انقلاب در یک سلسله از کشورهای اروپایی فرا میرسد، آنگاه تمام ارتداد کائوتسکی، تمام جعل او در مارکسیسم و تمام ناتوانی او در استدلال بشیوه انقلابی و حتی در طرح مسائل بشیوه انقلابی، با تمام لطف آن بروز نمود!

کائوتسکی مینویسد - وقتی پرولتراها اروپا را به خیانت متهم میکنند، این اتهام متوجه اشخاص نامعلومی است .

اشتباه میکنید، آقای کائوتسکی! به آئینه بنگرید تا آن اشخاص "نامعلومی" را، که این اتهام متوجه آنان است، ببینید. کائوتسکی خود را به ساده‌لوحی میزند و چنین وانمود میسازد که نمیفهمد چه کسی این اتهام را اقامه مینمود و این اتهام چه معنایی دارد. و حال آنکه در حقیقت امر کائوتسکی بخوبی میداند که این اتهام را "چپهای" آلمان یعنی اسپارتاکیست‌ها (۵۵) لیکنخت و یارانش اقامه مینمودند و مینمایند. این اتهام نشانه‌ای است از درک روشن این موضوع که پرولتاریای آلمان بهنگام اختناق فنلاند، اوکراین، لتونی و استونی نسبت به انقلاب روس (و انقلاب بین‌المللی) مرتکب خیانت میگردد. این اتهام مقدم بر همه و بیش از همه متوجه توده‌ها که همواره در مذلتند، نبوده بلکه متوجه آن پیشوایانی است که همانند شایدمان و کائوتسکی وظیفه خود را در امر تبلیغ انقلابی، ترویج انقلابی و فعالیت انقلابی در بین توده‌ها علیه کهنه‌پرستی آنان انجام نمیدادند و عملاً علی‌رغم غریز و تمایلات انقلابی که همواره در اعماق توده طبقه ستمکش نهفته است، رفتار میکردند . شایدمانها آشکارا و به نحو ناهنجار و وقیحانه و چه بسا آزمندانه به پرولتاریا خیانت کرده و به بورژوازی پیوسته‌اند. کائوتسکیست‌ها و طرفداران لونگه نیز با تزلزل و تردید خود و با نگاههای خائفانه خود به اقویای روز، همین عمل را مرتکب شده‌اند. کائوتسکی هنگام جنگ با تمام نوشته‌های خود بجای آنکه روح انقلابی را تقویت نماید و بسط دهد، آن را خاموش میساخت.

اینکه کائوتسکی این نکته را درک نمیکند که "متهم نمودن" پرولتراها اروپا به خیانت نسبت به انقلاب روس دارای چه اهمیت تئوریک عظیم و چه اهمیت تبلیغی و ترویجی از آنهم بیشتری است، حقیقتاً بعنوان یادگاری تاریخی از کودنی خرده بورژوامآبانه پیشوای "میان‌حال"

سوسیال دمکراسی رسمی آلمان بر جای خواهد ماند! کائوتسکی نمیفهمد که این "اتهام" در شرایط سانسور "امپراتوری" آلمان تقریباً یگانه شکلی است که آن سوسیالیستهای آلمان، که به سوسیالیسم خیانت نورزیده‌اند، یعنی لیکنخت و یارانش، بوسیله آن از کارگران آلمان دعوت میکنند شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها را بکنار اندازند، این قبیل "پیشوایان" را از خود دور سازند، خود را از قید موعظه خرفت‌کننده و مبتذل‌کننده آنان رها نمایند و علیرغم آنان و بدون توجه به آنان برای انقلاب بپا خیزند و به انقلاب دست زنند!

کائوتسکی این نکته را درک نمی‌کند. اصولاً از کجا او میتواند تاکتیک بلشویکها را درک کند؟ آیا میتوان از کسی که اصولاً از انقلاب دست کشیده است انتظار داشت شرایط تکامل انقلاب را در یکی از "دشووارترین" موارد آن مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد؟

تاکتیک بلشویکها صحیح و یگانه تاکتیک انترناسیونالیستی بود، زیرا بر خوف و هراس از انقلاب جهانی و "بی‌ایمانی" خرده بورژواها به نسبت به آن و تمایل تنگ‌نظرانه ناسیونالیستی به دفاع از میهن "خود" (یعنی میهن بورژوازی خودی) و "به هیچ انگاشتن" بقیه چیزها مبتنی بوده، بلکه بنای آن بر محاسبه صحیح وضع انقلابی اروپا (محاسبه‌ای که در دوران قبل از جنگ یعنی قبل از ارتداد سوسیال شوونیست‌ها و سوسیال پاسیفیست‌ها مورد قبول عامه بود) قرار داشت. این تاکتیک یگانه تاکتیک انترناسیونالیستی بود، زیرا منتها حد آنچه را که در یک کشور برای تکامل و پشتیبانی و بیداری انقلاب در کلیه کشورها قابل اجرا بود، عملی میساخت. صحت این تاکتیک با احراز موفقیت عظیمی به ثبوت رسید، زیرا بلشویسم به بلشویسم جهانی مبدل شد (به هیچ وجه نه به سبب خدمات بلشویکهای روس، بلکه به سبب آنکه توده‌ها همه جا از تاکتیک عملاً انقلابی عمیقاً هواداری میکردند) و اندیشه و تئوری و برنامه و تاکتیکی را فراهم آورد که مشخصاً و عملاً از سوسیال شوونیسم و سوسیال پاسیفیسم متمایز است. بلشویسم انترناسیونال کهنه و پوسیده شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها، رنودل‌ها و لونگه‌ها، هندرسون‌ها و ماکدونالدها را که اکنون در آرزوی "وحدت" و در تلاش احیای لاشه مرده بدست و پای یکدیگر خواهند پیچید، یکلی در هم کوفت. بلشویسم برای انترناسیونال سوم، انترناسیونالی، که واقعا پرولتری و کمونیستی باشد و در عین حال، هم دستاوردهای دوران صلح‌آمیز و هم تجربه عصر آغاز شده انقلابها را در نظر گیرد، مبانی مسلکی و تاکتیکی بوجود آورده است.

بلشویسم اندیشه "دیکتاتوری پرولتاریا" را در سراسر جهان تعمیم داد و این کلمات را از زبان لاتین به روسی و سپس به تمام السنه جهان ترجمه نمود و در نمونه حکومت شوروی نشان داد که حتی کارگران و دهقانان تهیدست در یک کشور عقب‌مانده و حتی بی تجربه‌ترین، بی معلومات‌ترین و از لحاظ تشکیلات کم‌عادت‌ترین آنان، قادر بودند یکسال تمام با وجود دشواری‌های عظیم، ضمن مبارزه با استثمارگران (که بورژوازی تمام جهان آن را پشتیبانی میکرد) حکومت زحمتکشان را حفظ نمایند و آنچنان دمکراسی بوجود آورند، که از تمام دمکراسی‌های پیشین جهان عالیتر و دامن‌دارتر باشد، و نیز قادر بودند فعالیت خلاقه دهها میلیون کارگر و دهقان را در رشته اجرای عملی سوسیالیسم آغاز نمایند.

بلشویسم در عمل به تکامل انقلاب پرولتری در اروپا و آمریکا با چنان شدتی کمک نمود که برای هیچ حزبی در هیچ کشوری تاکنون چنین کمکی میسر نشده است. در همان حال که برای کارگران سراسر جهان هر روز روشنتر میگردد که تاکتیک شایدمان‌ها و کائوتسکی‌ها آنها را از جنگ امپریالیستی و از بردگی مزدوری در خدمت بورژوازی امپریالیستی رها نساخته و این تاکتیک بعنوان نمونه بدرد همه کشورها نمیخورد - برای توده‌های پرولتر همه کشورها هر روز روشنتر میشود که بلشویسم راه صحیحی را برای نجات از دهشت‌های جنگ و امپریالیسم نشان داده است و بلشویسم، بعنوان نمونه تاکتیک، بدرد همه میخورد.

نه تنها انقلاب عمومی اروپا، بلکه انقلاب پرولتری جهانی نیز در برابر انظار همه نضج میگردد و آنچه به این انقلاب کمک کرده، آن را تسریع نموده و از آن پشتیبانی کرده است پیروزی پرولتاریا در روسیه بوده است. آیا همه اینها برای پیروزی کامل سوسیالیسم کم است؟ البته که کم است ولی یک کشور واحد بیش از این هم نمیتواند انجام دهد. این یک کشور، در پرتو حکومت شوروی، با تمام این احوال آنقدر کار انجام داده است که حتی اگر فردا امپریالیسم جهانی حکومت شوروی روسیه را فرضاً از راه سازش امپریالیسم آلمان با امپریالیسم انگلیس و فرانسه خرد نماید، حتی در چنین موردی هم، که در حکم بدترین موارد

است، تاکتیک بلشویکی تاکتیکی خواهد بود که فواید عظیمی برای سوسیالیسم بار آورده و به رشد انقلاب غلبه‌ناپذیر جهانی کمک نموده است.

## خدمتگزاری در آستان بورژوازی به بهانه "تحلیل اقتصادی"

چنانچه گفته شد کتاب کائوتسکی - در صورتی که قرار باشد عنوانی برای آن انتخاب گردد که مضمون را بدرستی منعکس سازد - میبایست نه "دیکتاتوری پرولتاریا" بلکه تکرار "حملات بورژوازی علیه بلشویکها" نامیده میشد .

"تئوریهای" قدیمی منشویکها درباره خصلت بورژوایی انقلاب روسیه یعنی تحریف قدیمی منشویکها در مارکسیسم (تحریفی که در سال ۱۹۰۵ از طرف کائوتسکی رد شده بود!) اکنون دوباره به توسط تئوریسین ما علم شده است. هر اندازه هم که این مسئله برای مارکسیستهای روس ملال‌آور باشد، باز ناچاریم روی آن مکت نماییم .

تمام مارکسیستهای روسیه قبل از سال ۱۹۰۵ میگفتند انقلاب روس انقلاب بورژوایی است. منشویکها که لیبرالیسم را جایگزین مارکسیسم میکردند، از اینجا چنین نتیجه میگرفتند که - بنابراین پرولتاریا نباید از آن حدودی که برای بورژوازی پذیرفتنی است فراتر رود و باید سیاست سازش با بورژوازی را پیشه خود سازد. بلشویکها میگفتند که این تئوری یک تئوری لیبرال - بورژوایی است. بورژوازی میکوشد کشور را به شیوه بورژوایی، بشیوه رفرمیستی اصلاح نماید، نه اینکه بشیوه انقلابی و میکوشد تا حد امکان هم سلطنت را محفوظ دارد و هم زمینداری اربابی و غیره را . پرولتاریا باید انقلاب بورژوا دمکراتیک را به سرانجام آن برساند و امکان ندهد که او را به وسیله رفرمیسم بورژوازی "دست‌بسته" بگذارند. بلشویکها تناسب طبقاتی قوا را بهنگام انقلاب بورژوایی چنین فرمولبندی میکردند: پرولتاریا از این راه که دهقانان را بخود ملحق میسازد، بورژوازی لیبرال را بیطرف مینماید و سلطنت و نظامات قرون وسطایی و زمینداری اربابی را از بیخ و بن بر میاندازد .

همانا در اتحاد پرولتاریا با دهقانان بطور عمومی است که خصلت بورژوایی انقلاب ظاهر میگردد، زیرا دهقانان بطور اعم مولدین خرده پا هستند که برزمینه تولید کالایی استوار است. سپس بلشویکها در همان زمان اضافه میکردند که پرولتاریا از این راه که تمامی نمه پرولتاریا (همه استثمار شوندهگان و زحمتکشان) را بخود ملحق میسازد، دهقانان میانه‌حال را بیطرف نموده و بورژوازی را سرنگون میکند: فرق انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوا دمکراتیک در همین است . (رجوع شود به رساله سال ۱۹۰۵ من "دو تاکتیک" که در مجموعه‌ای بنام "طی ۱۲ سال"، منتشره در پترزبورگ، سال ۱۹۰۷، داخل شده است).

کائوتسکی در سال ۱۹۰۵ (۵۶) در این مباحثه بطور غیر مستقیم شرکت ورزید و در پاسخ استفسار پلخانف منشویک آن زمان، در ماهیت امر، علیه پلخانف اظهار نظر نمود و این موضوع در آن هنگام مورد استهزاء مخصوص مطبوعات بلشویکی قرار گرفت. اکنون کائوتسکی کلمه‌ای هم از مباحثات آن زمان بیاد نمی‌آورد (زیرا میترسد که خود در اثر اظهارات خود رسوا گردد!) و بدین سان هر گونه امکانی را برای پی بردن به کُنه مطلب از خواننده آلمانی سلب میکند. آقای کائوتسکی در سال ۱۹۱۸ نمیتوانست برای کارگران آلمانی تعریف کند که چگونه او در سال ۱۹۰۵ طرفدار اتحاد کارگران با دهقانان بوده است نه طرفدار اتحاد با بورژوازی لیبرال و با چه شرایطی از این اتحاد دفاع میکرده و چه برنامه‌ای را برای این اتحاد طرح مینمود.

اکنون کائوتسکی سیر قهقراپی در پیش گرفته و به بهانه "تحلیل اقتصادی" با عبارت‌پردازی مغرورانه‌ای درباره "ماتریالیسم تاریخی" از تبعیت کارگران از بورژوازی دفاع میکند و به کمک نقل قولهایی از ماسلف منشویک نظریات کهنه لیبرالی منشویکها را بطور خستگی‌آوری تکرار مینماید؛ ضمناً به کمک این نقل قولها میکوشد اندیشه جدیدی را درباره عقب ماندگی روسیه به ثبوت رساند ولی نتیجه‌ای که از این اندیشه جدید میگیرد کهنه و حاکی از آن است که آری بهنگام انقلاب بورژوایی نباید از بورژوازی فراتر رفت ! و اینها همه علیرغم تمامی آن چیزی است

که مارکس و انگلس، به هنگام مقایسه انقلاب بورژوازی سالهای ۱۷۸۹-۱۷۹۳ فرانسه با انقلاب بورژوازی سال ۱۸۴۸ آلمان گفته‌اند! (۵۷).  
قبل از آنکه به "برهان" اصلی و مضمون اصلی "تحلیل اقتصادی" کائوتسکی بپردازیم، متذکر میشویم که همان نخستین عبارات آن آشفته فکری عجیب یا ناسنجیدگی افکار نویسنده را آشکار میسازد:

"تئورسین" ما اعلام میدارد: "پایه اقتصادی روسیه هنوز کشاورزی و آنهم بویژه تولید دهقانی کوچک است. قریب ۴ پنجم و حتی شاید ۵ ششم اهالی به این تولید اشتغال دارند" (صفحه ۴۵).  
اولا آقای تئورسین گرامی، آیا شما هیچ فکر کرده‌اید که در بین این مولدین کوچک چقدر استثمارگر ممکن است وجود داشته باشد؟ بدیهی است که از یک دهم تمامی عده آنها تجاوز نمیکند و در شهرها از این هم کمتر است، زیرا در آنجا تولید بزرگ رشد بیشتری نموده است. ولی شما حتی رقم بزرگ تصور ناپذیری را در نظر گیرید و فرض کنید که یک پنجم مولدین کوچک استثمارگرانی هستند که از حق انتخاب محروم شده‌اند. در چنین صورتی هم باز نتیجه میشود که ۶۶ درصدی که بلشویکها در پنجمین کنگره شوراهای داشتند نماینده اکثریت اهالی بود. و تازه به این رقم باید این هم افزوده شود که در بین اس‌آرهای چپ همواره بخش مؤثری طرفدار حکومت شوروی بودند. عبارت دیگر تمام اس‌آرهای چپ از لحاظ اصولی طرفدار حکومت شوروی بودند و زمانی هم که قسمتی از اس‌آرهای چپ در ژوئیه سال ۱۹۱۸ به شورش ماجراجویانه تن در دادند، آنوقت از بین آنها، یعنی از حزب سابق دو حزب بوجود آمد: "نارودینیک‌های کمونیست" و "کمونیستهای انقلابی" (۵۸) (مرکب از اس‌آرهای چپ مشهور که همان حزب سابق آنها را برای مهمترین مقامات دولتی پیشنهاد میکرد؛ از آنها زاکس متعلق به حزب اول و کولگایف متعلق به حزب دوم بود). بنابراین کائوتسکی خودش - من غیر عمد! - افسانه خنده‌آور خود را حاکی از اینکه بلشویکها متکی به اقلیت اهالی هستند، رد کرده است.

ثانیا آقای تئورسین گرامی آیا شما هیچ فکر کرده‌اید که دهقانان مولد خرده‌پا ناگزیر بین پرولتاریا و بورژوازی نوسان میکنند؟ کائوتسکی این حقیقت مارکسیستی را، که تمام تاریخ معاصر اروپا آن را تأیید میکند، خیلی بموقع "فراموش کرده است"، زیرا این حقیقت تمام "تئوری" منشویکی را که او تکرار مینماید، باطل میسازد! اگر کائوتسکی این حقیقت را "فراموش نمیکرد" نمیتوانست لزوم دیکتاتوری پرولتری را در کشوری که دهقانان مولد خرده‌پا در آن تفوق دارند، نفی نماید.

حال مضمون اصلی "تحلیل اقتصادی" تئورسین خودمان را بررسی نماییم.  
کائوتسکی میگوید در اینکه حکومت شوروی دیکتاتوری است، تردیدی وجود ندارد. "ولی آیا این دیکتاتوری، دیکتاتوری پرولتاریاست؟" (ص ۳۴).

"بموجب قانون اساسی شوروی دهقانان اکثریت اهالی را تشکیل میدهند که حق دارند در قانونگذاری و کشورداری شرکت ورزند. آنچه را که بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا بما معرفی میکنند، هر آینه اگر بطور پیگیر عملی میشد و هر آینه اگر اصولاً یک طبقه واحد میتوانست مستقیماً دیکتاتوری را عملی سازد (کاری که عملی نمودن آن تنها از عهده حزب ساخته است)، دیکتاتوری دهقانان از کار در می‌آمد" (ص ۳۵).

کائوتسکی نیک‌نفس که از این استدلال بس ژرف‌اندیشانه و هوشمندانه خود فوق‌العاده خرسند است، میکوشد بذله‌گویی کند: "نتیجه میشود که گویا بی دردسرتین راه اجرای سوسیالیسم زمانی تأمین است که این عمل به دهقانان واگذار شود" (ص ۳۵).

تئورسین ما به کمک یک سلسله نقل قولهای فوق‌العاده دانشورانه از ماسلف نیمه لیبرال، با تفصیلی هر چه تمامتر میکوشد اندیشه جدیدی را درباره علاقمندی دهقانان به نرخهای گزاف غله و به پرداخت دستمزد نازل به کارگران شهری و غیره و غیره ثابت کند. ضمناً ناگفته نماند که طرز بیان این اندیشه‌های جدید، هر اندازه که در آنها به پدیده‌های واقعا جدید دوران پس از جنگ، مثلا به این نکته که دهقانان در برابر غله پول مطالبه نکرده بلکه کالا میخواهند و دهقانان ابزار کافی ندارند و این ابزار را به مقدار لازم در مقابل هیچ پولی نمیتوان

بدست آورد، کمتر توجه شده است، ملال‌آورتر است. ما در این باره ذیلاً علیحده سخن خواهیم گفت.

پس کائوتسکی بلشویکها، یعنی حزب پرولتاریا را متهم به آن میکند که دیکتاتوری و امر اجرای سوسیالیسم را به دهقانان خرده بورژوا واگذار نموده‌اند. بسیار خوب آقای کائوتسکی! ولی بعقیده دانشورانه شما مناسبات حزب پرولتاریا با دهقانان خرده بورژوا چگونه میبایست باشد؟

تئورسین ما در این باره سکوت را ترجیح داده است - لایب این ضرب‌المثل بیادش آمده است که "گر سخن از نیکویی چون زر بود، آن سخن ناگفته اولی‌تر بود". ولی کائوتسکی با استدلال زیرین، خود را لو داده است.

"در آغاز جمهوری شوروی شوراهای دهقانان سازمان‌های بشمار میرفتند متعلق به دهقانان بطور اعم. ولی اکنون این جمهوری اعلام میدارد که شوراها سازمان پرولترها و دهقانان تهیدست هستند. دهقانان مرفه حق انتخاب شوراها را از دست میدهند. دهقانان تهیدست اینجا محصول دائمی و توده‌ای رفرم ارضی سوسیالیستی به‌نگام "دیکتاتوری پرولتاریا" شناخته میشود" (ص ۴۸).

چه تمسخر مهلکی! این تمسخر را در روسیه از هر بورژوایی میتوان شنید: اینان همه از اینکه جمهوری شوروی آشکارا به وجود دهقانان تهیدست اعتراف مینماید، موزیانه شادی میکنند و پوزخند میزنند. آنها به سوسیالیسم پوزخند میزنند. این حق آنان است. ولی "سوسیالیستی" که به این موضوع که پس از خانمان‌سوزترین جنگ چهار ساله در کشور ما دهقانان تهیدست باقی مانده‌اند - و مدت‌ها باقی خواهند ماند - پوزخند میزند، چنین "سوسیالیستی" فقط در محیط ارتداد عمومی میتوانست بوجود آید. بقیه‌اش را گوش کنید:

"... جمهوری شوروی در مناسبات بین دهقانان غنی و تهیدست دخالت میکند، ولی نه از طریق تقسیم بندی مجدد زمین. برای رفع نیازمندی شهریان از لحاظ نان دسته‌هایی از کارگران مسلح به ده اعزام میگرددند و این دسته‌ها مازاد غله را از دهقانان غنی می‌ستانند. بخشی از این غله به اهالی شهر و بخش دیگر به دهقانان تهیدست داده میشود" (ص ۴۸)

بدیهی است که کائوتسکی سوسیالیست و مارکسیست از فکر اینکه دامنه چینی اقدامی از حوالی شهرهای بزرگ فراتر رفته (دامنه این اقدام در کشور ما سراسر آنرا فرا گرفته است) عمیقاً برآشفته است. کائوتسکی سوسیالیست و مارکسیست با خونسردی (یا کودنی) شگرف بینظیر و قیاس‌ناپذیر یک فیلیستر معلم‌وار اظهار میدارد: "... این عمل (سلب مالکیت از دهقانان مرفه) عنصر جدیدی از ناراحتی و جنگ داخلی در پروسه تولید وارد میکند..." (جنگ داخلی که در "پروسه تولید" داخل میشود. نه این دیگر ماوراءالطبیعه است!)... "و حال آنکه این تولید برای شفای خود احتیاج مبرمی به آرامش و امنیت دارد" (ص ۴۹).

آری، آری، کائوتسکی مارکسیست و سوسیالیست البته باید در خصوص آرامش و امنیت برای استثماریان و محتکرین غله که مازاد غله را پنهان میکنند، قانون انحصار غله را عقیم میگذارند و اهالی شهرها را به قحطی میکشانند، آه بکشد و اشک حسرت جاری سازد. حضرات کائوتسکی‌ها، هنریش وبرها (وین)، لونگه‌ها (پاریس)، ماکدونالدها (لندن) و غیره و غیره هم آواز فریاد میکشند که ما همه سوسیالیست و مارکسیست و انترناسیونالیست هستیم، ما همه هوادار انقلاب طبقه کارگر هستیم، فقط... فقط به قسمی که آرامش و امنیت محتکرین غله مختل نگردد! و این خدمتگذاری پلید در آستان سرمایه‌داران را ما با استناد "مارکسیستی" به "پروسه تولید" پرده‌پوشی مینماییم... اگر این مارکسیسم است پس چه چیزی چاکری در آستان بورژوازی نامیده میشود؟

بینید از گفته‌های تئورسین ما چه حاصل آمده است. او بلشویکها را بدان متهم میسازد که دیکتاتوری دهقانان را بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا وانمود میسازد. و در عین حال ما را متهم



میسازند که جنگ داخلی را در ده وارد میسازیم (ما این را از خدمات خود می‌شماریم) و دسته‌های کارگران مسلح را به ده اعزام می‌داریم که آشکارا اعلام می‌دارند که "دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهیدست" را عملی می‌سازند، به این دهقانان کمک مینمایند و مازاد غله‌ای را که محترکین و دهقانان غنی به تخطی از قانون انحصار غله پنهان داشته‌اند، ضبط می‌کنند. تئورسین مارکسیست ما از یک سو طرفدار دمکراسی خالص و تبعیت طبقه انقلابی یعنی پیشوای زحمتکشان و استثمار شونده‌گان از اکثریت اهالی (و لذا از آنجمله هم از استثمارگران) است و از سوی دیگر علیه ما به توضیح ناگزیری خصلت بورژوازی انقلاب می‌پردازد - بورژوازی از آن جهت که دهقانان من حیث‌المجموع طرفدار مناسبات اجتماعی بورژوازی هستند - و در عین حال مدعی است که مدافع نظریه پرولتری، طبقاتی و مارکسیستی است!

بجای "تحلیل اقتصادی" - آش در هم جوش و آشفته‌فکری درجه اول حاصل آمده است. بجای مارکسیسم قطعاتی از تعلیمات لیبرالی و موعظه چاکری در آستان بورژوازی و کولاک‌ها حاصل آمده است.

بلشویک‌ها مسئله‌ای را که کائوتسکی در آن خبط نموده است، در همان سال ۱۹۰۵ تمام و کمال روشن ساخته بودند. آری، انقلاب ما تا زمانی که ما به اتفاق حملگی دهقانان گام برمی‌داریم بورژوازی است. این را ما با وضوح کامل درک می‌کردیم، صدها و هزاران بار از سال ۱۹۰۵ درباره آن سخن گفته و هرگز در این صدد نبوده‌ایم که نه از روی این مرحله ضروری پروسه تاریخی بجهیم و نه با بخشنامه آن را لغو نماییم. تلاش‌های کائوتسکی برای اینکه ما را در مورد این مطلب "افشاء سازد" فقط در هم و بر همی نظریات خود او و ترس او را از یادآوری آن مطالبی فاش می‌سازد که در سال ۱۹۰۵ یعنی قبل از ارتداد خویش، نوشته بود.

ولی ما در سال ۱۹۱۷، از ماه آوریل، مدتی قبل از انقلاب اکتبر، قبل از اینکه زمام حکومت را بدست گرفته باشیم، آشکارا به مردم می‌گفتیم و توضیح می‌دادیم که انقلاب اکنون نمیتواند در اینجا متوقف ماند، زیرا کشور به پیش رفته است، سرمایه‌داری بجلو گام برداشته است، و خرابی بمیزان بیسابقه‌ای رسیده است و این امر ایجاب میکند (اعم از اینکه کسی بخواهد یا نه) که گام‌هایی بجلو، بسوی سوسیالیسم برداشته شود. زیرا در غیر این صورت نمیتوان به پیش رفت و کشوری را که در اثر جنگ، شکنجه و عذاب دیده است، نجات بخشید و درد و آلم زحمتشکان و استثمار شونده‌گان را تخفیف داد.

درست همانطور شد که ما می‌گفتیم. سیر انقلاب صحت قضاوت ما را تأیید نمود. ابتدا به اتفاق "تمامی" دهقانان علیه سلطنت، علیه ملاکین و علیه نظامات قرون وسطایی (تا اینجا انقلاب بورژوازی، بورژوا-دمکراتیک است). بسیس به اتفاق دهقانان تهیدست، به اتفاق نیمه پرولترها، به اتفاق همه استثمار شونده‌گان علیه سرمایه‌داری و از آنجمله علیه ثروتمندان روستا، کولاک‌ها، محترکین - از اینجا دیگر انقلاب به انقلاب سوسیالیستی بدل میگردد. کوشش برای کشیدن یک دیوار چین مصنوعی بین این دو و جدا نمودن آنها بوسیله چیز دیگری یحز درجه آمادگی پرولتاریا و درجه اتحاد وی با تهیدستان روستا بزرگترین تحریف مارکسیسم، مبتذل نمودن آن و گذاشتن لیبرالیسم بجای آن است. این به آن معناست که با استنادات دانشورانه کاذب به مترقی بودن بورژوازی در مقابل نظامات قرون وسطایی، دفاع ارتجاعی از بورژوازی در مقابل پرولتاریای سوسیالیستی عملی شود.

یکی از علل اینکه شوراها شکل و نوع بمراتب عالیتر دمکراتیسم هستند این است که آنها با متحد ساختن و جلب توده کارگران و دهقانان به سیاست، وسیله بسیار حساسی را برای نمایش درجه ارتقاء سطح بلوغ سیاسی و طبقاتی توده‌ها بدست میدهند که به ذهن "خلق" (به آن مفهومی که مارکس در سال ۱۸۷۱ در مورد انقلاب واقعا خلقی بکار می‌برد) (۵۹) از همه نزدیکتر است. قانون اساسی شوروی بر طبق فلان یا بهمان "نقشه" نوشته نشده. در کابینه‌ها تدوین نگردیده و به توسط حقوقدانان بورژوازی به زحمتکشان تحمیل نشده است. نه، این قانون اساسی بر اثر سیر تکامل مبارزه طبقاتی، به نسبت نضج تضادهای طبقاتی پدید آمده است. همان فاکتهایی که کائوتسکی مجبور به تصدیق آنها است، این مطلب را به ثبوت میرساند.

شوراها ابتدا دهقانان را من حیث‌المجموع متحد می‌ساختند. پایین بودن سطح رشد، عقب‌ماندگی و جهل دهقانان تهیدست رهبری را بدست کولاک‌ها، پولداران، سرمایه‌داران و

روشنفکران خرده‌بورژوا میداد. این دوره دوران سلطه خرده بورژوازی یعنی منشویکها و سوسیالیست رولوسیونرها بود (فقط ابلهان یا مرتدینی نظیر کائوتسکی ممکن است این دو را سوسیالیست بشمارند). خرده بورژوازی بطور اجتناب ناپذیر و ناگزیر بین دیکتاتوری بورژوازی (کرنسکی، کورنیلف، ساوینکف) و دیکتاتوری پرولتاریا مردد بود، زیرا خرده بورژوازی به حکم خواص اساسی وضع اقتصادی خود، هیچ کار مستقلی از دستش ساخته نیست. بجاست گفته شود که کائوتسکی به هنگام تجزیه و تحلیل انقلاب روس به کمک مفهوم قضایی و صوری "دمکراسی" یعنی مفهومی که بورژوازی برای پرده‌پوشی سلطه خود و فریب توده‌ها از آن استفاده مینماید، گریبان خود را خلاص میکند و فراموش میکند که "دمکراسی" در عمل گاه مظهر دیکتاتوری بورژوازی و گاه مظهر رفرمیسم زبون خرده بورژواهایی است که از این دیکتاتوری تبعیت میکنند و غیره و او بدین طریق بالمره از مارکسیسم دست میکشد. از گفته کائوتسکی چنین برمیآید که در کشور سرمایه‌داری احزاب بورژوایی وجود داشته‌اند و حزب پرولتری که اکثریت پرولتاریا یعنی توده آن را به دنبال خود میکشد وجود داشته است (بلشویکها)، ولی احزاب خرده بورژوایی وجود نداشته‌اند! پس، منشویکها و اس‌آرها ریشه‌های طبقاتی، ریشه‌های خرده بورژوایی، نداشتند!

تزلزلات خرده بورژوازی یعنی منشویکها و اس‌آرها، ذهن توده‌ها را روشن ساخت و اکثریت عظیم آنان، همه قشرهای "پایین"، همگی پرولترها و نیمه پرولترها را از چنین "پیشوایانی" دور ساخت. بلشویکها در شوراها تفوق حاصل نمودند (در پتروگراد و مسکو در اکتبر سال ۱۹۱۷) و بین اس‌آرها و منشویکها انشعاب قوت یافت.

انقلاب بلشویکی پیروزمند به معنای پایان تزلزلات و فروپاشیدگی کامل رژیم سلطنتی و زمینداری اربابی بود (قبل از انقلاب اکتبر این زمینداری از هم نیاشیده بود). ما انقلاب بورژوایی را به پایان خود رساندیم. دهقانان حملگی با ما بودند. تضاد آشتی ناپذیر با پرولتاریای سوسیالیستی نمیتوانست در یک لحظه بروز نماید. شوراها عموم دهقانان را متحد میساختند. تقسیم‌بندی طبقاتی داخل دهقانان هنوز نضج نیافته و هنوز آشکار نشده بود.

این پروسه در تابستان و پاییز سال ۱۹۱۸ تکامل پذیرفت. شورش ضد انقلابی چکسلواک‌ها کولاک‌ها را بیدار نمود. موج شورشهای کولاکی سراسر روسیه را فرا گرفت. دهقانان تهیدست نه از روی کتاب و روزنامه بلکه از خود زندگی میآموختند که منافعشان با منافع کولاک‌ها، ثروتمندان، بورژوازی روستا آشتی ناپذیر است. "اس‌آرها چپ"، نظیر هر حزب خرده بورژوایی تزلزلات توده‌ها را منعکس میساختند و همانا در تابستان سال ۱۹۱۸ بود که دچار انشعاب شدند: بخشی از آنها با چکسلواک‌ها رفتند (شورش مسکو، که در آن پروشیان پس از تصرف تلگرافخانه - تصرف یکساعته - سرنگونی بلشویکها را به روسیه اعلام داشت، سپس خیانت مورایف سرفرمانده ارتش ضد چکسلواک‌ها و غیره)؛ بخش دیگر آنها که فوقا ذکر گردید با بلشویکها ماندند.

تشدید نیازمندی به خواربار در شهرها مسئله انحصار غله را با شدت هر چه بیشتری مطرح میساخت (کائوتسکی تئوریسین در تحلیل اقتصادی خود که تکرار مکرر مطلبی است که دهسال قبل در نوشته‌های ماسلف خوانده است، این انحصار را "فراموش کرده است").

دولت ملاکی و بورژوایی و حتی دمکراتیک-جمهوریخواه سابق دسته‌های مسلحی به دهات اعزام میداشت که عملاً در اختیار بورژوازی بودند. این مطلب را آقای کائوتسکی نمیداند! او این را "دیکتاتوری بورژوازی" نمیداند، معاذالله! این "دمکراسی خالص" است، بویژه اگر از طرف پارلمان بورژوازی هم تصویب میشد! در این باره که چگونه آوکسنتیف و س. ماسلف به معیت کرنسکی‌ها، تسرتلی‌ها و جماعت دیگر اس‌آرها و منشویکها در تابستان و پاییز سال ۱۹۱۷ اعضای کمیته‌های ارضی را بازداشت میکردند، کائوتسکی "چیزی ننشیده است" و در این باره او ساکت است!

تمام مطلب در این است که دولت بورژوایی که دیکتاتوری بورژوایی را بوسیله جمهوری دمکراتیک عملی میسازد نمیتواند در برابر مردم اعتراف نماید که به بورژوازی خدمت میکند، نمیتواند حقیقت را بیان دارد و مجبور است سالوسی کند.

ولی دولت طراز کمون، دولت شوروی حقیقت را آشکار و صریح به مردم میگوید و اظهار میدارد که این دولت دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان تهیدست است و همانا به کمک این حقیقت دهها میلیون افراد جدید کشور را که در هر جمهوری دمکراتیک دیگری در مذلت و خواری بسر

میرند و شوراها آنها را به شرکت در سیاست، دمکراسی و کشورداری برمیانگیزند، بسوی خود جلب مینماید. جمهوری شوروی دسته‌های کارگران مسلح و در نوبه اول پیشروترین آنان را از پایتخت‌ها به دهات اعزام میدارد. این کارگران سوسیالیسم را به ده میرند، تهیدستان را بجانب خود میکشند، آنها را متشکل و روشن میسازند و به آنان کمک میکنند تا مقاومت بورژوازی را در هم شکنند.

همه کسانی که از اوضاع باخبرند و در ده بوده‌اند میگویند ده ما فقط از تابستان و پاییز سال ۱۹۱۸ است که خود انقلاب "اکتبر" (یعنی پرولتری) را میگذرانند. لحظه تحول فرا میرسد. موج شورشهای کولاکی جای خود را به اعتلای تهیدستان و رشد "کمیته‌های تهیدستان" (۶۰) میدهد. در ارتش شماره کمیسرهایی که از میان کارگران برخاسته‌اند، افسرانی که میان کارگران برخاسته‌اند و فرماندهان لشکر و ارتشی که از میان کارگران برخاسته‌اند، در افزایش است. در همان هنگام که کائوتسکی ابله، که از بحران ژوئیه (سال ۱۹۱۸) (۶۱) و فریادهای بورژوازی به هراس افتاده است، "بدو بدو" از دنبال بورژوازی میروید و رساله مفصلی مینویسد سراپا مشحون از این اعتقاد که بلشویکها در آستان سرنوینی خود بدست دهقانان هستند، در همان هنگام که این ابله جدا شدن اس‌آرهای چپ را بعنوان "تنگ شدن" (ص ۳۷) دایره کسانی که از بلشویکها پشتیبانی میکنند تلقی مینماید، - در همین هنگام دایره واقعی هواداران بلشویسم بی انتها بسط میابد زیرا دهها میلیون تن تهیدست روستا برای شرکت در زندگی مستقل سیاسی از خواب برمیخیزند و خود را از تحت قیمومیت و نفوذ کولاکها و بورژوازی روستا خلاص میکنند.

ما صدها تن از اس‌آرهای چپ یعنی روشنفکران سست عنصر و کولاکهایی را که از میان دهقانان برخاسته‌اند از دست دادیم ولی میلیونها نماینده تهیدستان را بدست آوردیم\*. یک سال پس از انقلاب پرولتری در پایتخت‌ها، تحت نفوذ آن و به کمک آن در دهات دور افتاده نیز انقلاب پرولتری فرا رسید و این انقلاب حکومت شوروی و بلشویسم را بطور قطعی مستحکم ساخت و بطور قطعی ثابت نمود که در داخل کشور قوایی بر ضد بلشویسم وجود ندارد.

پرولتاریای روسیه پس از آنکه انقلاب بورژوا-دمکراتیک را به اتفاق عموم دهقانان به انجام رساند، بطور قطعی به انقلاب سوسیالیستی پرداخت و در این هنگام موفق شده ده را منشعب سازد و پرولترها و نیمه پرولترهای آن را بخود ملحق نماید و آنان را علیه کولاکها و بورژوازی و از آن جمله بورژوازی روستا متحد گرداند.

و هرآینه پرولتاریای بلشویکی در دو پایتخت و مراکز بزرگ صنعتی کشور موفق نمیشد تهیدستان روستا را علیه دهقانان ثروتمند در پیرامون خود متحد سازد، آنگاه به این وسیله "عدم بلوغ" روسیه برای انقلاب سوسیالیستی به ثبوت میرسد و آنگاه دهقانان "دست نخورده" باقی میمانند یعنی تحت رهبری اقتصادی و سیاسی و معنوی کولاکها، ثروتمندان، بورژوازی باقی میمانند و انقلاب از حدود انقلاب بورژوا-دمکراتیک فراتر نمیرفت. (ولی ناگفته نماند که حتی در این صورت هم ثابت نمیشد که پرولتاریا نمیایست زمام حکومت را بدست خویش گیرد، زیرا فقط پرولتاریا بود که انقلاب بورژوا-دمکراتیک را واقعا به سرانجام خود رساند، فقط پرولتاریا بود که برای نزدیک نمودن انقلاب جهانی پرولتری کار جدی انجام داد و فقط پرولتاریا بود که دولت شوروی را بوجود آورد که پس از کمون دومین گام بسوی دولت سوسیالیستی است).

از سوی دیگر هرآینه پرولتاریای بلشویکی بلافاصله پس از اکتبر- نوامبر سال ۱۹۱۷، بدون آنکه در انتظار قشریندی طبقاتی در ده بنشیند و بدون آنکه بتواند موجبات آن را فراهم سازد و آن را عملی نماید، در صدد برمیآید که درباره جنگ داخلی یا "معمول داشتن سوسیالیسم" در ده "فرمان صادر کند" و بدون بلوک (اتحاد) موقتی با دهقانان بطور اعم، بدون قائل شدن گذشتهایی نسبت به دهقانان میانه‌حال و غیره کار را از پیش ببرد، - آنگاه این عمل در حکم تحریف بلانکیستی (۶۲) مارکسیسم، کوشش اقلیت برای تحمیل اراده خود بر اکثریت، نابخردی تئوریک و عدم درک این مطلب بود که انقلاب عمومی دهقانی هنوز یک انقلاب بورژوایی است و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب‌مانده بدون یک سلسله گذارها و طی مراحل انتقالی غیر ممکن است.

\*در کنگره ششم شوراهای (۶ - ۹ نوامبر ۱۹۱۸) ۹۶۷ نماینده با رأی قطعی وجود داشت، از آنها ۹۵۰ نفر بلشویک بودند، ۳۵۱ نماینده هم با رأی مشورتی وجود داشت که از آنها ۳۳۵ نفر بلشویک بودند. جمعاً ۹۷ درصد بلشویک بودند.

کائوتسکی در مهمترین مسأله تئوریک و سیاسی همه چیز را با هم خلط نموده و در پراتیک صرفاً به خدمتگزار بورژوازی بدل گردیده است که بر ضد دیکتاتوری پرولتاریا جار و جنجال میکند.

\* \* \*

کائوتسکی در یک مسأله بسیار جالب و مهم دیگر نیز به همین سان و شاید هم از این بیشتر آشفتگی وارد ساخته است، و آن اینکه آیا اقدامات قانونگذاری های جمهوری شوروی در رشته اصلاحات ارضی که دشوارترین و در عین حال مهمترین اصلاحات سوسیالیستی است، از لحاظ اصولی صحیح بود و سپس آیا این اقدامات بر وفق هدف انجام گرفت یا نه؟ ما از هر مارکسیست اروپای باختری، هرآینه اگر لااقل پس از آشنایی با مهمترین اسناد، نظر انتقادی خود را درباره سیاست ما بیان دارد بی نهایت سپاسگزار خواهیم بود، زیرا بدین سان کمک فوق العاده‌ای به ما خواهد نمود و به انقلاب نضج‌یابنده در سراسر جهان نیز یاری خواهد کرد. ولی کائوتسکی بجای نظر انتقادی، آشفتگی تئوریک تصور ناپذیری را بیان میدارد که مارکسیسم را به لیبرالیسم بدل میسازد و در پراتیک هم به حملات میان‌تهی کین‌توزانه خرده بورژوامآبانه علیه بلشویسم اکتفا میورزد. بگذار خود خواننده قضاوت کند :

"زمینداری بزرگ را نمیشد محفوظ داشت، و این کیفیت از انقلاب ناشی میگردد. این موضوع بلافاصله روشن شد. این زمینداری را نمیشد به روستایان واگذار نکرد ... (این نادرست است، آقای کائوتسکی. شما مطلبی را که برای خودتان "روشن" است بعنوان روش طبقات گوناگون نسبت به این مسأله جا میزنید؛ تاریخ انقلاب ثابت کرد که دولت ائتلاف بورژواها با خرده بورژواها، منشویکها و اس‌ارها سیاست حفظ زمینداری بزرگ را پیشه خود ساخته بود. این موضوع را بخصوص قانون س. ماسلف و بازداشت‌های اعضای کمیته‌های ارضی (۶۳) به ثبوت رساند. بدون دیکتاتوری پرولتاریا "روستایان" قادر نبودند بر ملاکی که با سرمایه‌دار متحد شده بود، پیروز گردند).

"... ولی در خصوص اینکه این اقدام به چه شکل‌هایی باید انجام گیرد، وحدت وجود نداشت. راه حل‌های گوناگونی امکان پذیر بود..." (کائوتسکی بیش از هر چیز همش مصروف "وحدت" "سوسیالیست‌ها" است، اعم از اینکه هر کس خود را به این عنوان بنامد. او فراموش میکند که طبقات اصلی جامعه سرمایه‌داری ناگزیر به راه حل‌های گوناگونی میرسند...) "از نقطه نظر سوسیالیستی معقول‌تر از همه این بود که بنگاه‌های بزرگ به تملک دولت درآیند و دهقانانی که تاکنون بعنوان کارگران مزدور در املاک بزرگ کار میکردند، در این املاک بشیوه اشتراکی به زراعت بپردازند ولی این راه حل مستلزم وجود این قبیل کارگران روستا است که در روسیه یافت نمیشوند. راه حل دیگر عبارت بود از واگذاری املاک بزرگ به تملک دولت در عین تقسیم آن به بخش‌های کوچک و اجاره دادن آنها به دهقانان کم زمین. در آنصورت باز هم چیزهایی از سوسیالیسم عملی میشد ..."

کائوتسکی مثل همیشه با شیوه معروف گریبان خود را خلاص مینماید: هم نمیشود اقرار نکرد و هم باید اعتراف نمود. او راه حل‌های گوناگون را در یک ردیف میگذارد و این اندیشه - یعنی یگانه اندیشه واقعی و مارکسیستی - را مطرح نمیسازد که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در فلان یا بهمان شرایط خاص چگونه باید انجام گیرد. در روسیه کارگران مزدور روستایی وجود دارند، ولی عده آنها زیاد نیست و کائوتسکی هم مسأله مطروحه از طرف حکومت شوروی را مبنی بر اینکه چگونه باید به مرحله زراعت کمونی و اشتراک زمین گام نهاد، بمیان نکشیده است. ولی از همه مضحک‌تر این است که کائوتسکی میخواهد در اجاره بخش‌های کوچک زمین "چیزهایی از سوسیالیسم" ببیند. در واقع این یک شعار خرده بورژوازی است و "از سوسیالیسم هیچ چیز در آن یافت نمیشود. اگر "دولت" اجاره دهنده زمین، دولت

طراز کمون نباشد و جمهوری پارلمانی بورژوازی باشد (فرضیه همیشگی کائوتسکی بویژه همین است)، آنگاه اجاره زمین بصورت بخشهای کوچک، یک رقم صرفا لبرالی خواهد بود. کائوتسکی در این باره که حکومت شوروی هرگونه مالکیت بر زمین را ملغی نموده است سکوت اختیار مینماید. از این هم بدتر این است که او به نیرنگ تصور ناپذیری دست میزند و فرامین حکومت شوروی را بنحوی نقل مینماید که اساسیترین نکات آن حذف میگردد. کائوتسکی پس از اظهار اینکه "تولید کوچک در راه مالکیت خصوصی کامل بر وسایل تولید میکوشد" و مجلس مؤسسان "یگانه اتوریتته‌ای" بود که میتوانست مانع تقسیم زمین گردد (این ادعا در روسیه موجب خنده خواهد گشت، زیرا همه میدانند که کارگران و دهقانان فقط شوراها را دارای اتوریتته میدانند و مجلس مؤسسان به شعار چکسلواک‌ها و ملاکین تبدیل شده بود)، چنین ادامه میدهد.

"یکی از نخستین فرامین دولت شوروی چنین مقرر داشته است: (۱) مالکیت اربابی بر زمین بیدرنگ بدون بازخرید لغو میگردد. (۲) املاک اربابی و نیز تمام زمینهای تیول (۶۴)، موقوفات دیرها و کلیساها با تمام دامها و ابزار کار و ساختمانهای اربابی و تمام متعلقات آنها، تا زمانیکه مجلس مؤسسان مسئله زمین را حل نماید، در اختیار کمیته های ارضی بخش در شوراها و ولایتی نمایندگان دهقانان گذارده میشود".

کائوتسکی تنها همین دو ماده را نقل قول نموده چنین نتیجه‌گیری میکند:

"استناد به مجلس مؤسسان فقط روی کاغذ باقی ماند. در عمل دهقانان هر بخش جداگانه هر چه میخواستند، میتوانستند در مورد زمین انجام دهند" (ص ۴۷)

بفرمایید این هم نمونه‌هایی از "انتقاد" کائوتسکی! اینهم کار "دانشمندانه"‌ای که بیش از هر چیز به تقلب شباهت دارد. به خواننده آلمانی چنین تلقین میشود که بلشویکها در مورد مسئله مالکیت خصوصی بر زمین در مقابل دهقانان تسلیم شدند! بلشویکها دهقانان را به حال خود گذاشتند تا بطور متفرق ("در هر بخش جداگانه") هر چه میخواهند بکنند! ولی در حقیقت امر فرمانی که کائوتسکی از آن نقل قول میکند - یعنی نخستین فرمان صادره در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ (مطابق تقویم قدیم) - دو ماده نبوده، بلکه مرکب از ۵ ماده بعلاوه هشت ماده "دستور نامه" (۶۵) است، ضمنا در خصوص دستور نامه گفته شده است که "باید رهنمون عمل قرار گیرد".

در ماده سوم فرمان گفته شده است که اقتصادیات زراعتی "به خلق" واگذار میگردد و حتما باید "از تمام دارایی مشمول ضبط یک صورت دقیق برداشته شود" و "حراست انقلابی هر چه مؤکدتری" بعمل آید. در دستور نامه هم گفته شده است که "حق مالکیت خصوصی بر زمین برای همیشه لغو میشود" و "قطعه زمینهایی که با شیوه فنی عالی زراعت میشوند" "مشمول تقسیم نخواهند بود". "تمام متعلقات کشاورزی زمینهای ضبط شده، اعم از دامها یا ابزار، بسته به میزان و اهمیت آنها، بدون بازخرید در اختیار منحصر دولت یا آبشین‌ها گذاشته میشود" و "تمام زمین جزو ذخیره ارضی همه خلق میگردد".

و اما بعد، همزمان با انحلال مجلس مؤسسان (۵ ژانویه سال ۱۹۱۸)، سومین کنگره شوراها "اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شونده‌گان" را تصویب کرد که اکنون در قانون اساسی جمهوری شوروی داخل شده است. در بند الف ماده ۲ این اعلامیه گفته میشود "مالکیت خصوصی بر زمین لغو میگردد" و "املاک نمونه و بنگاههای کشاورزی دارایی ملی اعلام میگردد".

بنابراین استناد به مجلس مؤسسان روی کاغذ باقی نماند، زیرا مؤسسه انتخابی همه‌خلفی دیگری که در نظر دهقانان بمراتب با اتوریتته‌تر بود حل مسئله ارضی را بعهد خود گرفت.

سپس در ششم فوریه سال ۱۹۱۸ قانون اجتماعی شدن زمین (۶۶) انتشار یافت و در آن بار دیگر لغو هرگونه مالکیت بر زمین تأیید گردید و اداره امور زمین و اختیار کلیه متعلقات

کشاورزی زمینداران تحت کنترل حکومت فدراتیو شوروی به مقامات شوروی واگذار شد؛ این قانون یکی از وظایف مربوط به اداره امور زمین را چنین مقرر می‌دارد:

"اقتصاد دستجمعی در زراعت، بعنوان اقتصادی که از لحاظ صرفه جوئی درکار و محصولات سودمندتر است، بحساب اقتصادیات سوسیالیستی بسط داده شود" (ماده ۱۱، بند ث)

این قانون ضمن معمول داشتن برابری در استفاده از زمین به این پرسش اساسی که "چه کسی حق استفاده از زمین دارد" چنین پاسخ می‌دهد:

(ماده ۲۰). "کسانی که از قطعات زمین می‌تواند برای رفع نیازمندی های اجتماعی و شخصی در حدود جمهوری شوروی فدراتیو روسیه استفاده نمایند عبارتند از: (آ) به منظورهای فرهنگی - تربیتی: (۱) دولت بتوسط ارگانهای قدرت شوروی (فدرال، ناحیه ای، ایالتی، ولایتی، بخش و روستائی). (۲) سازمانهای اجتماعی (تحت کنترل و با اجازه حکومت شوروی محل). (ب) بمنظور اشتغال به کشاورزی: (۳) کمون های کشاورزی. (۴) شرکتهای کشاورزی. (۵) انجمن های روستائی. (۶) خانواده ها و افراد..."

خواننده میبیند که کائوتسکی مطلب را بکلی تحریف کرده و سیاست ارضی و قوانین ارضی دولت پرولتری را در روسیه بصورت کاملاً مجعولی به خواننده آلمانی ارائه نموده است. کائوتسکی مسائل مهم و اساسی از لحاظ تئوریک را حتی نتوانسته است مطرح نماید! این مسائل عبارتند از:

۱) برابری در استفاده از زمین و  
۲) ملی کردن زمین، - رابطه این یا آن اقدام با سوسیالیسم بطور اعم و با انتقال از سرمایه داری به کمونیسم بطور اخص.  
۳) زراعت اجتماعی زمین بمنابۀ انتقال از زراعت کوچک متفرق به زراعت بزرگ اجتماعی؛ و اینکه آیا طرح این مسئله در قوانین شوروی با خواستههای سوسیالیسم مطابقت دارد یا نه؟ در مورد مسئله اول باید مقدم بر هر چیز دو مطلب اساسی زیرین را مسجل نمود: (آ) بلشویکها، هم هنگام در نظر گرفتن تجربه سال ۱۹۰۵ (بعنوان مثال به اثر خود راجع به مسئله ارضی در نخستین انقلاب روس استناد میجویم) (۶۷) اهمیت دمکراتیک و ترقیخواهانه و دمکراتیک- انقلابی شعار برابری را خاطر نشان میساختند و هم در سال ۱۹۱۷، قبل از انقلاب اکتبر با صراحت کامل در این باره سخن میگفتند. (ب) بلشویکها هنگام عملی ساختن قانون اجتماعی کردن زمین - قانونی که "روح" آن شعار برابری در استفاده از زمین است، - با نهایت دقت و صراحت اظهار داشتند که: این اندیشه از آن ما نبوده و ما با این شعار موافقت نداریم، ما اجرای آن را از آن جهت وظیفه خود می‌شمریم که اکثریت قاطع دهقانان خواهان آنند. و اندیشه و خواستههای اکثریت زحمتکشان هم باید به توسط خود آنان دوران خود را سپری سازد؛ چنین خواستههایی را نمیشود نه "ملغی نمود" و نه از روی آنها "جهید". ما بلشویکها به دهقانان کمک خواهیم کرد تا دوران شعارهای خرده بورژواپی را سپری سازند و با سرعت هر چه بیشتر و با سهولت هر چه بیشتر از این شعارها دست کشیده به شعارهای سوسیالیستی بپردازند.

هر گاه یک تئوریسین مارکسیست میخواست با تحلیل علمی خود به انقلاب کارگری کمک نماید، میبایست اولاً به این پرسش پاسخ دهد که آیا صحیح است که اندیشه برابری در استفاده از زمین اهمیت دمکراتیک-انقلابی یعنی اهمیت به پایان رساندن انقلاب بورژوا-دمکراتیک را دارد یا نه؟ ثانیاً آیا بلشویکها عمل درست کردند که با رأی دادن خود، قانون خرده بورژواپی برابری را گذراندند (و به بیطرفانه ترین نحوی آن را مراعات نمودند)؟ کائوتسکی حتی نتوانست این موضوع را متوجه شود که از لحاظ تئوریک کُنه مطلب در کجاست!

کائوتسکی هرگز نمیتوانست این موضوع را رد نماید که در انقلاب بورژوا-دمکراتیک اندیشه برابری دارای اهمیت مترقی و انقلابی است. انقلاب مزبور فراتر از آن نمیتواند برود و هنگامی که به پایان خود میرسد یا وضوح بیشتر، سرعت بیشتر و سهولت بیشتری عدم کفایت تصمیمات بورژوا-دمکراتیک و لزوم فرا رفتن از چهارچوب آن و انتقال به سوسیالیسم را در برابر توده‌ها آشکار میسازد:

دهقانانی که تزاریسیم و ملاکین را سرنگون ساخته‌اند، آرزوی برابری را در سر میپروانند و هیچ نیرویی نمیتواند از دهقانانی که هم از قید ملاکین و هم از قید دولت جمهوریخواه بورژوا-پارلمانی خلاصی یافته‌اند، ممانعت نماید. پرولترها به دهقانان میگویند: ما به شما کمک خواهیم کرد به سرمایه‌داری "ایده‌آل" برسید؛ زیرا برابری در استفاده از زمین بمعنای ایده‌آلیزه کردن سرمایه‌داری از نقطه نظر مولد خرده‌پا است. و در عین حال ما عدم کفایت آن و لزوم انتقال به زراعت اجتماعی زمین را به شما نشان خواهیم داد.

جالب توجه بود میدیدیم که چگونه کائوتسکی از عهده رد صحت یک چنین رهبری مبارزه دهقانی از طرف پرولتاریا، برمیآید! کائوتسکی طفره رفتن از موضوع را ترجیح داد ...

از این گذشته کائوتسکی خوانندگان آلمانی را صاف و ساده فریب داده است و این موضوع را از آنان پنهان داشته است که در قانون مربوط به زمین حکومت شوروی برای کمونها و شرکت‌های زراعتی برتری مستقیم قائل شده و آنها را در مقام اول قرار داده است. با دهقانان تا پایان انقلاب بورژوا دمکراتیک، - با بخش تهیدست، پرولتر و نیمه پرولتر دهقانان به پیش بسوی انقلاب سوسیالیستی! چنین بود سیاست بلشویکها و این یگانه سیاست مارکسیستی بود.

ولی کائوتسکی دچار سردرگمی است و حتی یک مسئله را هم نمیتواند طرح کند! از یک سو او جرات ندارد بگوید که پرولترها میبایست در مسئله برابری از دهقانان جدا شوند، زیرا او نابخردی این جدایی را احساس میکند (وانگهی کائوتسکی در سال ۱۹۰۵، هنگامی که هنوز مرتد نشده بود روشن و صریح از اتحاد کارگران و دهقانان به مثابه شرط پیروزی انقلاب دفاع میکرد). از سوی دیگر کائوتسکی گفته‌های رذیلانه لیبرال‌مآبانه ماسلف منشویک را نقل قول مینماید که میکوشد تخیلی بودن و ارتجاعی بودن برابری خرده بورژوایی را از نقطه نظر سوسیالیسم ثابت کند، و جنبه مترقی و انقلابی مبارزه بورژوایی در راه برابری، از نقطه نظر انقلاب بورژوا دمکراتیک را مسکوت میگذارد.

کائوتسکی مدام دچار آشفته فکری میگردد: متوجه باشید که کائوتسکی اصرار دارد (در سال ۱۹۱۸) که انقلاب روس دارای خصلت بورژوایی است. کائوتسکی (در سال ۱۹۱۸) خواستار آن است که از این چارچوب پا فراتر گذاشته نشود! و همین کائوتسکی در رفرم خرده بورژوایی اجاره دادن قطعه زمینهای کوچک به دهقانان تهیدست (یعنی در امر نزدیک شدن به برابری) "چیزهایی از سوسیالیسم" (برای انقلاب بورژوایی) مشاهده مینماید!! حالا بیا و بفهم!

علاوه بر آن کائوتسکی در مورد به حساب آوردن سیاست واقعی یک حزب معین عدم قابلیت فیلیسترمآبانه‌ای از خود نشان میدهد. او عبارات ماسلف منشویک را تکرار میکند، بدون آنکه مایل باشد به سیاست واقعی حزب منشویکها در سال ۱۹۱۷، یعنی هنگامی که این حزب ضمن "ائتلاف" با ملاکین و کادتها عملاً از رفرم ارضی لسرالی و سازش با ملاکین دفاع میکرد (گواه آن: بازداشت اعضای کمیته ارضی و لایحه قانونی س. ماسلف) پی برد.

کائوتسکی ملتفت نشده است که عبارت پ. ماسلف درباره ارتجاعی و تخیلی بودن برابری خرده بورژوامآبانه در واقعیت امر سیاست منشویکی سازش دهقانان با ملاکین (یعنی فریب دهقانان از طرف ملاکین) را، در مقابل سرنگونی انقلابی ملاکین به توسط دهقانان، پرده‌پوشی مینماید.

عجبا به کائوتسکی "مارکسیست!"

همانا بلشویکها بودند که وجه تمایز انقلاب بورژوا-دمکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی دقیقاً در نظر گرفتند: آنها با به پایان رساندن انقلاب اول در راه انتقال به انقلاب دوم گشودند. این یگانه سیاست انقلابی و مارکسیستی است.

بیهوده کائوتسکی طعنه‌های بی‌نمک لیبرالی را تکرار میکند: "هنوز در هیچ جا و هیچ زمانی دهقانان خرده‌پا تحت نفوذ معتقدات تئوریک به تولید دسته‌جمعی نپرداخته‌اند (ص ۵۰). بسیار هوشمندانه است!

در هیچ جا و هیچ زمانی دهقانان خرده‌پای یک کشور بزرگ تحت نفوذ دولت پرولتری نبوده‌اند.

در هیچ جا و هیچ زمانی دهقانان خرده‌پا کار را به مبارزه طبقاتی آشکار دهقانان تهیدست علیه ثروتمندان نکشانده و این مبارزه را، در شرایط پشتیبانی تبلیغاتی، سیاسی، اقتصادی و جنگی قدرت دولتی پرولتری از تهیدستان، به جنگ داخلی بین دهقانان تهیدست و ثروتمندان نرسانده‌اند.

در هیچ جا و هیچ زمانی محترکین و اغنیا به هنگام خانه‌خرابی توده‌های دهقانان این همه از جنگ ثروتمند نشده‌اند.

کائوتسکی مطلب کهنه شده را تکرار و مکررات قدیمی را نشخوار میکند و می‌ترسد از اینکه حتی فکر وظایف نوین دیکتاتوری پرولتری را به مخیله خود خطور دهد.

خوب کائوتسکی گرامی، اگر آمدم و دهقانان برای تولید کوچک ابزارشان کافی نبود و دولت پرولتری به آنان کمک کرد تا برای زراعت دسته‌جمعی زمین ماشین فراهم آورند، آنوقت آیا این "اعتقاد تئوریک" هست؟

به مسأله ملی کردن زمین می‌پردازیم. ناردنیک‌های (۶۸) ما و از آنجمله تمام اس‌آرهای چپ، منکر آنند که اقدام عملی شده از طرف ما ملی کردن زمین است. آنها از نظر تئوریک ذیحق نیستند. تا آنجا که ما در چارچوب تولید کالایی و سرمایه‌داری باقی هستیم، الغای مالکیت خصوصی بر زمین به معنای ملی کردن زمین است. کلمه "سوسیالیزاسیون" فقط ترجمان تمایل، دلخواه و آمادگی برای انتقال به سوسیالیسم است.

ولی روش مارکسیستها نسبت به ملی کردن زمین باید چگونه باشد؟

کائوتسکی در اینجا هم نمیتواند مسئله تئوریک را مطرح نماید و یا - از آن هم بدتر - عمداً مسأله را مسکوت می‌گذارد و حال آنکه از روی نشریات روسی پیداست که او از مباحثات دیرین بین مارکسیست‌های روس در مورد مسئله ملی کردن زمین، مونیسیپالیزاسیون (یعنی واگذاری املاک بزرگ در اختیار ارگانهای خودمختار محلی) و تقسیم اراضی، با خبر است.

ادعای کائوتسکی مبنی بر اینکه واگذاری املاک بزرگ به دولت و اجاره آنها بصورت قطعات کوچک به دهقانان کم‌زمین "چیزهایی از سوسیالیسم" را عملی می‌سازد، در حکم استهزاء صرف مارکسیسم است. هم اکنون ما متذکر شدیم که در این عمل اثری از سوسیالیسم یافت نمیشود. ولی این کافی نیست؛ اینجا از انقلاب بورژوا-دمکراتیک هم که به پایان خود رسیده باشد، اثری یافت نمیشود. اعتقاد کائوتسکی به منشویکها، بدبختی بزرگی را گریبانگیر او نموده است. در نتیجه کار بجای مضحکی کشید؛ کائوتسکی اصرار دارد که انقلاب ما دارای جنبه بورژوایی است و در حالی که بلشویکها را بخاطر اینکه به فکر حرکت به سوی سوسیالیسم افتاده‌اند متهم مینماید، خود یک رفرم لیبرالی را تحت عنوان سوسیالیسم پیشنهاد میکند. بدون آنکه این رفرم را به تصفیه کامل مناسبات زمینداری از کلیه نظامات قرون وسطایی برساند! در نزد کائوتسکی نیز، همانند مستشاران منشویک اش، بجای دفاع از انقلاب پیگیر بورژوا-دمکراتیک، دفاع از بورژوازی لیبرال حاصل آمده است، که از انقلاب بیم دارد.

در واقع هم چرا تنها املاک بزرگ به تملک دولت درآید نه تمام زمینها؟ بورژوازی لیبرال بدین سان به حفظ حداکثر نظامات کهنه (یعنی حداقل پیگیری در انقلاب) و حداکثر سهولت برای بازگشت به نظام سابق، نائل میگردد. بورژوازی رادیکال، یعنی آن بورژوازی که انقلاب بورژوایی را تا پایان خود ادامه میدهد، شعار ملی کردن زمین را اعلام میدارد.

کائوتسکی که در ازمنه بسیار بسیار پیشین، یعنی تقریباً ۲۰ سال قبل اثر مارکسیستی بسیار خوبی درباره مسأله ارضی به رشته تحریر در آورده است، نمیتواند نداند که مارکس این نکته را خاطر نشان ساخته است که ملی کردن زمین همانا شعار پیگیر بورژوازی (۶۹) است. کائوتسکی نمیتواند از مباحثه مارکس با رودبرتوس و از توضیحات شگرف مارکس در "تئوری‌های ارزش اضافی"، که در آن اهمیت انقلابی ملی کردن زمین به معنای بورژوا-دمکراتیک کلمه، با وضوح خاصی ثابت شده است، بی‌خبر باشد.



پ. ماسلف منشویک، که کائوتسکی با چنین عدم موفقیت او را بعنوان مستشار خود انتخاب نموده است، منکر آن بود که دهقانان روس بتوانند به ملی کردن تمام زمینها (و از آن جمله زمینهای دهقانی) تن در دهند. این نظریه ماسلف را ممکن بود تا حدودی با تئوری "بکر" وی (که گفته نقادان بورژوازی مارکس را تکرار میکند) یعنی با نفی رانت مطلق و قبول "قانون" (یا بقول ماسلف، "فاکت") "زوال حاصلخیزی زمین" مرتبط دانست.

در واقع در همان انقلاب ۱۹۰۵ معلوم شد که اکثریت عظیم دهقانان روسیه، خواه دهقانان آبخین و خواه دهقانان منفرد (۷۰) طرفدار ملی کردن تمام زمینها هستند. انقلاب سال ۱۹۱۷ این نکته را تأیید کرد و پس از افتادن حکومت بدست پرولتاریا این امر را عملی نمود. بلشویکها نسبت به مارکسیسم وفادار ماندند و در صد "جهش" از روی انقلاب بورژوا-دمکراتیک بر نیامدند (علیرغم کائوتسکی که بدون کوچکترین مدرکی ما را به این امر متهم میسازد). بلشویکها مقدم بر همه به رادیکالترین و انقلابیترین ایدئولوگهای بورژوا-دمکرات که از همه به پرولتاریا نزدیکتر بودند، یعنی به اس‌آرهای چپ کمک کردند تا آن چیزی را که عملاً ملی کردن زمین بود، به موقع اجرا گذارند. مالکیت خصوصی بر زمین در روسیه از ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ یعنی از همان نخستین روز انقلاب پرولتری، سوسیالیستی، لغو گردیده است.

با این عمل بنیادی نهاده شد که از نقطه نظر تکامل سرمایه‌داری به حداکثر تکمیل شده است، (کائوتسکی بدون گسست از مارکس نمیتواند این موضوع را انکار نماید) و در عین حال یک نظام ارضی ایجاد گردید که از لحاظ انتقال به سوسیالیسم حداکثر نرمش را دارد، از نقطه نظر بورژوازمکراتیک، دهقانان انقلابی روسیه فرا تر از این جایی ندارند که بروند: از این نقطه نظر هیچ چیز "ایده‌آل‌تر" از ملی کردن زمین و برابری در استفاده از زمین نیست و هیچ چیز (باز هم از همین نقطه نظر) "رادیکال‌تر" از آن نمیتواند باشد. همانا بلشویکها و فقط بلشویکها و فقط در نتیجه پیروزی انقلاب پرولتری به دهقانان کمک کردند تا انقلاب بورژوازمکراتیک را واقعاً به پایان خود برسانند و فقط با این عمل بود که آنها برای تسهیل و تسریع انتقال به انقلاب سوسیالیستی حداکثر کار را انجام دادند.

از اینجا میتوان قضاوت نمود که کائوتسکی چه آشفته‌فکری تصور ناپذیری را به خواننده عرضه میدارد، وقتی بلشویکها را به عدم درک خصلت بورژوازی انقلاب متهم میسازد و در عین حال خودش کار عدول از مارکسیسم را بجایی میرساند که درباره ملی کردن زمین سکوت اختیار میکند و رفرم ارضی و لیبرالی دارای حداقل جنبه انقلابی (از نقطه نظر بورژوازی) را بمثابه "چیزهایی از سوسیالیسم" جلوه‌گر میسازد!

ما در اینجا به سومین مسئله مطروحه در فوق رسیدیم و آن اینکه دیکتاتوری پرولتری در روسیه تا چه درجه‌ای لزوم انتقال به زراعت اجتماعی زمین را در نظر گرفته است. کائوتسکی باز هم در اینجا مرتکب عملی بسیار شبیه به تقلب میشود: او تنها "ترهای" یک بلشویک را، که در آنها از وظیفه انتقال به زراعت دسته‌جمعی زمین صحبت میشود، نقل قول مینماید! "تئورسین" ما پس از نقل قول یکی از این ترها پیروزمندانه بانگ برمیآورد که:

"به صرف اینکه یک چیزی وظیفه نامیده شد، متأسفانه وظیفه عملی نمیگردد. کشاورزی دستجمعی در روسیه عجالتاً محکوم به آنستکه روی کاغذ باقی ماند. هنوز در هیچ جا و در هیچ زمانی دهقانان خرده پا بر اساس معتقدات تئوریک بتولید دستجمعی نپرداخته‌اند" (ص ۵).

هنوز در هیچ جا و در هیچ زمانی یک چنین شیادی در نگارش که کائوتسکی تا مرحله آن سقوط کرده، دیده نشده است. او "ترها" را نقل میکند ولی راجع به قانون حکومت شوروی سکوت اختیار مینماید. او از "اعتقاد تئوریک" سخن میگوید، ولی درباره قدرت دولتی پرولتری که هم کارخانه‌ها و هم کالاها را در دست دارد، سکوت اختیار میکند! تمام آنچه را که کائوتسکی مارکسیست سال ۱۸۹۹ در رساله "مسأله ارضی" راجع به وسائلی که دولت پرولتری برای سوق تدریجی دهقانان خرده‌پا به سوسیالیسم در دست دارد، نوشته است، کائوتسکی مرتد سال ۱۹۱۸ به طاق نسیان سپرده است.

البته چند صد کمون کشاورزی و مؤسسات کشاورزی شوروی که مورد پشتیبانی دولت است (یعنی مؤسسات کشاورزی بزرگ که به توسط شرکتهای کارگری به حساب دولت اداره

میشود) - بسیار کم است. ولی مگر سکوت کائوتسکی را در مورد این حقیقت میتوان "نظر انتقادی" نامید؟

ملی کردن زمین، که به توسط دیکتاتوری پرولتری در روسیه انجام یافته است، امر به پایان رساندن انقلاب بورژوا-دمکراتیک را به حداکثر تأمین نموده است، - حتی در صورتی که پیروزی ضد انقلاب کار را از ملی کردن به عقب یعنی به تقسیم بازگرداند (من چنین موردی را در رساله مربوط به برنامه ارضی مارکسیستها در انقلاب ۱۹۰۵ در مبحث خاصی مورد تحلیل قرار داده بودم). علاوه بر آن ملی کردن زمین حداکثر امکان را به دولت پرولتری داده است تا زراعت را به مرحله سوسیالیسم انتقال دهد.

نتیجه: کائوتسکی از لحاظ تئوریک آش در هم جوش تصور ناپذیری را بخورد ما داده و خود بکلی از مارکسیسم دست کشیده است و از لحاظ پراتیک هم به چاکری آستان بورژوازی و رفرمیسم وی کمر بسته است. انصافاً که انتقاد خوبی از آب در آمده است!

\* \* \*

کائوتسکی "تحلیل اقتصادی" صنایع را با استدلال عالی زیرین شروع مینماید: در روسیه صنایع بزرگ سرمایه‌داری وجود دارد. آیا نمیتوان بر این اساس تولید سوسیالیستی را بنا نهاد؟ "چنین فکری ممکن بود، هرآینه اگر سوسیالیسم عبارت از آن بود که کارگران هر فابریک و معدن آنها را به تملک خود در می‌آوردند" (بعبارت تحت‌اللفظی: از آن خود میکردند)، "امور اقتصاد هر یک از فابریکها را بطور جداگانه اداره مینمودند" (ص ۵۲). کائوتسکی به این مطلب می‌افزاید که: "درست همین امروز ۵ اوت، که این سطور را مینگارم از مسکو نطق مورخ ۲ اوت لنین را اطلاع میدهند که در آن، طبق همین اطلاع گفته است: "کارگران فابریکها را محکم در دست خود دارند و دهقانان زمین را به ملاکین مسترد نخواهند کرد". شعار فابریک به کارگران، زمین به دهقانان، تاکنون شعار سوسیال دمکراتیک نبوده، بلکه شعار آنارشی-سندیکالیستی بود" (ص ۵۲-۵۳). ما این استدلال را تماماً نقل قول کردیم تا کارگران روس، که سابقاً به کائوتسکی احترام می‌گذاشتند و به حق هم احترام می‌گذاشتند، خود شیوه‌های این فراری به جانب بورژوازی را به رأی‌العین ببینند.

خوب فکر کنید: ۵ اوت، هنگامی که یک پُشته فرمان درباره ملی کردن فابریکها در روسیه صادر شده بود و ضمناً کارگران حتی یک فابریک را هم "از آن خود" نکرده بودند، بلکه همه به تملک جمهوری درمی‌آمد، در این روز ۵ اوت کائوتسکی با تفسیر آشکارا شیادانه یک عبارت از نطق من، به خوانندگان آلمانی این اندیشه را تلقین میکند که گویا در روسیه فابریکها به کارگران جداگانه واگذار میشود! و کائوتسکی پس از این موضوع طی دهها سطر مرتباً مکررات را تکرار میکند که آری فابریکها را نمیشود تک تک به کارگران داد!

این انتقاد نبوده، بلکه شیوه چاکر بورژوازی است که از طرف سرمایه‌داران اجیر شده است تا به انقلاب کارگری افترا و تهمت بزند.

کائوتسکی مکرر در مکرر مینویسد که فابریکها را باید به دولت یا به شرکتهای تعاون مصرف داد، و سرانجام اضافه میکند که:

"همین راه است که اکنون در روسیه در صد گام نهادن در آن برآمده‌اند... اکنون!! این یعنی چه؟ در ماه اوت؟ مگر کائوتسکی نمیتوانست به اشتین و اکسلرود خود یا به سایر دوستان بورژوازی روس سفارش دهد تا لافل یک فرمان مربوط به فابریکها را برایش ترجمه کنند؟

"... اینکه در این کار چقدر جلو رفته اند، هنوز معلوم نیست. این جانب جمهوری شوروی به هر حال برای ما بحد اکثر جالب توجه است، ولی این جانب هنوز تماماً در تیرگی و ابهام باقی مانده است. در تعداد فرمانها کم و کسری نیست..." (بهمین جهت هم کائوتسکی مضمون آنها را نادیده می‌گیرد یا از خوانندگان خود پنهان میدارد!)، "ولی آنچه کم و کسر دارد اطلاعات موثق راجع به عملکرد این فرامین است. تولید سوسیالیستی بدون آمار همه جانبه، مفصل و موثقی که سریعاً همه چیز را اطلاع

دهد، ممکن نیست. چنین آماری را جمهوری شوروی تا کنون نتوانسته است تهیه کند. آنچه که ما درباره عملیات اقتصادی آن اطلاع داریم، فوق العاده ضد و نقیض است و نمیتواند مورد هیچگونه واریسی قرار گیرد. این نیز یکی از نتایج دیکتاتوری و اختناق دمکراسی است. آزادی مطبوعات و بیان وجود ندارد... (ص ۵۳).

آری تاریخ بدین سان نوشته میشود! اگر مطبوعات "آزاد" سرمایه‌داران و دوتفیسست‌ها وجود داشت کائوتسکی اطلاعات مربوط به فابریکهای را که به کارگران واگذار شده است، دریافت میکرد... حقیقتا که این "دانشمند جدی" مافوق طبقاتی خیلی فرهمند است! کائوتسکی با هیچ یک از فاکت‌های بیشماری که گواه آن است که فابریکها فقط به جمهوری واگذار میگردد و اداره امور آنها در دست ارگان حکومت شوروی، یعنی شورای عالی اقتصاد ملی است که اکثر شرکت کنندگان آن را کارگرانی تشکیل میدهند که از طرف اتحادیه‌های کارگری انتخاب شده‌اند، تماس هم نمیکشود بگیرد، او با سرسختی و سماجت آدم توی غلاف (۷۱) مدام از یک چیز دم میزند و آن اینکه: بیایید یک دمکراسی صلح‌آمیز، بدون جنگ داخلی، بدون دیکتاتوری با آمار خوب به من ارائه بدهید (جمهوری شوروی مؤسسه آمار تأسیس کرده است و بهترین آمارشناسان روسیه را هم تماما به آن جلب کرده است، ولی بدیهی است که بسرعت نمیتوان آمار ایده‌آل بدست آورد). در یک سخن: انقلاب بدون انقلاب، بدون مبارزه خشونت بار، بدون اعمال قهر - این است آنچه کائوتسکی طلب میکند. این درست بدان ماند که کسی خواستار اعتصابات باشد بدون حرارت پرشور کارگران و کارفرمایان. فرق یک چنین "سوسیالیستی" را با منصبدار لیبرال متعارفی معین کنید!

کائوتسکی با اکتفاء به یک چنین "مدارک واقعی" یعنی با مسکوت گذاردن عمدی و بی‌اعتنایی کامل به حقایق بی‌شمار اینطور "نتیجه میگیرد":

"این مطلب مورد تردید است که آیا پرولتاریای روسیه در جمهوری شوروی از لحاظ دستاوردهای عملی و واقعی، نه اینکه فرامین، بیش از آن چیزی عایدش شده است که ممکن بود در مجلس مؤسسان یعنی در جایی عایدش گردد که اکثریت آن را هم، عینا مانند شوراهای، همان سوسیالیست‌ها، منتها با رنگ دیگری، تشکیل میدادند" (ص ۵۸).

آیا براستی این شاهکار نیست؟ ما به ستایشگران کائوتسکی توصیه میکنیم که این کلمات قصار را با وسعت بیشتری در بین کارگران روس پخش نمایند، زیرا کائوتسکی برای ارزیابی سقوط سیاسی خود مدرکی بهتر از این نمیتوانست بدست بدهد. رفقای کارگر، کرنسکی هم "سوسیالیست" بود، منتها با "رنگ دیگر"! کائوتسکی مورخ به لقب و عنوانی که اس‌آر‌های راست و منشویکها "از آن خود کرده‌اند" قناعت میورزد. کائوتسکی مورخ درباره حقایقی حاکی از اینکه منشویکها و اس‌آر‌های راست در دوران کرنسکی از سیاست امپریالیستی و غارتگری بورژوازی پشتیبانی میکردند، کلمه‌ای هم نمیکشود و در این باره که در مجلس مؤسسان اکثریت در دست همین قهرمانان جنگ امپریالیستی و دیکتاتوری بورژوازی افتاده بود، محجوبانه سکوت اختیار مینماید. آنوقت اسم این را "تحلیل اقتصادی" میگذارد!...

در خاتمه یک نمونه دیگر از "تحلیل اقتصادی":

"... جمهوری شوروی پس از ۹ ماه موجودیت خود، بجای آنکه رفاه همگانی را توسعه دهد، مجبور شده است توضیح دهد که احتیاج همگانی از کجا منشاء میگیرد" (ص ۶۱).

کادتها ما را با این قبیل استدلالات مانوس کرده‌اند. خدمتگذاران بورژوازی در روسیه همه بدین سان استدلال مینمایند: بیایید دیگر پس از ۹ ماه به ما رفاه همگانی بدهید - آری پس از جنگ خانمانسوز چهار ساله و در عین حال کمک همه جانبه سرمایه خارجی به خرابکاری و شورشهای بورژوازی در روسیه، حقیقتا که بین کائوتسکی و بورژواهای ضد انقلابی عملا کوچکترین فرق و اندک تفاوتی باقی نمانده است. با سخنان چرب و نرمی، که "به عوض

سوسیالیسم" جا زده میشود، همان چیزهایی تکرار میگردد که کورنیلفی‌ها و دوتفی‌ها و کراسنرفی‌ها در روسیه با خشونت و بدون چم و خم و رنگ آمیزی میگویند .

\* \* \*

سطور پیشین ۹ نوامبر سال ۱۹۱۸ نوشته شده بود. دهم نوامبر از آلمان اخباری رسید حاکی از آغاز انقلاب پیروزمندانه ابتدا در کیل و سایر شهرهای شمالی و کرانه‌ای، که حکومت در آنجا بدست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان افتاده است و سپس در برلین که در آنجا نیز حکومت بدست شوراها افتاده است (۷۲) .  
با این ترتیب خاتمه‌ای که من میبایست برای رساله مربوط به کائوتسکی و انقلاب پرولتری بنویسم زائد میگردد.

لنین

۱۰ نوامبر سال ۱۹۱۸

### ضمیمه ۱ تزه‌های مربوط به مجلس مؤسسان

۱- خواست مربوط به دعوت مجلس مؤسسان در برنامه سوسیال دموکراسی انقلابی کاملاً مشروع بود. به سبب آنکه در جمهوری بورژوازی مجلس مؤسسان عالیترین شکل دموکراتیسم است و نیز به سبب آن که جمهوری امپریالیستی تحت ریاست کرنسکی، هنگام تشکیل پارلمان، بوسیله یکسلسله نقض اصول دموکراسی برای جعل در انتخابات تدارک میدید.

۲- سوسیال دموکراسی انقلابی، در همان حالی که خواستار تشکیل مجلس مؤسسان بود، از همان آغاز انقلاب ۱۹۱۷ بکرات خاطر نشان میساخت که جمهوری شوراها نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی دارای مجلس مؤسسان شکل عالیتری از دموکراتیسم است.

۳- جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، برای انتقال از نظام بورژوازی به نظام سوسیالیستی و نیز برای دیکتاتوری پرولتاریا، نه تنها شکلی از نوع عالیتر مؤسسات دمکراتیک است (نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی که مجلس مؤسسان بر تارک آن قرار دارد)، بلکه یگانه شکلی است که میتواند انتقال به سوسیالیسم را به بیدردترین نحوی تأمین نماید.

۴- در انقلاب ما، دعوت مجلس مؤسسان از روی فهرستی که در نیمه اکتبر سال ۱۹۱۷ عرضه شده است، در شرایطی انجام مییابد که امکان نمیدهد مردم بطور اعم و توده‌های زحمتکش بطور اخص اراده خود را بوسیله انتخابات این مجلس مؤسسان بطرز صحیحی ابراز دارند.

۵- اولاً سیستم تناسبدار انتخابات فقط زمانی ترجمان حقیقی اراده مردم است که فهرستهای حزبی با تقسیم‌بندی واقعی مردم به آن گروه‌های حزبی که در این فهرستها منعکس شده است، تطبیق نماید. و اما در اینجا، چنانچه میدانیم، حزبی که از ماه مه تا اکتبر بیش از همه در بین مردم و بویژه در بین دهقانان هوادار داشت یعنی حزب سوسیالیست-رولوسیونرها، در

نیمه اکتبر سال ۱۹۱۷ فهرستهای واحدی برای انتخاب مجلس مؤسسان داد، ولی این حزب پس از انتخابات مجلس مؤسسان و قبل از اینکه این مجلس دعوت شود، منشعب گردید. بدین جهت حتی از نظر صوری هم اراده انتخاب کنندگان من حیث المجموع با ترکیب انتخاب شدگان به مجلس مؤسسان مطابقتی ندارد و نمیتواند داشته باشد.

۶- ثانیاً علت دیگر و مهمتر عدم مطابقت بین اراده مردم و بویژه طبقات زحمتکش از یک طرف و ترکیب نمایندگان مجلس مؤسسان از طرف دیگر، علتی که جنبه صوری یا قضایی نداشته بلکه جنبه اجتماعی- اقتصادی و طبقاتی دارد، این نکته است که انتخابات مجلس مؤسسان هنگامی صورت گرفت که اکثریت قاطع مردم هنوز نمیتوانستند تمام دامنه و اهمیت انقلاب شوروی، انقلاب پرولتری- دهقانی اکتبر را که از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، یعنی پس از ارائه فهرستهای نامزدهای نمایندگی مجلس مؤسسان، آغاز گردیده است، دریابند.

۷- انقلاب اکتبر که قدرت حاکمه را برای شوراها متصرف گردیده است، با بیرون کشیدن سیادت سیاسی از چنگ بورژوازی و سپردنش بدست پرولتاریا و دهقانان تهیدست در برابر دیدگان ما مراحل متوالی تکامل خود را میگذراند.

۸- این انقلاب با پیروزی ۲۴-۲۵ اکتبر در پایتخت آغاز گردید، و این هنگامی بود که دومین کنگره کشوری نمایندگان کارگران و سربازان روسیه - این پیشاهنگ پرولتاریا و از لحاظ سیاسی مؤثرترین بخش دهقانان - تفوق را به حزب بلشویکها داد و این حزب را بر مسند قدرت نشانید.

۹- انقلاب سپس در جریان ماههای نوامبر و دسامبر تمام توده ارتش و دهقانان را فرا گرفت و قبل از هر چیز بصورت برکنار نمودن و تجدید انتخابات سازمانهای بالایی قدیمی (کمیته‌های ارتشی، کمیته‌های ایالتی دهقانی، کمیته اجرایی مرکزی، شورای کشوری نمایندگان دهقانان روسیه و غیره) متظاهر گردید که مبین دوره سپری شده یا سازشکارانه انقلاب و مرحله بورژوایی آن بودند نه مرحله پرولتری و به همین جهت هم ناگزیر میبایست در زیر فشار توده‌های عمیقتر و وسیعتر مردم صحنه را ترک گویند.

۱۰- این جنبش نیرومند توده‌های استثمار شونده برای ایجاد مجدد ارگانهای رهبری سازمانهای خود هنوز هم که نیمه دسامبر سال ۱۹۱۷ است، پایان نرسیده و کنگره ناتمام راه‌آهن یکی از مراحل آن است.

۱۱- بنابراین گروهبندی نیروهای طبقاتی روسیه ضمن مبارزه طبقاتی آنان، طی ماههای نوامبر و دسامبر سال ۱۹۱۷ عملاً و از لحاظ اصولی غیر از آن است که ممکن بود در فهرستهای حزبی نامزدهای نمایندگان مجلس مؤسسان نیمه اکتبر سال ۱۹۱۷ متظاهر گردد.

۱۲- حوادث اخیر در اوکراین (و تا اندازه‌ای هم در فنلاند و روسیه سفید و همچنین در قفقاز) ایضاً دال بر گروهبندی جدید نیروهای طبقاتی است که در پروسه مبارزه بین ناسیونالیسم بورژوازی رادای (۷۲) اوکراین، مجلس فنلاند و غیره از یک طرف و قدرت حاکمه شوروی یا انقلاب پرولتری- دهقانی هر یک از این جمهوریهای ملی از طرف دیگر، بوجود می‌آید.

۱۳- بالاخره، جنگ داخلی با شورش ضد انقلابی کادتی- کالدینی بر ضد مقامات شوروی و بر ضد حکومت کارگری و دهقانی آغاز شده است، مبارزه طبقاتی را حدت قطعی داده و هرگونه امکانی را برای حل شکلاً دمکراتیک حادثترین مسائلی که تاریخ در برابر ملل روسیه و در وهله اول در برابر طبقه کارگر و دهقانان این کشور قرار داده از بین برده است.

۱۴- فقط غلبه کامل کارگران و دهقانان بر قیام بورژوازی و ملاکین (که بصورت جنبش کادتی- کالدینی جلوه‌گر شده است) و فقط سرکوب جنگی بی‌امان این قیام برده‌داران قادر است انقلاب پرولتری- دهقانی را عملاً تأمین نماید. سیر حوادث و تکامل مبارزه طبقاتی در جریان

انقلاب منجر به آن شد که شعار "تمام قدرت بدست مجلس مؤسسان"، شعاری که فتوحات انقلاب کارگری- دهقانی یا حکومت شوروی و تصمیم دومین کنگره کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه و دومین کنگره کشوری نمایندگان دهقانان روسیه و غیره را بحساب نمیاورد، عملاً به شعار کادتها و کالدینی‌ها و دستیاران آنان بدل گردد. برای تمام مردم واضح میشود که معنی این شعار فی‌الواقع مبارزه در راه از میان برداشتن حکومت شوروی است، و نیز واضح میشود که هرآینه مجلس مؤسسان با حکومت شوروی اختلاف نظر داشته باشد، ناچار به مرگ سیاسی محکوم خواهد بود.

۱۵- از جمله مسائل بسیار حاد زندگی مردم مسأله صلح است. مبارزه واقعا انقلابی در راه صلح در روسیه فقط پس از پیروزی انقلاب ۲۵ اکتبر آغاز گردید و این پیروزی نخستین ثمرات خود را بصورت انتشار قراردادهای سری، انعقاد قرارداد متارکه جنگ و شروع مذاکرات علنی درباره صلح همگانی بدون الحاق طلبی و غرامات، بیار آورده است. توده‌های وسیع مردم فقط اکنون عملاً بطور کامل و آشکارا امکان یافته‌اند سیاست مبارزه انقلابی در راه صلح را مشاهده نمایند و نتایج آن را بررسی کنند. هنگام انتخابات مجلس مؤسسان توده‌های مردم از این امکان محروم بودند.

روشن است که از این جانب قضیه نیز موضوع عدم مطابقت میان ترکیب منتخبین مجلس مؤسسان و اراده واقعی مردم در مورد مسأله خاتمه جنگ امری ناگزیر است. ۱۶- از مجموع نکات مذکور این نتیجه بدست می‌آید که مجلس مؤسسانی که به موجب فهرستهای احزابی فراخوانده شود، که قبل از انقلاب پرولتری- دهقانی و در شرایط سلطه بورژوازی وجود داشته‌اند، ناچار با اراده و منافع طبقات زحمتکش و استثمار شونده، که در ۲۵ اکتبر به انقلاب سوسیالیستی علیه بورژوازی دست زده‌اند، تصادم می‌یابد. طبیعی است که منافع این انقلاب مافوق حقوق صوری مجلس مؤسسان قرار دارد، حتی اگر این حقوق صوری، بعلت این که در قانون مجلس مؤسسان حق تجدید انتخاب نمایندگان برای مردم در هر موقع منظور نشده است، لطمه‌دار نمیشد.

۱۷- هر گونه تشبث، مستقیم یا غیر مستقیم، به منظور اینکه مجلس مؤسسان از جنبه صوری قضایی، در قالب دمکراسی عادی بورژوازی و بدون در نظر گرفتن مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی نگریسته شود خیانت به راه پرولتاریا و پیوستن به نظریه بورژوازی است. بر حذر داشتن همه و هر کس از این اشتباهی که معدودی از سران بلشویسم، بعلت عدم توانایی در ارزیابی قیام اکتبر و وظایف دیکتاتوری پرولتاریا بدان دچار میشوند، وظیفه بلاشروط سوسیال دمکراسی انقلابی است.

۱۸- یگانه شانس برای حل بدون درد بحرانی که در نتیجه عدم مطابقت انتخابات مجلس مؤسسان با اراده مردم و همچنین با منافع طبقات زحمتکش و استثمار شونده بوجود آمده است، عبارت است از اجرای هر چه وسیعتر حق تجدید انتخابات اعضای مجلس مؤسسان از طرف مردم و پیوستن خود مجلس مؤسسان به قانون صادره از طرف کمیته اجرائیه مرکزی درباره این تجدید انتخابات و اعلام بلاقید و شرط شناسایی حکومت شوروی. انقلاب شوروی و سیاست آن در مورد مسأله صلح، زمین و کنترل کارگری از طرف مجلس مؤسسان و پیوستن قطعی مجلس مؤسسان به قرارگاه مخالفین ضد انقلاب کادتی- کالدینی.

۱۹- در غیر این شرایط، بحرانی که بمناسبت مجلس مؤسسان بوجود آمده است فقط از طریق انقلاب حل خواهد شد یعنی از طریق اقدامات انقلابی بی نهایت مجدانه، سریع، محکم و قطعی حکومت شوروی علیه ضد انقلاب کادتی- کالدینی، اعم از اینکه این ضد انقلاب خود را

در زیر هر شعار و یا مؤسسه‌ای (ولو عضویت مجلس مؤسسان) مستور ساخته باشد. هر گونه تلاشی برای بستن دست حکومت شوروی در این مبارزه بمنزله همدستی با ضد انقلاب خواهد بود.

تاریخ نگارش : ۱۲ - (۲۵) دسامبر سال ۱۹۱۷

تاریخ انتشار: ۲۶ - (۱۳) دسامبر سال ۱۹۱۷

در روزنامه "پراودا" شماره ۲۱۳

## ضمیمه ۲ کتاب جدید و اندرولده درباره دولت

من تنها پس از خواندن کتاب کائوتسکی موفق شدم با کتاب و اندرولده بنام "سوسیالیسم بر ضد دولت" (پاریس ۱۹۱۸) آشنا شوم. بی اختیار این فکر در انسان پیدا میشود که این دو کتاب را با هم مقابله نماید. کائوتسکی رهبر مسلکی انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) و و اندرولده نماینده رسمی آن یعنی رئیس بوروی سوسیالیستی بین‌المللی است (۷۴). هر دوی آنها معرف ورشکستگی کامل انترناسیول دوم هستند و هر دو "ماهرانه" و با زرنگی روزنامه‌نگاران مجرب این ورشکستگی و شکست خود و پیوستن به بورژوازی را به کمک الفاظ مارکسیستی پرده‌پوشی میکنند. یکی با وضوح خاصی معرف نکات تیپیک اپورتونیسیم آلمانی، این اپورتونیسیم لخت و سنگین‌وزن و تئوری‌بافی است که با حذف هر آنچه در مارکسیسم برای بورژوازی ناپذیرفتنی است بطور ناهنجاری در مارکسیسم جعل مینماید. دیگری برای نوع لاتین اپورتونیسیم حاکم - تا حدود معینی میتوان گفت برای نوع مخصوص اروپای باختری (یعنی کشورهای واقع در باختر آلمان) - جنبه تیپیک دارد. این اپورتونیسیم دارای نرمش بیشتر و لختی کمتر است و با ظرافت بیشتری به همان وسیله اصلی در مارکسیسم جعل میکند.

هر دوی آنها، هم آموزش مارکس را درباره دولت و هم آموزش او را درباره دیکتاتوری پرولتاریا از بیخ و بن تحریف میکند و ضمناً و اندرولده بیشتر روی مسئله اول و کائوتسکی روی مسئله دوم مکث میکند. هر دوی آنها بر روی ارتباط بسیار نزدیک و نا گسستنی این دو مسئله سپاه میاندازند. هر دو در گفتار انقلابی و مارکسیست و در کردار مرتدانی هستند که تمام همشان مصروف طفره رفتن از انقلاب است. در گفته‌های هیچیک از آنها کوچکترین اثری هم از آن چیزی که جان کلام تمام آثار مارکس و انگلس است و سوسیالیسم در کردار را از کاریکاتور بورژوایی آن متمایز میسازد، یعنی روشن ساختن وظایف انقلاب و تمایزش با وظایف رفرم، روشن ساختن تاکتیک انقلابی و تمایزش با تاکتیک رفرمیستی، روشن ساختن نقش پرولتاریا در محو سیستم یا نظام بردگی مزدی و تمایزش با نقش پرولتاریای دول "معظم" که با بورژوازی در بخش ناچیزی از سود فوق العاده و غنائم فوق العاده امپریالیستی وی سهیم است، - وجود ندارد.

برای ثبوت صحت این قضاوت چند استدلال از اساسی‌ترین استدلالات و اندرولده را در اینجا نقل مینماییم.

و اندرولده هم نظیر کائوتسکی با سعی وافی و کافی از مارکس و انگلس نقل قول مینماید و نظیر کائوتسکی هر چه را خواسته باشید از مارکس و انگلس نقل قول مینماید، یحز آنچه را که برای بورژوازی ناپذیرفتنی است و انقلابی را از رفرمیست متمایز میسازد. درباره اینکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بکف آورد، هر چه بخواهید نقل قول مینماید، زیرا این امر هم اکنون در چارچوب صرفاً پارلمانی عملاً به موقع اجرا گذارده شده است، ولی در این باره که مارکس و انگلس پس از تجربه کمون لازم دانستند "مانیفست کمونیست" را که تا اندازه‌ای کهنه شده بود تکمیل نمایند و این حقیقت را روشن سازند که طبقه کارگر نمیتواند ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را بطور ساده تصاحب کند و باید آن را در هم شکند، یک کلمه هم نمیگوید و اندرولده

هم مانند کائوتسکی، گویی با قرار قبلی، درست همان نکته‌ای از تحریر انقلاب پرولتری را که از همه اساسی‌تر است و درست همان چیزی را که انقلاب پرولتری را از رفرم‌های بورژوازی متمایز می‌سازد کاملاً به طاق نسیان می‌سپارد.

واندرولده هم نظیر کائوتسکی به آن جهت از دیکتاتوری پرولتاریا سخن می‌گوید که از آن طفره رود. کائوتسکی این عمل را بوسیله یک سلسله تحریفات ناهنجار انجام داد. واندرولده همین عمل را ظریفتر انجام می‌دهد. او در پاراگراف مخصوصی که پاراگراف چهارم است و در آن از "بکف آوردن قدرت سیاسی بتوسط پرولتاریا" صحبت می‌شود، بند "ب" را به مسأله "دیکتاتوری کلکتیو پرولتاریا" اختصاص می‌دهد و از مارکس و انگلس "نقل قول می‌کند" (تکرار می‌کنم که: درست آن چیزی را که به مهمترین نکته یعنی به در هم شکستن ماشین کهنه دولتی بورژوا-دمکراتیک مربوط است، حذف می‌کند) و چنین نتیجه می‌گیرد:

"... در محافل سوسیالیستی انقلاب اجتماعی را معمولاً بدین سان در نظر خود مجسم می‌سازند: کمون جدیدی که این بار نه فقط در یک نقطه، بلکه در تمام مراکز عمده جهان سرمایه‌داری پیروزمند است.

این یک فرضیه است؛ ولی فرضیه‌ای است که در این هنگامی که دیگر مشهود می‌گردد دوران پس از جنگ در بسیاری از کشورها ناظر تضادهای طبقاتی ناشنوده و تشنجات شدید اجتماعی خواهد بود، هیچ چیز تصور ناپذیری در آن وجود ندارد. فقط اگر بخواهیم برای ناکامی کمون پاریس - و بطریق اولی برای دشواریهای انقلاب روسیه - دلیلی ذکر نماییم، این دلیل همانا این است که مادام که پرولتاریا برای استفاده از قدرتی که به حکم اوضاع و احوال ممکن است بدست وی افتد خود را به حد کافی حاضر نکرده است، خاتمه دادن به نظام سرمایه‌داری محال است" (ص ۷۳).

پیش از این در ماهیت امر چیز دیگری گفته نشده است! آری اینها هستند پیشوایان و نمایندگان انترناسیونال دوم! در سال ۱۹۱۲ اینها بیانیه بال را امضاء می‌کنند که در آن آشکارا از رابطه همان جنگی که در سال ۱۹۱۴ در گرفت، با انقلاب پرولتری سخن می‌گویند و مستقیماً هم با این انقلاب تهدید می‌کنند. ولی هنگامی که جنگ در گرفت و وضع انقلابی بوجود آمد، این کائوتسکی‌ها و واندرولده‌ها شروع به طفره رفتن از انقلاب نمودند. ملاحظه می‌فرمایید که؛ انقلاب تراز کمون فقط فرضیه‌ای است که تصور ناپذیر نمی‌باشد! این کاملاً همانند استدلال کائوتسکی درباره نقش احتمالی شوراهای اروپا است. ولی آخر هر لیبرال تحصیل کرده‌ای که بیشک اکنون موافقت دارد که کمون جدید "تصور ناپذیر" نیست و شوراهای ایفای نقش بزرگی را در پیش دارند و غیره بدین سان استدلال می‌کند. وجه تمایز پرولتر انقلابی با لیبرال در این است که وی بعنوان یک ثوریستین بویژه اهمیت دولتی نوین کمون و شوراهای را مورد تحلیل قرار می‌دهد. واندرولده در مورد تمامی آنچه که مارکس و انگلس، ضمن تحلیل تجربه کمون، در این مبحث به تفصیل بیان داشته‌اند سیکوت می‌کند.

یک نفر مارکسیست بعنوان پراتیستین، بعنوان سیاستمدار میبایست روشن سازد که فقط خائنین نسبت به سوسیالیسم ممکن است اکنون از وظیفه زیرین کناره جویند که عبارت است از: روشن ساختن لزوم انقلاب پرولتری (از طراز کمون، از طراز شوراهای یا مثلاً از یک طراز ثالث)، توضیح لزوم آماده شدن برای آن، تبلیغ انقلاب در بین توده‌ها، رد پندارهای خرافی خرده بورژوازی بر ضد انقلاب و غیره.

نه کائوتسکی و نه واندرولده هیچیک چنین وظیفه‌ای را انجام نمی‌دهند، زیرا آنها خائنینی نسبت به سوسیالیسم هستند که می‌خواهند شهرت سوسیالیست و مارکسیست بودن خود را در بین کارگران حفظ کنند.

طرح ثوریست مسئله را در نظر بگیرید.

دولت حتی در جمهوری دمکراتیک هم چیزی نیست جز ماشین سرکوب یک طبقه به توسط طبقه دیگر. کائوتسکی این حقیقت را میداند، قبول دارد و با آن موافق است، ولی... ولی اساسی‌ترین مسئله را مسکوت می‌گذارد و آن اینکه پرولتاریا، پس از بدست آوردن دولت پرولتری، چه طبقه‌ای را، چرا و با چه وسایلی، باید سرکوب نماید.



واندرولده این حکم اساسی مارکسیسم را میدانند، قبول دارد، با آن موافق است و آن را نقل قول میکند (از صفحه ۷۲ کتاب خودش)، ولی... کلمه‌ای درباره موضوع "نامطبوع" (برای حضرات سرمایه‌داران) در هم شکستن مقاومت استثمارگران نمیگوید!!  
واندرولده هم نظیر کائوتسکی این موضوع "نامطبوع" را کاملاً مسکوت گذارده است. ارتداد آنها در همین است.

واندرولده هم نظیر کائوتسکی در قسمت تعویض دیالکتیک با اکلکتیسیسم استاد بزرگی است. از یک سو نمیتوان اقرار نکرد و از سوی دیگر باید اقرار کرد. از یکسو برای دولت میتوان مفهوم "مجموعه ملل" را قائل شد (رجوع شود به فرهنگ لیتره، - اثر دانشمندانه‌ای است، جای حرف ندارد، - صفحه ۸۷ کتاب واندرونده)، از سوی دیگر برای دولت میتوان مفهوم "حکومت" را قائل گردید. (همانجا). واندرونده این مبتذلات دانشمندآبانه را با نظر تأیید و تصدیق در ردیف یک سلسله نقل قول از مارکس استنساخ میکند.

واندرولده مینویسد: مفهوم مارکسیستی کلمه "دولت" با مفهوم معمولی آن فرق دارد. به این جهت ممکن است "سوء تفاهمی" روی دهد. "دولت طبق نظر مارکس و انگلس، دولت به مفهوم وسیع کلمه، دولت بعنوان ارگان اداره کننده و نماینده منافع عمومی جامعه (intérêts généraux de la société) نیست، بلکه دولت صاحب قدرت، دولت به معنای ارگان اتوریته، دولت به معنای آلت سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر است" (ص ۸۵-۸۶ کتاب واندرونده).  
مارکس و انگلس فقط به مفهوم دوم است که از نابودی دولت سخن میگویند... "احکام بیش از حد مطلق خطر آن را دارد که غیر دقیق از کار درآید. بین دولت سرمایه‌داران، که مبتنی بر سلطه یک طبقه منحصر بفرد است و دولت پرولتری که هدف نابودی طبقات را تعقیب میکند مراحل انتقالی بسیاری وجود دارد" (ص ۱۵۶).

این هم "شیوه" واندرونده که فقط اندکی با شیوه کائوتسکی فرق دارد ولی در ماهیت امر با آن همانند است. دیالکتیک حقایق مطلق را نفی میکند و متغیر بودن تضادها و معنای بحرانیها را در تاریخ توضیح میدهد. اکلکتیسیست خواهان احکام "بیش از حد مطلق" نیست تا به این وسیله بتواند امیال خرده بورژوازی و فلییسترمآبانه خود را درباره تعویض انقلاب با "مراحل انتقالی" جا بزند.

کائوتسکی‌ها و واندرونده‌ها در این باره که مرحله انتقالی بین دولت به مفهوم ارگان سلطه طبقه سرمایه‌داران و دولت به مفهوم ارگان سلطه پرولتاریا همان انقلاب یعنی سرنگون ساختن بورژوازی و خورد کردن و در هم شکستن ماشین دولتی اوسیت سکوت میکنند.  
کائوتسکی‌ها و واندرونده‌ها بر روی این حقیقت که دیکتاتوری بورژوازی باید با دیکتاتوری یک طبقه یعنی پرولتاریا تعویض گردد و بدنبال "مراحل انتقالی" انقلاب "مراحل انتقالی" زوال تدریجی دولت پرولتری می‌آید، پرده تاریکی میکشند.  
ارتداد سیاسی آنها هم در همین است.

از نظر تئوریک و فلسفی هم این همان جا زدن اکلکتیسیسم و سفسطه بجای دیالکتیک است. دیالکتیک مشخص و انقلابی است، دیالکتیک بین "انتقال" از دیکتاتوری یک طبقه به دیکتاتوری طبقه دیگر و "انتقال" از دولت دمکراتیک پرولتری به غیر دولت ("زوال دولت") فرق میگذارد. اکلکتیسیسم و سفسطه کائوتسکی‌ها و واندرونده‌ها تمام نکات مشخص و دقیق را در مبارزه طبقاتی برای خوشایند بورژوازی ماستمالی میکند و مفهوم کلی "انتقال" را که در آن میتوان دست کشیدن از انقلاب را پنهان داشت (و نه دهم سوسال دمکراتهای رسمی عصر ما آن را پنهان میدارند) جایگزین آن میسازند!

اکلکتیسیسم و سفسطه واندرونده ماهرانه‌تر و ظریفتر از کائوتسکی است، زیرا به کمک عبارت "انتقال از دولت به مفهوم محدود به دولت به مفهوم وسیع" میتوان تمام مسائل انقلاب را، اعم از اینکه هر مسأله‌ای باشد، و تمام وجه تمایز بین انقلاب و رفرم، حتی وجه تمایز بین مارکسیست و لیبرال را، مسکوت گذارد. زیرا کدام بورژوازی به سبک اروپایی تحصیل کرده‌ای ب فکر این میافتد که "بطور کلی" "مراحل انتقالی" را با یک چنین مفهوم "کلی" نفی کند؟

واندرولده مینویسد: "من با گد در این باره که اجتماعی کردن وسایل تولید و مبادله بدون انجام قبلی دو شرط زیر ممکن نیست، موافقت دارم:

۱. تبدیل دولت کنونی، ارگان سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر، به آن چیزی که مینگر آن را دولت خلقی کار مینامد، از راه بکف آوردن قدرت سیاسی به توسط پرولتاریا.
۲. جدا کردن دولت، ارگان اتوریته، و دولت ارگان اداره کننده، یا بعبارتی که سن سیمون بکار میبرد، ارگان اداره افراد، از اداره اشیاء" (ص ۸۹).

واندرولده این کلمات را با حروف درشت مینویسد و روی اهمیت این احکام بطرز خاصی تکیه میکند. ولی این یک آش در صد در صد اکلکتیک و گسست کامل از مارکسیسم است! آخر "دولت خلقی کار" تنها تکرار همان "دولت خلقی آزاد" است که سوسیال - دمکراتهای آلمان در سالهای هفتاد با آن جلوه‌گری میکردند و انگلس بعنوان یک فکر خام (۷۵) آن را تقبیح کرد. اصطلاح "دولت خلقی کار" عبارتی است در خور دمکرات خرده بورژوا (نظیر اس‌آر‌چپ ما)، عبارتی است که مفاهیم غیر طبقاتی را جایگزین مفاهیم طبقاتی میسازد. واندرولد، هم بکف آوردن قدرت دولتی به توسط پرولتاریا (به توسط یک طبقه) و هم دولت "خلقی" را در یک ردیف میگذارد و ملتفت آشی که حاصل میگردد، نمیشود. از گفته‌های کائوتسکی و "دمکراسی خالص" وی نیز همین آش و همین بی‌اعتنایی ضد انقلابی و خرده بورژوامآبانه نسبت به وظایف انقلاب طبقاتی و دیکتاتوری طبقاتی، پرولتری، و دولت طبقاتی (پرولتری) حاصل میگردد.

و اما بعد. اداره افراد فقط وقتی از بین میرود و جای خود را به اداره اشیاء میدهد که هر گونه دولتی زوال یابد. واندرولده با این آینده نسبتاً دور عرصه را بر وظیفه فردا یعنی سیرنگونی بورژوازی تنگ میکند و پرده تاریکی به روی آن میکشد.

این شیوه نیز برابر است با خدمتگذاری در آستان بورژوازی لیبرال. لیبرال با صحبت درباره این که وقتی اداره افراد لزومی نداشته باشد، چه خواهد شد، موافق است. چه مانعی دارد که انسان به چنین آرزوهای بی‌زیانی مشغول باشد؟ ولی راجع به اینکه پرولتاریا مقاومت بورژوازی را، که در برابر سلب مالکیت خود مقاومت مینماید، در هم شکند، باید سکوت اختیار کنیم. منافع طبقاتی بورژوازی چنین ایجاب میکند.

"سوسیالیسم بر ضد دولت" این کرنشی است از طرف واندرولده در برابر پرولتاریا. کرنش کردن کار دشواری نیست، هر سیاستمدار "دمکراتی" بلد است در برابر انتخاب کنندگان خود کرنش نماید. ولی در لفافه این "کرنش" مضمون ضد انقلابی و ضد پرولتری جا زده میشود.

واندرولده با تفصیل تمام گفته‌های استروگورسکی (۷۶) را در خصوص اینکه چقدر فریب و اعمال زور و رشوه‌خواری و دروغ و ریاکاری و احجاف نسبت به تهیدستان در زیر ظاهر متمدن و آراسته و پیراسته دمکراسی بورژوایی معاصر نهفته است، نقل میکند. ولی نتیجه‌ای از آن نمیگیرد. او این موضوع را که دمکراسی بورژوازی توده زحمتکش و استثمار شونده را سرکوب مینماید، ولی دمکراسی پرولتری باید بورژوازی را سرکوب نماید، متوجه نیست. دیده بصیرت کائوتسکی و واندرولده برای مشاهده این امر کور است. منافع طبقاتی بورژوازی، که این خائن خرده بورژوا مارکسیسم، بدنبال وی کشیده میشوند، نادیده انگاشتن این مسأله، سکوت درباره آن یا نفی صریح لزوم چنین سرکوبی را طلب میکند.

اکلکتیسیسم خرده بورژوامآبانه بر ضد مارکسیسم سفسطه بر ضد دیالکتیک، رفرمیسم فیلیسترمآبانه بر ضد انقلاب پرولتری، آری این است عنوانی که میبایست به کتاب واندرولده داده شود.

در ماه اکتبر حداکثر تا دهم نوامبر سال ۱۹۱۸ نوشته شده است؛ ضمیمه دوم در ماه نوامبر پس از دهم نوامبر سال ۱۹۱۸ برشته تحریر در آمده است  
از روی متن مجموعه آثار و. ای. لنین، چاپ ۵، جلد ۳۷، ص ۲۲۵ - ۳۲۸ ترجمه و چاپ شده است.

## توضیحات:

۱- انترناسیونال دوم - سازمان بین المللی احزاب سوسیالیست که در سال ۱۸۸۹ تشکیل شد. وقتی جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) آغاز شد، پیشوایان انترناسیونال دوم به سوسیالیسم خیانت کردند و از دولتهای امپریالیستی خود طرفداری نمودند و انترناسیونال دوم از هم پاشید. احزاب و گروههای چپ که قبلا در انترناسیونال دوم بودند به انترناسیونال سوم - انترناسیونال کمونیستی که در سال ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل شد، گرویدند. انترناسیونال دوم در کنفرانس برن (سوئیس) در همان سال ۱۹۱۹ احیاء شد و تنها آن احزابی که جناح راستگرا و اپورتونیستی جنبش سوسیالیستی را تشکیل می دادند در آن وارد شدند. ص - ۵

۲- "سوسیال دمکرات" - روزنامه غیرعلنی و ارگان مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که از فوریه سال ۱۹۰۸ تا ژانویه سال ۱۹۱۷ انتشار می یافت. نخستین شماره این روزنامه در روسیه و شماره های بعدی آن در پاریس و ژنو چاپ و منتشر میشد.

۳- "کمونیست" مجله ای که ولادیمیر ایلیچ لنین آنرا تاسیس نمود و توسط هیئت تحریریه روزنامه "سوسیال دمکرات" به اتفاق گ. ل. پتاکف و یه. ب. بوش که هزینه چاپ آنرا می پرداختند منتشر میشد (ن. ای. بوخارین نیز عضو هیئت تحریریه مجله بود). در سال ۱۹۱۶ به مناسبت رفتار ضدحزبی گروه بوخارین، پتاکف و بوش، هیئت تحریریه روزنامه "سوسیال دمکرات" بنا به پیشنهاد لنین اعلام داشت چاپ و انتشار آتی مجله را غیرممکن می شمارد. ص - ۵

۴- منظور جزوه "سوسیالیسم و جنگ (برخورد حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه به جنگ)" است. ص - ۵

۵- مانیفست بال - بیانیه درباره جنگ که در کنگره فوق العاده بین المللی سوسیالیستی در بال تصویب شد. این کنگره در روزهای ۲۴ - ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۲ برپا بود. بیانیه ملتها را از خطر جنگ جهانی امپریالیستی که فرا می رسید برحذر داشت و هدفهای غارتگرانه این جنگ را برملاء می ساخت و از کارگران همه کشورها دعوت میکرد که به مبارزه قاطعانه در راه صلح بپردازند و "قدرت و توان همبستگی بین المللی پرولتاریا را در برابر امپریالیسم سرمایه داری قرار دهند". در بیانیه بال ماده ای از قطعنامه کنگره اشتوتگارت (۱۹۰۷) درباره اینکه در صورت وقوع جنگ امپریالیستی سوسیالیستها باید از بحران اقتصادی و سیاسی ناشیه از جنگ برای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی استفاده کنند، گنجانده شد. این ماده را و. ای. لنین تنظیم و فورمولبندی کرده بود. ص - ۶

۶- منشویک ها - طرفداران جریان خرده بورژوایی و اپورتونیستی در سوسیال دمکراسی روس بودند. در کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) هنگام انتخاب ارگانهای مرکزی حزب، سوسیال دمکراتهای انقلابی برهبری لنین اکثریت آراء (بلشینیستوو) را بدست آوردند و اپورتونیستها در اقلیت (منشینستوو) ماندند و از این رو به "بلشویکها" و "منشویکها" معروف شدند.

منشویکها مخالف هرژمونی پرولتاریا در انقلاب بودند و با اتحاد طبقه کارگر و دهقانان نیز مخالفت میکردند و طلب می نمودند که با بورژوازی لیبرال سازش بعمل آید. پس از پیروزی انقلاب بورژوا - دمکراتیک در فوریه سال ۱۹۱۷، منشویکها در هیئت دولت موقت بورژوازی شرکت کردند و از سیاست امپریالیستی آن طرفداری می نمودند و علیه انقلاب سوسیالیستی که مقدماتش فراهم می شد، مبارزه میکردند.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکثر منشویکها سازمانده و شرکت کننده توطئه ها و قیامهایی بودند که هدفش سرنگونی حکومت شوروی بود. ص - ۸

۷- سوسیال رولوسیونرها (اس ارها) - حزب خرده بورژوازی در روسیه بود که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوایل سال ۱۹۰۲ تشکیل شد.

حزب بلشویکها تلاشهای اس ارها را که می خواستند نقاب سوسیالیست بر چهره بزنند فاش می ساخت و بر سر نفوذ میان دهقانان مبارزه پیگیرانه با اس ارها میکرد و زیان تاکتیک آنان را، زبانی که تاکتیک ترور فردی برای جنبش کارگری داشت افشاء می نمود. در عین حال بلشویکها در شرایط معینی در مبارزه با تزاریسم سازشها و توافقه‌های موقتی با اس ارها کردند. در سالهای جنگ اول جهانی، اکثر اس ارها موضع سوسیال شوینیستی داشتند. پس از پیروزی انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷، اس ارها به اتفاق منشویکها و کادتها (رجوع شود به توضیح شماره ۲۳) حامی و پشتیبان عمده دولت موقت ضدانقلابی بورژوا - ملاکی بودند.

پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر اس ارها به اتفاق بورژوازی و ملاکین و مداخله گران مسلح بیگانه مجدانه علیه حکومت شوروی مبارزه میکردند. ص - ۸

۸- نقل قول از اثر "نقد برنامه گوتا" اثر ک. مارکس است. ص - ۱۰

۹- کمون پاریس - نخستین آزمون دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ، دولت انقلابی طبقه کارگر که انقلاب پرولتری در پاریس بوجود آورد و ۷۲ روز - از ۱۸ مارس تا ۲۸ ماه مه سال ۱۸۷۱ به موجودیت خود ادامه داد. ص - ۱۰

۱۰- از نامه ف. انگلس به آ. بیل ۱۸ - ۲۸ مارس سال ۱۸۷۵. ص - ۱۵

۱۱- این فکر را انگلس در "پیشگفتاری" که برای اثر ک. مارکس "جنگ داخلی در فرانسه" نوشته، بیان داشته است. ص - ۱۸

۱۲- و. ای. لنین از مقاله ف. انگلس "درباره اوتورپته" نقل قول میکند. ص - ۱۹

۱۳- رجوع شود به نامه ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ ک. مارکس به ل. کوگلمان، به اثر ک. مارکس "جنگ داخلی در فرانسه" و به "پیشگفتاری" که ف. انگلس در سال ۱۸۹۱ برای این اثر نوشته است.

ص - ۱۹

۱۴- منظور پیشگفتاری است که ک. مارکس و ف. انگلس برای چاپ آلمانی "مانیفست حزب کمونیست" در سال ۱۸۷۲ نوشته اند. ص - ۱۹

۱۵- چهارم اوت سال ۱۹۱۴ فراکسیون سوسیال دمکرات رایشتاگ آلمان برله واگذاری اعتبارات جنگی به دولت قیصری رای داد. ص - ۲۰

۱۶- رجوع شود به اثر ف. انگلس. "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت". ص - ۲۲

۱۷- ویگ ها و توری ها - احزاب سیاسی انگلستان که در سالهای ۷۰ - ۸۰ قرن ۱۷ تاسیس یافتند. حزب ویگ ها بیانگر منافع و علایق محافل بورژوازی مالی و تجاری و همچنین بخشی از اشراف بورژوامشرب بود. ویگ ها شالوده حزب لیبرال را ریختند. حزب توری ها نماینده زمینداران بزرگ و قشر بالایی روحانیت کلیسای انگلیس بود و از سنن سابق فئودالی دفاع میکرد و با خواسته‌های لیبرالی و ترقیخواهانه مبارزه می نمود و بالنتیجه شالوده حزب محافظه کاران را ریخت. احزاب ویگ ها و توری ها متناوباً زمام حکومت را بدست می گرفتند. ص - ۲۴

۱۸- و. ای. لنین منظورش محاکمه مفسده جویانه ای است که در سال ۱۸۹۴ توسط محافل ارتجاعی و سلطنت طلب نظامیان علیه دریفوس - افسر یهودی ستاد کل ارتش برپا شد که

بدروغ او را به جاسوسی و خیانت بکشور متهم کرده بودند. محافل مرتجع فرانسه از محکومیت دریفوس به زندان ابد که به تحریک نظامیان مرتجع صورت گرفت، برای تشدید روحیه ضد یهودی و حمله علیه رژیم جمهوری و آزادیهای دموکراتیک استفاده کردند. در سال ۱۸۹۹ دریفوس تحت فشار افکار عمومی مورد بخشودگی قرار گرفت و در سال ۱۹۰۶ بنا بحکم دادگاه تجدید نظر بیگناه شناخته شد و دوباره در ارتش به خدمت پرداخت. ص - ۲۵

۱۹- منظور سرکوب بیرحمانه قیام مردم ایرلند در سال ۱۹۱۶ است که بمنظور آزاد ساختن کشور از شر سلطه انگلیس برپا شده بود. اولستر (الستر) - بخش شمال خاوری ایرلند که اهالیش اکثر انگلیسی هستند؛ سپاهیان اولستر به اتفاق سپاهیان انگلیس در سرکوب قیام مردم ایرلند شرکت داشتند. ص - ۲۵

۲۰- دومای دولتی - سازمان انتخابی که دولت تزاری در نتیجه رویدادهای انقلابی سال ۱۹۰۵ ناگزیر آنرا تشکیل داد. دومای دولتی ظاهراً ارگان قانونگذاری بود، ولی در واقع هیچگونه قدرت واقعی نداشت. انتخابات دومای دولتی غیرمستقیم و نابرابر بود و جنبه همگانی نداشت. حقوق انتخابی طبقات زحمتکش و همچنین ملیتهای غیر روس ساکن روسیه خیلی محدود شده بود و بخش اعظم کارگران و دهقانان اصلاً حق شرکت در انتخابات را نداشتند. نخستین دومای دولتی (آوریل - ژوئیه سال ۱۹۰۶) و دومین دومای دولتی (فوریه - ژوئن سال ۱۹۰۷) توسط دولت تزاری منحل شدند. دولت پس از انجام کودتای سوم ژوئن سال ۱۹۰۷ قانون جدید انتخابات را تدوین نمود که حقوق کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی شهری را بیش از پیش محدود ساخت و سلطه کامل بلوک ارتجاعی ملاکان و سرمایه داران بزرگ را در دومای دولتی سوم (۱۹۰۷ - ۱۹۱۲) و در دومای دولتی چهارم (۱۹۱۲ - ۱۹۱۷) تامین نمود. ص - ۲۶

۲۱- شیلوک - پرسوناژی از کمدی و. شکسپیر بنام "تاجر ونیزی" که رباخوار سنگدل و بیرحم بود و مصرانه طلب میکرد که برطبق شرایط اوراق وام یک پوند گوشت از بدن بدهکاری که قرض خود را نپرداخته قطع کند. ص - ۳۰

۲۲- رجوع شود به مقاله ک. مارکس زیر عنوان "اندیفرانتیسم سیاسی". ص - ۳۲

۲۳- رجوع شود به اثر ف. انگلس بنام "درباره اوتوریتته". ص - ۳۲

۲۴- سپاهیان ورسای - سپاهیان طرفدار دولت مرتجع و ضدانقلابی و بورژوازی فرانسه بریاست آ. تی پر که پس از پیروزی کمون سال ۱۸۷۱ پاریس در ورسای تشکیل شد. ورسائیه ضمن سرکوب کمون پاریس بی رحمی بیسابقه ای در حق کمونارها روا داشتند. ص - ۳۵

۲۵- اصطبل های اژیاس - بنا به اساطیر یونان اصطبل های شاهنشاه الید اژیاس که طی سالهای متمادی روی نظافت بخود ندیده بود در عرض یک روز توسط هرکلس (هراکل) پاک شد. اصطلاح "اصطبلهای اژیاس" مترادف با تلمبار شدن زباله و کثافت یا حداکثر بی نظمی و سردرگمی در کارهاست. ص - ۳۶

۲۶- انتخابات مجلس مؤسسان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در موعد مقرر - ۱۲ (۲۵) نوامبر سال ۱۹۱۷ انجام گرفت. این انتخابات برطبق فهرست هایی که قبل از انقلاب اکتبر برحسب دستور مصوب دولت موقت تنظیم شده بود که بخش قابل ملاحظه مردم هنوز نمی توانست درباره مفهوم و اهمیت انقلاب سوسیالیستی فکر کنند صورت گرفت. اس ارهای راستگرا از این وضع در نقاط دور از پایتخت و در مراکز صنعتی استانها و شهرستانها استفاده کرده توانستند اکثریت آراء را بدست آورند. مجلس مؤسسان توسط دولت شوروی تشکیل شد و در تاریخ پنجم (۱۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد گشایش یافت. نظر به اینکه اکثریت مرتجع مجلس مؤسسان "اعلامیه حقوق زحمتکشان و استثمارشوندگان" را که کمیته اجرائیه مرکزی

روسیه به آن تسلیم نموده بود رد کرد و از تصویب فرامین دومین کنگره شوراهای دربارہ صلح، دربارہ زمین و دربارہ انتقال قدرت به شوراهای خودداری نمود، بموجب فرمان ششم (۱۹) ژانویه کمیته مرکزی سراسر روسیه منحل گردید. ص - ۳۹

۲۷- منظور اس ارهای چپ است.

اس ارهای چپ - حزب سوسیال رولوسیونرهای چپ (انترناسیونالیست ها) که در نخستین کنگره خود تشکیل شد که در روزهای ۱۹ - ۲۸ نوامبر (۲ - ۱۱ دسامبر) سال ۱۹۱۷ برپا بود. قبل از این تاریخ اس ارهای چپ بعنوان جناح چپ حزب اس ارها وجود داشتند که در سالهای جنگ اول جهانی شکل میگرفت.

اس ارهای چپ در کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه اکثریت فراکسیون حزب اس ارها را تشکیل می دادند که بر سر مسئله شرکت در کنگره با انشعاب مواجه شد؛ اس ارهای راستگرا ضمن اجرای دستور کمیته مرکزی حزب اس ارها جلسه کنگره را ترک گفتند، ولی اس ارهای چپ در کنگره ماندند و به مهمترین مسائل دستور روز به اتفاق بلشویکها رای دادند. بلشویکها که اتحاد با حزب اس ارهای چپ را لازم میشمردند که در آن موقع میان دهقانان طرفداران قابل ملاحظه ای داشت، به اس ارهای چپ پیشنهاد کردند در هیئت دولت شوروی شرکت کنند. اما اس ارهای چپ این پیشنهاد بلشویکها را رد کردند. در نتیجه مذاکرات که در ماه نوامبر و اوایل دسامبر سال ۱۹۱۷ ادامه داشت، میان بلشویکها و اس ارهای چپ دربارہ شرکت اس ارهای چپ در هیئت دولت موافقت حاصل شد. اس ارهای چپ ملزم شدند در فعالیت خود از سیاست کلی شورای کمیسرهای ملی پیروی کنند و در هیئت عده ای از کمیساریاهای ملی شرکت داده شدند.

اس ارهای چپ با وجود اینکه براه همکاری با بلشویکها گام نهادند در مسائل بنیادی ساختمان سوسیالیسم با آنها اختلاف داشتند و مخالف دیکتاتوری پرولتاریا بودند.

در ماه های ژانویه - فوریه سال ۱۹۱۸ کمیته مرکزی حزب اس ارهای چپ به مبارزه علیه انعقاد قرارداد صلح برست پرداخت و پس از امضاء و تصویب آن در ماه مارس از طرف کنگره چهارم شوراهای اس ارهای چپ از هیئت شورای کمیسرهای ملی خارج شدند. با گسترش انقلاب سوسیالیستی در تابستان سال ۱۹۱۸ در روستا و تشکیل کمیته های تهیدستان، روحیه ضد شوروی میان اس ارهای چپ قوت گرفت. در ماه ژوئیه همان سال کمیته مرکزی اس ارهای چپ در مسکو قتل میرباج - سفیر آلمان و شورش مسلحانه علیه حکومت شوروی را سازمان داد تا از این راه صلح برست را عقیم گذارد و آتش جنگ را میان روسیه شوروی و آلمان را روشن سازد. بدین مناسبت پس از سرکوب شورش، کنگره پنجم شوراهای سراسر روسیه تصمیم گرفت آن عده از اس ارهای چپ را که با نظرات قشر بالایی رهبری خود موافق بودند از هیئت شوراهای اخراج نماید. حزب اس ارهای چپ پس از آنکه تمام تکیه گاه خود را در میان مردم از دست داد در راه مبارزه مسلحانه علیه حکومت شوروی گام نهاد. بخشی از اس ارهای چپ که در موضع همکاری با بلشویکها قرار داشتند، حزب "نارودنیکها - کمونیستها" و حزب "کمونیستهای انقلابی" را تشکیل دادند. بخش اعظم اعضای این احزاب بعداً عضویت حزب کمونیست پذیرفته شدند. ص - ۴۰

۲۸- منظور انقلاب بورژوا - دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ است که تزار را سرنگون ساخت.

ص - ۴۱

۲۹- ولادیمیر ایلیچ لنین منظورش پیشگفتاری است که ف. انگلس برای اثر ک. مارکس بنام "جنگ داخلی در فرانسه" نوشته است. ص - ۴۴

۳۰- "پراودا" - روزنامه یومیه علنی بلشویکی که نخستین شماره آن ۲۲ آوریل ( ۵ ماه مه) سال ۱۹۱۲ در پتربورگ انتشار یافت.

این روزنامه از محل وجوهی که خود کارگران جمع آوری میکردند، چاپ میشد و تیراژ آن تا ۴۰ هزار نسخه و تیراژ برخی از شماره های آن به شصت هزار هم می رسید.

"پراودا" مورد پیگرد دائمی پلیس قرار میگرفت و هشتم (۲۱) ژوئیه سال ۱۹۱۴ توقیف شد.

"پراودا" پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ دوباره انتشار یافت و از پنجم (۱۸) ماه مارس سال ۱۹۱۷ به عنوان ارگان کمیته مرکزی و کمیته پتربورگ حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه منتشر میشد. پنجم (۱۸) آوریل و. ای. لنین با بازگشت از خارجه عضو هیئت تحریریه روزنامه شد و رهبری "پراودا" را بعهده گرفت. "پراودا" در ماههای ژوئیه - اکتبر سال ۱۹۱۷ مورد پیگرد دولت موقت ضدانقلابی بود و بارها نام و عنوان خود را تغییر داد و بنام "لیستوک" "پراودای" "، "پرولتاری"، "رابوچی" و "رابوچی پوت" انتشار می یافت. ارگان مرکزی حزب پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، از ۲۶ اکتبر (نهم نوامبر) سال ۱۹۱۷ با نام سابق خود "پراودا" انتشار یافت. ص - ۴۷

۳۱- منظور جزوه "احزاب سیاسی روسیه و وظایف پرولتاریا" است. این جزوه بزبان انگلیسی در روزنامه "The Evening Post" در تاریخ ۱۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ و در شماره چهارم نوامبر - دسامبر سال ۱۹۱۷ مجله "The Class Struggle" - ارگان جناح چپ حزب سوسیالیست آمریکا و همچنین بشکل جزوه علیحده چاپ و منتشر شد.  
"The Evening Post" - روزنامه آمریکایی که از سال ۱۸۰۱ در نیویورک انتشار می یافت. ص - ۴۹

۳۲- و. ای. لنین منظورش قطعنامه درباره تجدید نظر در برنامه حزب است که کنفرانس هفتم (آوریل) حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک) سراسر روسیه تصویب کرده بود. متن قطعنامه را لنین نوشته بود. ص - ۴۹

۳۳- کادت ها - اعضای حزب مشروطه خواه دمکرات - حزب عمده بورژوازی لیبرالی - سلطنت طلب در روسیه بودند. حزب کادت ها در اکتبر سال ۱۹۰۵ از نمایندگان بورژوازی، شخصیت های زمستوا از میان ملاکان و روشنفکران بورژوازی تشکیل شد. بعدها حزب کادتها به حزب بورژوازی امپریالیستی مبدل گردید.  
کادتها در سالهای جنگ اول جهانی از سیاست خارجی اشغالگرانه دولت تزاری مجدانه پشتیبانی میکردند و در دوران انقلاب بورژوا - دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ برای نجات نظام سلطنتی کوشش می کردند. کادتها که در دولت موقت بورژوازی وضع مسلطی داشتند سیاست ضدملی و ضدانقلابی را تعقیب می کردند. کادتها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر بعنوان دشمن آشتی ناپذیر حکومت شوروی اقدام میکردند و در همه اقدامات مسلحانه ضدانقلابی و یورشهای مداخله گران مسلح خارجی شرکت داشتند. ص - ۵۳

۳۴- جلسه مشاوره دمکراتیک سراسر روسیه در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۷ از طرف کمیته اجرائیه مرکزی منشویکی - اس اری شوراها برای حل مسئله حکومت در پتروگراد تشکیل شد. هدف واقعی جلسه مشاوره که بانیان آن در برابر خود قرار داده بودند، انحراف توجه توده های مردم از انقلاب در حال اعتلاء بود. در جلسه مشاوره بیش از ۱۵۰۰ نفر حضور داشتند. لیدرهای منشویکها و اس ارها تمام اقدامات را بعمل آوردند تا هیئت نمایندگی شوراهای کارگران و دهقانان را در آن تضعیف نمایند و تعداد نمایندگان سازمانهای مختلف خرده بورژوازی و بورژوازی را افزایش دهند و از این راه اکثریت را در جلسه مشاوره برای خود تأمین کنند. جلسه مشاوره دمکراتیک قرارى درباره تشکیل پارلمان مقدماتی (شورای موقت جمهوری) صادر کرد. و این تلاشی بود تا چنین جلوه داده شود که در روسیه نظام پارلمانی برپا شده است. ولی بنابه تصویبنامه دولت موقت، پارلمان مقدماتی می بایست فقط ارگان مشورتی در جنب دولت باشد.

لنین با قاطعیت تمام طلب میکرد که بلشویکها از پارلمان مقدماتی خارج شوند و ضرورت تمرکز همه نیروها را برای تدارک مقدماتی قیام خاطر نشان می ساخت. کمیته مرکزی حزب پیشنهاد لنین را مورد بحث و بررسی قرار داد و قرارى درباره خروج بلشویکها از پارلمان مقدماتی صادر کرد. روز هفتم (۲۰) اکتبر که روز گشایش پارلمانی مقدماتی بود، بلشویکها پس از اعلام بیانیه ای جلسه آنرا ترک گفتند. ص - ۵۵

۳۵- منظور قیام کورنیف - شورش ضدانقلابی بورژوازی و ملاکان در ماه اوت سال ۱۹۱۷ است. کورنیف - ژنرال تزاری، سرفرماندهی ارتش در راس این شورش قرار داشت. توطئه گران هدفشان تصرف پتروگراد، تارومار کردن حزب بلشویک، انحلال شوراها و استقرار دیکتاتوری نظامی در کشور و تدارک مقدمات احیای نظام سلطنتی بود. شورش در تاریخ ۲۵ اوت (هفتم سپتامبر) آغاز شد.

بدعوت کمیته مرکزی حزب بلشویک، کارگران پتروگراد و سربازان و نایبان انقلابی برای مبارزه با شورشیان بپاخاستند. از کارگران پایتخت با سرعت گروههای گارد سرخ تشکیل می شد. در جاهایی هم کمیته های انقلابی تشکیل شد. از پیشروی سپاهیان کورنیف جلوگیری بعمل آمد و تحت تاثیر تبلیغات بلشویکی پروسه از هم پاشیدگی میان آنها آغاز گردید. دولت موقت تحت فشار توده ها ناگزیر دستور بازداشت کورنیف و همدستان او را صادر کرد تا بعلت شورش تسلیم دادگاه شوند.

ص - ۵۷

۳۶- پتروشکا- پرسوناژ از "ارواح مرده" اثر ن. و. گوگول - نویسنده روس، نوکر سرف که هنگام خواندن کتاب کلمات را هجی میکرد و در معنی آنها تعمق نمی ورزید و تمام توجهش به هجی کردن کلمات معطوف بود. ص - ۵۸

۳۷- صحبت درباره شورش مسلحانه ضدانقلابی سپاه نظامی چکسلواکیا است که قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر از اسیران جنگی چکها و اسلواکیها در روسیه تشکیل شده بود. این شورش توسط امپریالیستهای آنتانت با شرکت مجدانه منشویکها و اس ارها برپا شد. چکهای سفید (ضد انقلابی - مترجم) در تماس نزدیک با افراد گارد سفید و کولاکها بخش قابل ملاحظه اورال و پاولزیه و سبیری را اشغال کردند و در همه جا حکومت بورژوازی را دوباره برقرار نمودند. در بخشهای تحت اشغال چکهای سفید دولتهای گارد سفید با شرکت منشویکها و اس ارها؛ در اومسک - "دولت" سبیری، در سامارا - کمیته اعضای مجلس مؤسسان و غیره و غیره تشکیل شد.

پاولزیه در پائیز سال ۱۹۱۸ توسط ارتش سرخ آزاد شد. و در اواخر سال ۱۹۱۹ چکهای سفید بکلی تارومار گشتند. ص - ۵۸

۳۸- و. ای. لنین منظورش مقاله خود - "وظایف کنونی حکومت شوروی" است. (رجوع شود به جلد هشتم همین مجموعه آثار منتخب). ص - ۶۰

۳۹- ایودوشکا گولولویوف - پرسوناژی از "حضرات گولولویوف ها" - اثر م. یه. سالتیکف - پچدرین که انحطاط معنوی و روحی طبقه ملاک خاوندی، طفیلیگری و ددمنشی و سالوسی و تزویر بی حدوحصر و خیانت آنها در سیمای قهرمان اثر خود ترسیم کرده است. ص - ۶۱

۴۰- لیبردانها - عنوانی است که بر سبیل استهزاء به لیبر و دان - دو تن از لیبرهای منشویکها و طرفداران آنها پس از مقاله فکاهی د. بدنی زیر عنوان "لیبردان" اطلاق می شد. ص - ۶۲

۴۱- "آکتیویستها" - گروه منشویکها که از نخستین روزهای انقلاب سوسیالیستی اکتبر به شیوه های مبارزه مسلحانه علیه حکومت شوروی و حزب بلشویکها متوسل شدند. منشویکها آکتیویستها در سازمان های مختلف توطئه گر ضدانقلابی وارد میشدند و در شورش چکهای سفید مجدانه شرکت داشتند، با سپاهیان مداخله گران مسلح خارجی متحد میشدند. ص - ۶۲

۴۲- و. ای. لنین منظورش سخنرانی ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۱۰ آ. بیل در کنگره حزب سوسیال دمکرات آلمان در ماگدبورگ است. ص - ۶۳



۴۳- "روزنامه فرانکفورت" ("Frankfurter Zeitung") - روزنامه یومیه، ارگان بورس بازان بزرگ آلمانی که از سال ۱۸۵۶ تا سال ۱۹۴۳ در فرانکفورت کنار ماین چاپ و منتشر می شد. ص - ۶۴

۴۴- "Vorwärts" ("به پیش") - روزنامه یومیه، ارگان مرکزی حزب سوسیال دمکرات آلمان که از سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۳۳ در برلن چاپ و منتشر می شد. ص - ۶۴

۴۵- منظور سرمقاله ای زیر عنوان "دیکتاتوری یا دمکراسی" که در شماره ۲۹۰ روزنامه "Vorwärts" مورخه ۲۱ اکتبر سال ۱۹۱۸ درج شده بود. ص - ۶۴

۴۶- و. ای. لنین منظورش سخنرانی گ. و. پلخانف در کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه به هنگام بررسی مسئله برنامه حزب در تاریخ ۳۰ ژوئیه (۱۲ اوت) سال ۱۹۰۳ است. ص - ۶۶

۴۷- منظور کنفرانس تسیمروالد یا نخستین کنفرانس بین المللی سوسیالیستی است که در روزهای ۵ - ۸ سپتامبر سال ۱۹۱۵ جریان داشت. این کنفرانس بیانیه تنظیمی کمیسیون - پیام "خطاب به پرولتاریای اروپا" را تصویب کرد که در آن در سایه پافشاری لنین و سوسیال - دمکراتهای چپ توفیق حاصل شد که یک سلسله احکام اساسی مارکسیسم انقلابی در بیانیه قید شود. علاوه بر این، کنفرانس بیانیه مشترک هیئت های نمایندگی آلمان و فرانسه، قطعنامه ای حاکی از سمپاتی و دلسوزی نسبت به قربانیان جنگ و مبارزانی که بعلت فعالیت سیاسی تحت پیگرد بودند تصویب کرد. ص - ۶۷

۴۸- گروه چپ تسیمروالد بنابه ابتکار و. ای. لنین در کنفرانس بین المللی سوسیالیستی تسیمروالد در ماه سپتامبر سال ۱۹۱۵ تشکیل شد و هشت نماینده - نمایندگانی از کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه و از سوسیال دمکرات های چپ سوئد، نروژ، سوئیس، آلمان، اپوزیسیون سوسیال دمکراسی لهستان و سوسیال دمکراسی منطقه لتونی را متحد ساخت. گروه چپ تسیمروالد که و. ای. لنین در رأس آن بود، علیه اکثریت سنتریست کنفرانس مبارزه می کرد. این گروه ارگان رهبری - دبیرخانه را مرکب از و. ای. لنین، گ. یه. زینویف وک. رادک انتخاب کرد. گروه چپ تسیمروالد ارگان مطبوعاتی خود مجله "Vorbote" ("مبشر") را بزبان آلمانی منتشر می ساخت که در آن مقالاتی از لنین چاپ شد. بلشویکها نیروی عمده گروه چپ تسیمروالد بودند. ص - ۶۹

۴۹- رجوع شود به "پیشگفتاری" که ف. انگلس برای "جنگ داخلی در فرانسه" اثر ک. مارکس نوشته است. ص - ۷۱

۵۰- رجوع شود به "جنگ داخلی در فرانسه" اثر ک. مارکس. ص - ۷۱

۵۱- تولستویست ها - پیروان آموزش اخلاقی - فلسفی ل. ن. تولستوی - نویسنده روس که اندیشه عدم مقاومت قهری در برابر شر و تعدی یکی از عناصر عمده آن آموزش بود. ص - ۷۲

۵۲- لونگیستها - طرفداران اقلیت حزب سوسیالیست فرانسه برهبری ژان لونگه بودند. لونگیستها در دوران جنگ اول جهانی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ سیاست سازشکارانه نسبت به سوسیال شوینیستها تعقیب می کردند و مبارزه انقلابی را مردود می شمردند و در جنگ امپریالیستی موضع "دفاع از میهن" را اتخاذ کرده بودند. لونگیستها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در گفتار خود را طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا اعلام داشتند، ولی در عمل

کماکان مخالف آن بودند. در ماه دسامبر سال ۱۹۲۰ لونیگستها به اتفاق رفرمیستهای آشکار از حزب جدا شدند و به انترناسیونال به اصطلاح دو و نیم پیوستند. ص - ۷۴

۵۳- اس رهای چپ - رجوع شود به توضیح شماره ۲۷

۵۴- "کمونیستهای چپ" - گروه ضدحزبی که در اوائل سال ۱۹۱۸ به مناسبت طرح مسئله انعقاد قرارداد صلح با آلمان (صلح برست) بوجود آمد. گروه "کمونیستهای چپ" زیر پوشش عبارت پردازی های چپگرانه درباره جنگ انقلابی از سیاست ماجراجویانه کشاندن جمهوری نویناد شوروی که هنوز ارتشی نداشت به جنگ با آلمان امپریالیستی، دفاع می کرد و با این ترتیب حکومت شوروی را با خطر نابودی مواجه می ساخت.

"کمونیستهای چپ" همچنین مخالف مسئولیت فردی رؤسا (مدیریت فردی) و انضباط در کار و مخالف استفاده از کارشناسان بورژوازی در صنایع بودند. حزب تحت رهبری لنین با قاطعیت در برابر سیاست "کمونیستهای چپ" مقاومت ورزید. ص - ۷۴

۵۵- اسپارتاکیست ها - اعضای سازمان انقلابی سوسیال دمکرات های چپ آلمان بودند. گروه "اسپارتاکیست" در اوایل جنگ اول جهانی امپریالیستی توسط ک. لیکنخت و روزا لوکزامبورگ و دیگران تشکیل شد. اسپارتاکیستها به تبلیغات انقلابی میان توده ها می پرداختند و تظاهرات گسترده برضد جنگ برپا میساختند و اعتصابها را رهبری میکردند و ماهیت امپریالیستی جنگ جهانی و خیانت لیدرهای اپورتونیست سوسیال دمکراسی را افشاء می نمودند. اما اسپارتاکیست ها در مسائل تئوری و سیاسی اشتباهات جدی داشتند. در ماه آوریل سال ۱۹۱۷ اسپارتاکیستها با حفظ استقلال سازمانی خود به حزب مستقل سنتریستی سوسیال دمکرات پیوستند. در نوامبر سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب آلمان در "اتحاد اسپارتاک" متشکل شدند و ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۸ برنامه خود را منتشر ساختند و با "مستقل ها" قطع رابطه کردند. در کنگره مؤسسان که سی ام دسامبر سال ۱۹۱۸ و اول ژانویه سال ۱۹۱۹ برپا بود حزب کمونیست آلمان را تشکیل دادند. ص - ۷۹

۵۶- منظور مقاله کائوتسکی زیر عنوان "نیروهای محرک و چشم اندازهای انقلاب روس" است. این مقاله در دسامبر سال ۱۹۰۶ بشکل جزوه علیحده تحت نظر و با پیشگفتار و. ای. لنین بزبان روسی منتشر گردید. ص - ۸۴

۵۷- رجوع شود بمقاله ک. مارکس زیر عنوان "بورژوازی و ضدانقلاب". ص - ۸۵

۵۸- پس از قتل مفسده جویانه میرباخ - سفیر آلمان بدست اس ارهای چپ و شورش آنها در روزهای ۶-۷ ژوئیه سال ۱۹۱۸، دو حزب جدید "کمونیست ها - نارودنیک ها" و "کمونیست های انقلابی" از حزب اس ارهای چپ جدا شدند. (رجوع شود به توضیح شماره ۲۷).

"کمونیست ها - نارودنیک ها" با تقبیح فعالیت ضدشوروی اس ارهای چپ در کنفرانس سپتامبر سال ۱۹۱۸ حزب خود را تشکیل دادند. "نارودنیکها - کمونیستها" خط مشی حزب بلشویکها در جهت اتحاد با دهقانان میانه حال را تایید کردند. ششم نوامبر سال ۱۹۱۸ کنگره فوق العاده حزب به اتفاق آراء درباره انحلال آن و ادغامش در حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تصمیم گرفت.

(حزب کمونیسم انقلابی" در کنگره گروه طرفداران روزنامه "ولیا ترودا" که در روزهای ۲۵ - ۳۰ سپتامبر سال ۱۹۱۸ در مسکو برپا بود، شکل سازمانی بخود گرفت. "حزب کمونیسم انقلابی" بعنوان گروه کوچک تا سال ۱۹۲۰ وجود داشت. کنگره ششم این حزب که در ماه سپتامبر ۱۹۲۰ برپا بود، تصمیم گرفت به حزب کمونیست (بلشویک) روسیه ملحق شود. در ماه اکتبر سال ۱۹۲۰ کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه به سازمانهای حزبی اجازه داد اعضای حزب سابق "کمونیستهای انقلابی" را به عضویت حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بپذیرند. ص - ۸۵

۵۹- رجوع شود به نامه ۱۲ آوریل سال ۱۸۷۱ ک. مارکس به ل. کوگلمان. ص - ۹۱

۶۰- کمیته های تهیدستان در ژوئن سال ۱۹۱۸ تشکیل شدند. کار عملی کمیته های تهیدستان تمام جوانب کار در روستا را در بر گرفت. این کمیته ها در واقع تکیه گاهها و ارگانهای دیکتاتوری پرولتاریا در روستا بودند؛ تشکیل آنها در حکم گسترش بیشتر انقلاب سوسیالیستی در روستا بود.

کمیته های تهیدستان در امر سرکوب ضدانقلاب کولاکی و در تخریب قدرت اقتصادی کولاکی ها از راه مصادره بخشی از دارائی آنها نقش برجسته ایفاء کردند. این کمیته ها در انجام پروسه امحاء زمینداری ملاکی، در تامین خوابار مراکز گرسنه کارگری و ارتش سرخ خدمت بزرگ انجام دادند.

فعالیت کمیته های تهیدستان، برای تقویت پایه های اتحاد طبقه کارگر و دهقانان، برای جلب دهقانان میانه حال بسوی حکومت شوروی اهمیت فراوان داشت.

در پایان سال ۱۹۱۸ کمیته های تهیدستان که وظایف محوله را انجام داده بودند، در شوراهای محلی ادغام شدند. ص - ۹۴

۶۱- منظور لنین از "بحران ژوئیه" شورش ضدانقلابی کولاکیها در استانهای مرکزی کشور، در پاولوویه، در اورال و در سبیری در تابستان سال ۱۹۱۸ است که توسط منشویکها و اس ارها با پشتیبانی مداخله گران مسلح بیگانه سازمان داده شده بود. ص - ۹۴

۶۲- بلانکیسم - جریانی در جنبش سوسیالیستی فرانسه به رهبری لویی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ - ۱۸۸۱) - انقلابی مبرز و نماینده معروف کمونیسم تخیلی فرانسه بود. بلانکیستها ضمن جایگزین ساختن اقدامات مخفیانه مشتکی توطئه گر بجای فعالیت حزب انقلابی وضع مشخصی را که برای پیروزی قیام لازم است در نظر نمی گرفتند و به ارتباط با توده ها واقعی نمی گذاشتند.

بلانکیستها مبارزه طبقاتی را نفی می کردند و انتظار داشتند که "بشریت نه از راه مبارزه طبقاتی پرولتاریا بلکه از راه توطئه اقلیت کوچک روشنفکران از شر بردگی مزدوری نجات یابد" (و. ای. لنین. مجموعه آثار چاپ ۵، جلد ۱۳، ص - ۷۶). ص - ۹۵

۶۳- منظور لایحه قانونی اس ارها است که توسط س. ل. ماسلف - وزیر زراعت در دولت موقت چند روز قبل از انقلاب سوسیالیستی اکتبر تسلیم شد. در این لایحه ایجاد ذخیره استیجاری ویژه جنب کمیته های ارضی پیش بینی شده بود که زمین های دولتی و موقوفه دیرها را شامل میشد. مالکیت اربابی حفظ می گردید. ملاکان فقط آن زمینهایی را که سابقاً اجاره می دادند به ذخیره موقت استیجاری می دادند و ضمناً وجه الاجاره پرداختی دهقانان بابت "زمین های مورد اجاره" می بایست به ملاکان تحویل شود.

بازداشت اعضای کمیته های ارضی توسط دولت موقت در پاسخ قیامهای دهقانان و تصرف زمینهای اربابی توسط آنان، صورت میگرفت. ص - ۹۷

۶۴- زمینهای تیول - زمینهایی که بنابه فرمان تزار پاول اول در سال ۱۷۹۷ از اراضی خالصه به انضمام دهقانانی که این زمینها راکشت میکردند، به مالکیت اعضای خاندان تزار در آمد. ص - ۹۸

۶۵- منظور "رهنمود دهقانی درباره زمین" است که براساس ۲۴۲ رهنمود محلی دهقانی و بخش ترکیبی در "منشور زمین" مصوب کنگره دوم شوراهای سراسر روسیه در تاریخ ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷ تنظیم شده بود. این منشور زمینداری اربابی را از بین برد و زمینها را بدهقانان واگذار کرد. ص - ۹۹

۶۶- لنین منظورش "قانون اصلی درباره سوسیالیزاسیون زمین" است که ۱۸ (۳۱) ژانویه سال ۱۹۱۸ در کنگره سوم شوراهای سراسر روسیه از تصویب گذشت. ص - ۱۰۰

۶۷- منظور اثر و. ای. لنین "برنامه ارضی سوسیال دمکراسی در نخستین انقلاب سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روس" است. ص - ۱۰۱

۶۸- و. ای. لنین اصطلاح "نارودنیکها" را برای نشان دادن سه حزب خرده بورژوایی نارودنیکی: "ترودویک ها"، "سوسیالیست رولوسیونرها" (اس ارها) و "سوسیالیستهای ملی" بکار میبرد. ص - ۱۰۴

۶۹- رجوع شود به اثر ک. مارکس "تئوری اضافه ارزش" بخش دوم. ص - ۱۰۶

۷۰- ابشینی ها - دهقانانی که سهم ارضی شان تحت مالکیت ابشین (مالکیت مشاع - م.) بود.

دهقانان خرده پا - برخلاف ابشینها قطعه زمین های خود را داشتند و شخصاً مالک آنها بودند. ص - ۱۰۶

۷۱- آدم توی غلاف - قهرمان داستانی بهمین نام - اثر آ. پ. چخوف - نویسنده روس است. منظور از این اصطلاح آدم عامی محدودالفکری است که از هرگونه نوآوری و ابتکار می ترسد. ص - ۱۱۱

۷۲- منظور انقلاب نوامبر سال ۱۹۱۸ در آلمان است.

قیام سوم نوامبر سال ۱۹۱۸ ناپویان ناوگان نظامی در کیل موجب آغاز انقلاب شد. شهرهای ساحلی یکی بعد از دیگری به قیام می پیوستند. انقلاب پس از فراگرفتن سراسر شمال آلمان، طی مدت کوتاهی تا بخشهای مرکزی و جنوبی کشور گسترش یافت. نهم نوامبر اعتصاب همگانی در برلن آغاز شد و با سرعت به قیام مسلحانه مبدل گردید. در نتیجه قیام ملی نظام پادشاهی ویلهلم دوم واژگون شد و خود او از سلطنت خلع گردید. دولت موقت که دهم نوامبر در پلنوم شورای برلن تشکیل شد، مرکب از سوسیال دمکراتهای راستگرا (ف. ابرت، ف. شیدمان، او. لاندسبرگ) و سوسیال دمکراتهای "مستقل" (ه. هآزه و دیگران)، بود که بعدها از هیئت دولت کنار رفتند. برنامه دولت از حدود اصلاحات اجتماعی در چارچوب نظام بورژوایی خارج نمی شد. در نخستین کنگره شوراهای سراسر آلمان که روزهای ۱۶ - ۲۱ دسامبر سال ۱۹۱۸ در برلن برپا بود، لیدرهای سوسیال دمکراتهای راستگرا موفق شدند قطعنامه ای درباره تفویض قدرت قانونگذاری و اجرایی به دولت و انجام انتخابات مجلس مؤسسان را از تصویب بگذرانند. در واقع این عمل بمعنای از بین بردن شوراهای بود.

بورژوازی آلمان بمنظور بی سرپرست گذاشتن حزب کمونیست و تارومار ساختن پیشاهنگ طبقه کارگر تصمیم گرفت طبقه کارگر را به قیام مسلحانه ای که موقعش هنوز نرسیده بود، تحریک نماید. رهبری قیام که ششم ژانویه در برلن آغاز شد، بدست "مستقل ها" افتاد که از همان ابتداء تعرض سریع و قاطع بدشمن را سازمان ندادند و سپس بطور خائنه به مذاکره با دولت پرداختند. گروههای ضدانقلابی به رهبری گ. نوسکه - وزیر جنگ و سوسیال دمکرات راستگرا با بی رحمی فوق العاده قیام پرولتاریای برلن را سرکوب کردند. ۱۰ ژانویه باندهای مسلح رهبران طبقه کارگر آلمان - ک. لیکنخت و ر. لوکزامبورگ را بازداشت کردند و بنحوی فجیع کشتند. ص - ۱۱۳

۷۳- رادا - نام ارگانهای مرکزی سازمانهای ضدانقلابی ناسیونالیستهای بورژوازی در اوکراین و بلوروسی طی سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۱۹ ه. ت.

۷۴- بوروی بین المللی سوسیالیستی - ارگان دائمی اجرایی و اطلاعاتی انترناسیونال دوم که در سال ۱۹۰۰ تشکیل شد و در سال ۱۹۱۴ به فعالیت خود پایان داد. ص - ۱۱۴

۷۵- رجوع شود به نامه ۱۸ - ۲۸ مارس ۱۸۷۵ ف. انگلس به آ. ببل. ص - ۱۲۰

۷۶- منظور : نظرات اوستروگورسکی، در کتاب "دمکراسی و احزاب سیاسی" است. که چاپ اول آن در سال ۱۹۰۳ در پاریس از چاپ خارج شد. این کتاب شامل مطالب واقعی زیادی از تاریخ انگلستان و ایالات متحده آمریکا است که جعلی و سالوسانه بودن دمکراسی بورژوازی را برملاء میسازد. ص - ۱۲۱

سازمان فدائیان خلق ایران